



سه سفرنامه

هرات، مرو، مشهد

باہتمام

قدرت اندرویشی و عرفانلو



هرات، مرو، مشهد

۳۰۰
سوره ناس

هرات، مرو، مشهد

پرستام

قدت اسفندی خزان

سوره ناس

هرات، مرو، مشهد





سه سفرنامه

هرات، مرو، مشهد

باہتمام

قدرت اندروشنی "مخبرالملو"

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
الف	یادداشت
۲۰ - ۱	مقدمه
۷۱ - ۱	روزنامه مسافرت هرات
۱۴۴ - ۷۲	سفرنامه مرو
۲۱۱ - ۱۴۵	سفرنامه خراسان
۲۲۰ - ۲۱۲	توضیحات
۲۴۳ - ۲۲۱	فهرست اعلام
۲۴۵ - ۲۴۴	فهرست ایلات و قبایل
۲۷۸ - ۲۴۶	فهرست نامهای جغرافیائی

- سه سفر نامه
- به کوشش قدرت الله روشنی
- چاپ دوم
- ناشر : انتشارات توس اول خیابان دانشگاه تهران
- چاپ : چاپخانه حیدری
- تیر ماه سال ۲۵۳۶

یادداشت

سفرنامه نویسی یکی از انواع ادبی دلپذیر در نگارش مشاهدات و توصیف آثار و وقایع و ضبط خاطرات و اطلاعات است که مخصوصاً پس از گذشت سالهای چند فواید و دقایق آن بیشتر پدیدار می شود و جز لذتی که از قرائت آن بعنوان تفریح و وقت گذرانی به دست می آید نکات تاریخی بسیاری در اختیار محققان قرار می گیرد که نظیرش از کتب و مآخذ دیگر حاصل نمی شود .

در عصر قاجاری سفرنامه نویسی نشر و بسط خاص پیدا کرد و عده ای کثیر از مأموران دولتی و مسافران صاحب ذوق کتابها و رساله ها در شرح منازل سفر و چگونگی اقامت و آثار و اخلاق و رفتار مردم و طوایف نوشتند که ظاهراً بدون استثنا هر یک متضمن فواید تاریخی و ادبی و جغرافیایی است .

از این دسته کتابها معدودی طبع شده است، مانند سفرنامه های ناصرالدین شاه - مظفرالدین شاه - فرهاد میرزا - معصومعلیشاه صاحب طرائق الحقایق - علی خان امین الدوله - حاجی پیرزاده نائینی - رضاقلی میرزا - حاجی میرزا حسین فراهانی ملک الکتاب - محمد ابراهیم خدا بنده لو - فیروز میرزا فرمانفرما که خود نوشته اند و نیز شرح اسفار سمرقند خسرو میرزا - فرخ خان امین الدوله - نظام الملک نوری - میرزا حسین خان آجودانباشی که بقلم سنشیمان و بحرران آنهاست^۱ .

۱ - باز هم شاید چاپ شده باشد .

و بسیاری از سفرنامه‌ها بصورت نسخه خطی در کتابخانه‌ها موجود است که چاپ شدن آنها از لحاظ توسعه تحقیقات مربوط به ایران کاملاً واجب نظر می‌رسد و به همین لحاظ در سلسله انتشارات دانشگاه تیران از چند سال قبل طبع چند سفرنامه با توجه و عنایت انجمن تألیف و ترجمه مورد قبول قرار گرفت و اینک چهارمین آنها در دسترس علاقه‌مندان واقع می‌شود و امید است این رشته ادامه یابد .

کتاب حاضر مجموعه‌ای است از سه سفرنامه که هر سه مربوط به اوضاع و احوال دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار است . دو سفرنامه از این میان اثر دو مأمور ایران است که یکی به هرات و دیگری به سرو رفته و گزارش و شرح بأسوریت خود را نوشته‌اند . سفرنامه سوم ترجمه است از شرح سفر هوتوم شیندلر مأمور ایجاد تلگراف از طرف دولت در خط طهران به مشهد که به زبان انگلیسی نوشته بوده و در اداره دارالترجمه ناصری به فارسی نقل شده و تفصیل هر یک با اطلاعات مفید به قلم شیوای آقای حسین محبوبی اردکانی در مقدمه کتاب آمده است .

یازدهم آذرماه ۱۳۴۷ ایرج‌فشار

بسمه تعالی شأنه

مقدمه

این کتاب که بنام «سه سفرنامه» نام گذاری شده مشتمل بر سه قسمت است :

- ۱- روزنامه مسافرت هرات
- ۲- سفرنامه سرو : نوشته سید محمد لشکر نویس نوری
- ۳- سفرنامه خراسان (شاهرود) : تألیف هوتوم شیندلر .

=۱=

در قسمت اول کتاب یعنی روزنامه مسافرت هرات نامی از مؤلف و تاریخ صریح تحریر آن نیست . اجمالاً بنا بر نوشته خود او سفر وی از ۱۵ رجب آغاز شده و روز چهارم ذی‌عقده پایان یافته است و سال آن ، همان سالی بوده است که ناصرالدین شاه و امیر کبیر به اصفهان مسافرت کرده بودند، چه مؤلف خود ضمن بیان پرسش‌هایی که صید محمدخان ظهیرالدوله در روز یازدهم رمضان در عیدگاه هرات از احوال شاه بیکرده است مینویسد : «... جوینا شد که قبله عالم حال در کجا تشریف فرما شده‌اند جواب دادم به اصفهان...» و چون ناصرالدین شاه در غره رجب ۱۲۶۷ به اصفهان مسافرت کرده است بنابراین تاریخ سفر مؤلف نیز در همان سال است . تاریخ تحریر کتاب هم صریحاً نوشته نشده است ولی از آنجا که در چند جا از امیر کبیر با احترام و بصورت «بندگان اتابک اعظم» نام می‌برد با احتمال کلی اندکی پس از بازگشت مؤلف از سفر که هنوز امیر بر سر کار بوده است، کتاب او نوشته شده است .

مسافرت نویسنده به هرات جنبهٔ مأموریت داشته و برای آگاهی اولیای امور از اوضاع خراسان و هرات و بردن خلعت برای یارمحمدخان ظهیرالدوله فرمانروای هرات بوده است، مهرعلی‌خان همسفر و همراه او را یارمحمدخان بطهران فرستاده بوده است و وقتی این دو از طهران حرکت کرده بودند هنوز یارمحمدخان زنده بوده است.

نویسنده در مشهد خبر مرگ ظهیرالدوله را می‌شنود و در ادامهٔ مسافرت و مأموریت خود تردید پیدا می‌کند، ولی با نظر حسام‌السلطنه‌والی خراسان و کسب اجازه از مرکز (ص ۲۱) مسافرت خود را دنبال می‌کند. وقایع مسافرت تهران به هرات را، منزل بمنزل نگاشته است منتهی خیلی سطحی و بصورت گزارش اداری که به کسی برنخورد، و از همهٔ جهات احتیاط بشود. زندگی مردم را نیز تقریباً بهمین صورت شرح داده است، از چگونگی امنیت ولایات و رفتار حکام نواحی با مردم اطلاعاتی کسب کرده است، ترس و وحشت مردم را از هجوم تراکمه بخوبی شرح داده است، و بخصوص قیمت ارزاق و اجناس را در هر محلی که رسیده است یادداشت کرده است که خود اطلاعات مفیدی از عصر ناصری بشمار میرود و بخصوص برای اطلاع از زندگی مردم آن روز می‌تواند مرجع مناسبی باشد. پس از رسیدن به مشهد و ملاقات با سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه عازم هرات می‌شود.

در نواحی شرقی ناسنی و ترس از تراکمه بیشتر از نواحی دیگر مملکت محسوس بوده است بطوریکه مسئلهٔ ترکمن‌ها و تاخت و تاز و غارت و چپاول آنها مهمترین موضوع مورد ابتلاء مردم خراسان بوده است.

در هرات با سردار صیدمحمدخان پسر یارمحمدخان ظهیرالدوله ملاقات می‌کند، در فاتحه خوانی و تعزیهٔ یارمحمدخان شرکت می‌کند، خلعت پدر را با تشریفات و مطابق رسوم محلی به پسر می‌رساند و او در ملاء عام، در عیدگا، هرات و در حضور خلقی بسیار، می‌پوشد.

اغتشاش و ناسنی در هرات و نواحی اطراف آن که بعلت فوت یارمحمدخان روی داده بود بخوبی از نوشتهٔ نویسنده معلوم است.

بوضوح پیداست که مردم هرات هنوز امیدوار هستند که دولت ایران بیشتر در امور هرات و حاکم جدید دخالت کند، و در ملاقاتی که با اغلب مردم و کسبه می‌کند، بیشتر مردم را طرفدار ایران می‌بیند (ص ۳۱-۳۰) و بخصوص افراد ایل هزاره در ادای خدمتگزاری باصمیمیت و اخلاص حاضرند (ص ۲۹) و هر چند از ناحیهٔ برخی مختصر تحریکاتی برضد او می‌شود (ص ۴۴) ولی این کارها اهمیت و اثری در مأموریت او ندارد. در مراجعت نامه و هدایائی دارد و با اتفاق میرزا بزرگ‌خان قرائی بخراسان برمی‌گردد.

نکاتی از طرز حکومت و رفتار حسام‌السلطنه را دربارهٔ حقوق سربازها (ص ۲۴) و تعدیات دیگری، او ذکر می‌کند و ترس مردم هرات را از پیش آمده‌های نامناسب بمناسبت فوت یارمحمدخان و خوشحالی آنها از آوردن خلعت بیان مینماید و از مجموع گزارش‌های او پیداست که مردم هرات خود را از ایران جدا نمی‌دانستند منتهی راهزنان امنیت جهان نمی‌خواستند این منطقه آسوده باشد. اینک برای اینکه قارئین محترم از وقایع مربوط به هرات و اسرای محلی آن در زمان تحریر این قسمت از کتاب اطلاع نسبتاً کافی داشته باشند، مسئله هرات تا زمان تحریر کتاب باختصار ذکر می‌شود.

پس از فوت تیمور شاه پسر احمدخان ابدالی درانی - که بعد از نادر در افغانستان حکومتی تشکیل داده بود - میان فرزندان او اختلاف افتاد و از آنها فیروز و محمود باپسرش کامران سیرزا بر اثر اختلافی که بر سر حکومت هرات باعمو و برادر خود زمانشاه پیدا کردند ، در سال ۱۲۱۲ هجری قمری به دولت ایران پناهنده شدند . فتحعلیشاه قاجار آنها را در کاشان سکونت داد ، و پس از یکسال محمود و کامران سیرزا روانه هرات و عده ای از امرای خراسان باسرفتحعلیشاه باسور کمک بان دوشدند . محمود و کامران پس از مدتی کشمکش با دو برادر وعموی دیگر خود قیصر سیرزا و شاهشجاع بالاخره در سال ۱۲۲۴ بر قندهار و هرات مستولی شدند و تا سال ۱۲۴۵ هجری تحت حمایت دولت ایران و فرمانروای خراسان براقغانستان سلطنت کردند .

چون دولت ایران بعلت گرفتاری در جنگهای قفقازیه از طرفی ، و بعضی اختلافات سرحدی و زدوخورد بادولت عثمانی از طرف دیگر ، مجالی برای توجه به هرات پیدا نکرد ؛ امرای محلی افغانستان که بظاهرازدولت ایران تبعیت میکردند ، بتدریج از ضعف قدرت مرکزی دولت ایران استفاده کرده برای خود حکومت های خودمختاری تشکیل دادند و از فرمان حکومت مرکزی ایران سرپیچیدند .

حکومت کمپانی هند نیز که تحت سلطه دولت انگلستان بود ، حکام محلی افغانستان را بجدائی از ایران تحریک میکرد که مبادا دولت تزاری روسیه از این راه چشم طمعى به سرزمین زرخیز هندوستان داشته باشد ، و پس از فراغت از جنگهای قفقازیه به هوای دست اندازی به افغانستان

بیفتد و بایران بسازد و در کار خود کامیاب شود . پس در این میان سامورین کمپانی هند در افغانستان و سامورین سفارت انگلیس بدستکاری ایادی ایرانی خود در تهران بطور غیرمستقیم کمک کار امرای محلی افغانستان بودند ، بطوریکه کامران سیرزا در سال ۱۲۴۵ علناً با حکومت مرکزی ایران به مخالفت برخاست . عباس سیرزای ولیعهد که از جنگهای طولانی ایران و روسیه فراغت پیدا کرده بود ، باسرفتحعلیشاه باسور سرکوبی امرای خراسان و کامران سیرزا شد . پس از ورود به مشهد در سال ۱۲۴۹ ، فرزندان خود محمد سیرزا و خسرو سیرزا را با بعضی از سران سپاه باسور فتح هرات کرد . کامران سیرزا در اولین مصافی که با لشکریان ایران داد شکست خورد ، و در شهر هرات متحصن گردید ، و سپاه ایران هرات را محاصره کرد . در این موقع برای اولین بار مدافعین افغانی هرات از حکومت کمپانی انگلیس در هند کمک خواستند . محمد سیرزا نیز از پدر خود نایب السلطنه درخواست کمک کرد ، لکن بمناسبت درگذشت عباس سیرزا در خراسان (صبح پنجشنبه دهم جمادی الاخری ۱۲۴۹) ، کار هرات ناتمام باقیماند و محمد سیرزا به مشهد مراجعت کرد .

فتحعلی شاه باوجود داشتن فرزندان متعدد بیاس خدمات عباس - سیرزا ، فرزند رشیدش ، محمد سیرزا پسر او را به ولیعهدی انتخاب کرد . هرات بعلت ناتمامی کار آن همچنان در دست امرای درانی افغانی اداره میشد ، چنانکه کامران سیرزا در هرات و کهنبدل خان در قندهار و دوست - محمدخان در کابل حکومت میکردند . چون فتحعلی شاه در اصفهان درگذشت (۱۹ جمادی الاخری سال ۱۲۵۰) و محمد سیرزا بنام محمد شاه بتخت نشست ، با توجه به ناتمامی کار هرات و این که از لشکر کشی قبلی نتیجه ای

گرفته نشده بود تصمیم بفتح هرات و تمام آن کار گرفت. از آن طرف کامران فرستاده‌ای با پنج‌جاه طاقه‌شال کشمیری و پانزده سراسب ترکمانی برسم پیشکش، بحضور شاه فرستاده، عریضه‌ای. شعر بر اطاعت و بندگی تقدیم نمود، اما معلوم نیست که آیا شرایط او قابل قبول نبوده یا دلایلی بر عدم اعتماد در آن دیده شده و یا بی‌تدبیری حاجی میرزا آقاسی نگذاشته است که کار بمصلحه پایان یابد. بنابراین در سال ۱۲۵۳ هجری قمری شاه با سپاهی گران وارد مشهد شد و پس از یک‌ماه توقف در آن شهر بطرف هرات روانه گشت.

لشکریان ایران غوریان را به محاصره گرفتند، و از طرف افغانه نیز دفاع از غوریان بعهده شیرمحمدخان، برادر یار محمدخان ظهیرالدوله وزیر کامران سیرزا واگذار شده بود. در غوریان جنگ سختی بین سپاهیان ایران و مدافعین غوریان در گرفت که به شکست افغانه منجر گردید و شیرمحمدخان به سپاهیان ایران پناهنده شد و غوریان بتصرف لشکریان ایران درآمد.

تصرف قلعه غوریان از نظر موقع جنگی، و اهمیت نظامی آن برای سپاهیان ایران بسیار سودمند بود، چه از طرفی روحیه افراد سپاه را تقویت میکرد و از طرف دیگر ارتباط قشون را با سرکز پشت جبهه، تأمین سینمود ولی، با وجود اینکه هرات یکسال در محاصره لشکریان ایران بود متأسفانه فتح آن برای سپاهیان ایران بیسر نگرید، و علت اصلی آن اختلاف بین حاجی میرزا آقاسی صدراعظم و میرزا آقاخان نوری، وزیر لشکر بر سر چگونگی جنگ و محاصره شهر بود. چه حاجی میگفت که باید شهر را از

سه طرف محاصره کرد تا اگر کسانی خواسته باشند به اردوی شاه به پیوندند از سمتی که محصور نیست خارج شوند، در صورتیکه از همان راه هم میشد بضرر سپاه ایران با مردم شهر ارتباط برقرار کرد و حاجی با انکار یک امر بدیهی، کار نوظهوری در تاریخ نبردهای جهان کرد و آن محاصره از سه سمت است نه همه طرف که عقل مستقیم آن را سی پذیرد. و انگهی خود حاجی در حین جنگ با مأمورین انگلیسی در ارتباط بود.

از همه بدتر، مداخلات سر جان مکنتیل Sir John Mac Neill سفیر انگلیس نیز که در موقع محاصره هرات به اردوی محمد شاه آمده بود علتی برای ناکامی لشکریان ایران گردید. چه او وقتی سقوط شهر را نزدیک دید اردوی شاه را ترک گفت و با فرستادن اتمام حجتی ایران را به اعزام کشتی جنگی بخلیج فارس و گرفتن جزیره خارک تهدید کرد و محمد شاه ناچار هرات را رها کرده بمشهد بازگشت و این ماده بر اثر سوء نیت مأمورین انگلیسی، و سوء تدبیر دربار ایران، و سوء تشخیص بزرگان هرات روز بروز، غلیظتر میشد تا یار محمدخان ظهیرالدوله در مقام چاره‌جویی برآمد و نزدیک بود کارها اصلاح شود که روزگار نیرنگ دیگری باخت.

شرح قضیه آنکه بین اسرای محلی افغانستان اختلاف افتاد و دوست محمدخان به کمک محمد شاه شتافت و برادر خود کهندل خان را با سپاهیان به هرات فرستاد. چنانکه جهانگیر میرزا برادر محمد شاه در صفحات ۲۶۸ و ۲۶۹ تاریخ نو اشاره‌ای به پیوستن کهندل خان حاکم قندهار و دوست محمدخان حاکم کابل به لشکر محمد شاه میکنند که ذیلاً نقل میشود: «... چنانکه سابقاً نگاشته‌ام کلک بیان گردید، دولت بهیته انگلیس

لشکر به کابل و قندهار فرستادند و کهندل خان حاکم قندهار و دوست محمد خان حاکم کابل خود را به دولت خواهی دولت علیه منسوب ساختند و محمد عمر خان ولد کهندل خان در اردوی هرات باستان بوسی مشرف شده از طرف کهندل خان عرایضی مشتمل بر خدمتگزاری و جان سپاری بنظر پادشاه رساند و در اردوی هرات مشغول خدمتگزاری شده «

محمد شاه که خود را مواجه با تهدیدهای دولت انگلیس دید و در ظاهر نمیخواست که با آن دولت مخالفت کرده باشد، و از طرفی کمک هائی را هم که از طرف دولت تزاری روسیه انتظار داشت دریافت نکرد، اجباراً برای نواحی متصرفی حکمرانانی تعیین نموده خود به پایتخت مراجعت نمود و از جمله قلعه غوریان را به جعفر قلیخان بیجنوردی (بزنجردی) سپرد .

در هرات، پس از مراجعت محمد شاه، اختلافی بین کامران میرزا و وزیرش یار محمد خان در گرفت که منجر به خلع کامران میرزا از حکومت هرات گردید و یار محمد خان در اسر هرات مستقل شد . چنانکه در تاریخ نو نیز اشاره‌ای باین موضوع شده است .

اندکی پیش از آنکه یار محمد خان در هرات استحکام و استقلال بیابد، افغانه ولایت کابل و قندهار با یکدیگر متحد شده قصد خارج نمودن انگلیسها را از مملکت خود نمودند و کسانی به طلب کهندل خان که در این موقع بفرمان محمد شاه حکومت شهر بابک کرمان را داشت فرستادند . کهندل خان با کسب اجازه از محمد شاه از راه سیستان به قندهار رفت و با کمک دوست محمد خان و پشتیبانی مردم جنگ سختی با سپاهیان انگلیس کرد و در نتیجه حکومت قندهار به کهندل خان و حکومت کابل به دوست محمد خان

وا گذار شد . یار محمد خان نیز از موقع استفاده کرده کسان دولت انگلیس را بترك هرات و ادانت و عریضه دولت خواهی و خدمتگزاری به محمد شاه نوشت .

محمد شاه بعدها بعلت ضعف مزاج و گرفتاریهای داخلی فرصت لشکر کشی مجدد به هرات و افغانستان نیافت و یار محمد خان و کسان او در هرات باقی ماندند .

چون نوبت صدارت به اسیر کبیر رسید، او که از جریان اسیر کامران آگاه بود، نسبت به اسرای افغانستان سیاست تحسین پیش گرفت تا هم آنها نسبت به التفات اولیای دولت اطمینان داشته باشند و هم بهانه‌ای بدست انگلیس هانینفتند و کار بجای باریک نکشد، و لذا در همان اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، در جریان وقایع شورش سالار در خراسان، یار محمد خان بکمک حشمت الدوله والی خراسان شتافت و با حکمران خراسان در دفع فتنه سالار همکاری کرد، و نتیجه آن شد که وقتی اسیر بصمیمیت و اطاعت یار محمد خان اطمینان یافت و تقویت او و تربیت و تجهیز سپاه هرات پرداخت و یار محمد خان نیز خطبه و سکه هرات را بنام ناصرالدین شاه گردانید .

در سال ۱۳۶۷ که بی نظمی در سیستان پیدا شد، اسیر، یار محمد خان را مأمور اعاده نظم آن سامان نمود تا علی رؤس الاشهاد همه بدانند که فرمانروای هرات عاملی از عمال پادشاه ایران است و هرات شهری از شهرهای ایران . یار محمد خان این مأموریت را با موفقیت به انجام رسانید و این خلعتی که برای او فرستاده شده است بهمین علت است . افسوس که با این کاسیایی روزگار یار محمد خان بسر آمد و در بازگشت از این سفر در

اسفزار راه سفر آخرت در پیش گرفت (پنج‌شنبه ۱۱ شعبان ۱۲۶۷).
فوت یار محمدخان و قتل امیر کبیر که قریب هفده ماه بعد از آن اتفاق افتاد کارها را دگرگونه ساخت. در ایران کسی روی کار آمد که دست‌آموز بیگانگان بود و سر برخط فرمان آنان داشت، رشته‌های امیر را پنبه کرد و همه زحمت او را برباد داد.

صید محمدخان ظهیرالدوله پسر یار محمدخان هم که آنهمه آماده خدمتگزاری بود، در قبال این تغییر سیاست حیران ماند. معهذرا هرگز بصراحت دست از سیاست پدرش برنداشت تا اینکه مسموم و با اصطلاح «چیخور» شد و اختلال شاعر یافت و بد رفتاری پیشه کرد و منجمله کریم دادخان رئیس ایل هزاره را کشت، ناچار بزرگان هرات و سران ایل هزاره با او دل بد کرده از حکومت وی روی برگردانیدند و محمد یوسف میرزا و محمد رضا میرزا نوادگان فیروز میرزا حاکم اسبق هرات را که در مشهد در حمایت دولت ایران بسر می‌بردند بهرات دعوت کردند و صید محمدخان را گرفته بقتل رسانیدند (محرم ۱۲۷۲).

از آن زمان، زمینه برای تحریکات مخالفین ایران آماده شد تا سرانجام کار به لشکرکشی حسام السلطنه سلطان مراد میرزا به هرات انجامید و با مداخله انگلیس و جنگ آن دولت با ایران، عهدنامه پاریس منعقد شد و خلاصه آنکه با همه علاقه مردم هرات بحکومت ایران، و با تهیه زمینه شورش در هندوستان، و گرفتاری انگلستان، که تفصیل آن را در تواریخ باید دید، در نتیجه بیخبری شاه، و بی‌تدبیری و احتمالاً خیانت صدراعظم، ایران دوچار سرافکنندگی، و افغانستان گرفتار آشوب و خونریزی و جنگ

و برادرکشی گردید، در صورتیکه هندیها نه تنها چشم یاری از ایران داشتند بلکه حتی حاضر بودند که دوست محمدخان نیز به کمک آنها بیاید و آنها در رکاب او بادشمن خانه برانداز بچنگند و این خود بهترین فرصت برای برانداختن سیاست مؤذی استعماری از ایران و هند بود که هم‌شاه ایران آن را از دست داد و هم اسرای افغانستان، و انسان حیرت‌ساز کند که برخی از زمامداران شرق آیا اینقدر در فهم حقایق عاجز بوده‌اند یا نسبت بمصالح ملک و ملت بی‌اعتنا، و بهر صورت در این مسائل است که باید عقل انحطاط شرق را جستجو کرد.

* * *

=۴=

و اما رساله دوم یعنی «سفرنامه سرو» نام مؤلف آن معلوم است، سید محمد لشکر نویسنده نوری، و تاریخ تحریر آن نیز معین، جمادی‌الاولی ۱۲۷۷. مؤلف رساله در متونی که در دست بود شناخته نشده، همینقدر در حوادث سال ۱۲۷۴ منتظم ناصری آمده است که: «میرزا سید محمد پسر میرزا صادق لشکر نویسنده بمنصب لشکر نویسنده سرافراز شد.» و نمیدانیم که آیا همین مؤلف کتاب است یا شخص دیگر، بهر حال ظاهراً بیشتر دوره خدمت مؤلف رساله در خراسان گذشته و چندان ترقی و اعتباری هم نیافته است، زیرا دو ماه پس از پایان ماجرا که رساله را نوشته است (ص. ۱۴۰) تا ۱۳۰۱ یعنی مدت ۲۴ سال هیچگونه عنوان و لقب و منصب تازه‌ای نیافته است و خود او هم در آخر رساله باین مسئله اشاره میکند و با این

وصف طبیعی است که در تاریخ نام و نشانی از او دیده نشود .
موضوع رساله نبردناشیانه حمزه میرزا حشمت الدوله با ترکمانهاست
که بازمانده آبروی سپاه قاجار را بر باد داد و ترکمن هائی که شاید سی سال پیش
اگر می شنیدند که ایران از روسیه شکست خورده است با شکال باور می کردند، در
این نبرد، خود سپاه ایران را شکست دادند و دولت ایران هم دنبال آن را نگرقت و
این نتنگ را جبران نکرد، چنانکه دولت روسیه کرد . چه همین ترکمن ها قوای
روسیه را هم شکست داده بودند و ولی روسیه از ضعف ایران استفاده کرده جداً
لشکر بتسخیر خوارزم و خیوه و ماوراءالنهر فرستاد و ترکمن ها را شکست
داد و کشتاری هولناک از آنان کرد و بلای ترکتازی و غارت ترکمن را از
جهان برانداخت .

در اواخر سلطنت آقا محمدخان قاجار «میر معصوم» حکمران بخارا
که «شاه مراد»، و «بیگ جان» لقب داشت «بیرامعلی خان» قاجار حاکم مرو
را کشت و پسر بیرامعلی خان یعنی «حاجی محمد حسین خان» بدر بار ایران
پناهنده شد و فتحعلی شاه که بجای آقا محمدخان نشسته بود به او التفات بسیار
کرد و او را «فخرالدوله» لقب داد و او تا پایان عمر در طهران بود و
«مدرسه خان مروی» یادگار اوست . حوادث گوناگون زمان فتحعلی شاه
و محمدشاه به آن دو پادشاه مجال نداد که بجال مرو و سرویان توجهی بکنند بلکه
مرتباً از ناحیه ترکمانان بسرحد خراسان دست اندازی میشد و حکام هر محل
بدفاع مختصری اکتفا مینمودند . پس از رفع غائله سالار ، حسام السلطنه
به مسئله جلوگیری از تجاوزات ترکمن ها توجه مخصوص مینمود و ترکمانان

۱- تاریخ قرن نوزدهم آبرمه، ق ۲ ص ۹۵۶.

حدود خراسان هم به اطاعت از دولت ایران حاضر بودند چنانکه در ۱۲۶۹
«اراض خان» ترکمان با ۶ نفر از رؤسا و ریش سفیدان تراکمه سرخس ،
برای تعهد خدمتگزاری بحضور حسام السلطنه رسیدند . «کریمدادخان»
بیگلریگی هزاره نیز دوهزار خانوار هزاره و با خرزی را با پسر خلیفه مرو
و کدخدایان ساروق و سالور بمشهد روانه نمود . پسر خلیفه مرو با پنجاه
نفر از رؤساء و کدخدایان مروی همراه بود و مستدعی شد که حاکمی از برای
مرو از جانب دولت ایران تعیین شود (منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۲۵)
«دولت مرادخان» ترکمان هم که از معتبرترین ریش سفیدان ساروق بود با
بیست نفر بحضور حسام السلطنه آمد و تقاضای قبول خدمتگزاری نمود .
در سال ۱۲۷۰ دستور ساختن قلعه مضبوطی در مرو داده شد و هزار خروار
غله برای مردم مرو ارسال گشت و حسام السلطنه والی خراسان سه قوچ سرباز
و پانصد نفر سوار و پنج عراده توپ و خمپاره با قورخانه روانه مرو نمود ،
و سواران بخارائی را از آنجا راند . قشون مأمور مرو را جمعیت کلی از
تراکمه سرخس و خوانین آنها استقبال کرده منتهای خدمتگزاری را از
آنها نموده دو بیست نفر سواره سرخس تا مرو همراه اردو رفتند ، ترکمانان
طوئی نیز خدمت والی خراسان آمدند . به این ترتیب روابط ترکمانان با
سپاه ایران و مأمورین ایرانی رفته رفته عادی و حتی دوستانه میشد، و اگر هم
گاهی شرارتی از آنها سرمیزد، از آنان جلوگیری بعمل می آمد . چنانکه
در همین سال پانصد نفر سوار ترکمن بعزم تاخت و تاز به قریه «افریزه» که
یکی از قرای سرحدی «قوشخانه» است آمده ، اهالی قلعه آنها را دفع
داده ، پس از یأس ترکمانان از غلبه برآبادی ، بسوزانیدن و چرانیدن

محصولات پرداختند. «یزدان وردی خان» برادر «سامخان ایلخانی» مغرب شده «قدرت‌الله آقا» و غیره و سواره شمشالچی و غیره را جمع‌آوری کرده بدفع آنها روانه شد. از آن طرف هم ترکمانان تدبیری اندیشیده قریب سه هزار سوار بایبل و کلنگ و نردبان بر سر قلعه «خیرآباد» که از قلاع سرحدی قوشخانه است آمده که آنجا را تصرف کنند. سواره و شمشالچی دولتی جلو آنها را گرفته و با آنکه جمعیت قشون ... زیاده از چهارصد نفر نبود آن سه هزار نفر ترکمانان را منهدم و متفرق نمودند ...

(منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۳۲ و ۲۳۳) در سال ۱۲۷۱ فریدون میرزای فرمانفرمای خراسان برادر حسام‌السلطنه که بجای او منصوب شده بود بتعقیب ترکمانان آخان پرداخته ۳۶ قلعه از آنها را خراب کرد و با جنگ با محمدامین خان، خان خپوه، و کشتن او، دیگر مدعی و معارض مهمی برای بسط قدرت ایران در ماوراءالنهر باقی نماند. چون حشمت‌الدوله به حکومت خراسان رسید معلوم نیست بچه علت بفکر این لشکرکشی افتاد و باوجود اینکه سران ترکمن با شرایطی که چندان دشوار نبود حاضر بقبول اطاعت بودند، نگذاشت کار بمسالمت خاتمه یابد و این ننگ را بار آورد.

درحقیقت نیروئی که بچنگ ترکمانان رفته بود همه چیز داشت جز انضباط، و فرمانده آن یعنی حشمت‌الدوله همه چیز داشت جز قدرت فرماندهی، و وزیر او هم همه چیز داشت جز تدبیر و بناچار کار چنان شد که نه تنها سرزمین اصلی ایرانیان و نخستین کانون اجتماع آنان و مهد تمدن و قومیت ایرانی از دست رفت، بلکه کار چنان دگرگونه گشت که گوئی آثار قرنها حکومت غنصر ایرانی و تمدن ایرانی در سربو و بخارا و تاش‌کند و خوارزم

یعنی از سرچشمه‌های سیحون و جیحون تا کناره‌های دریای خزر بی‌اثر بوده و از آن یادگاری نمانده است و اکنون هم چراغ تمدن و اصالت قوم ایرانی را باید تاجیک‌ها در سرزمین خود روشن نگاهدارند. مختصر آنکه غرور بی‌جا و راضی‌نشدن بصلح، بی‌انضباطی بسیار، ضعف فرماندهی و خط و خطای مکرر، فراهم نساختن مقدمات لازمه، نداشتن اطلاع دقیق از کار و بار ترکمانان، فراهم نکردن و حتی تلف کردن آذوقه، سستی در مدافعه و تعقیب ترکمانها، بی‌توجهی بسربازانی که در حال جنگ بودند و تبعیض در کارها، کار این لشکرکشی را برسوائی کشانید. بی‌فکری بدرجه‌ای بود که حتی از مهمات موجود هم استفاده نکردند (ص ۱۳۶) و ترس سرکردگان بحدی بود که می‌گفتند اگر گردن ما را بزیند به علف آوردن نمی‌رویم (ص ۱۳۸) و بدیهی است با این وضع سرباز نیز روحیه خود را از دست می‌دهد و خود را می‌بازد.

خودداری قوام‌الدوله از فرستادن کمک مزید بر علت گشت (ص ۱۳۴) و طایفه ساروقی هم که به اطاعت آمده بودند چون کار سپاه ایران را در کارزار، زار دیدند بدشمنان ملحق شدند (ص ۱۳۸) و کار شکست را آسان‌تر ساختند. با این شکست، شکست جنگ جنوب، و سرافکنندگی از دست رفتن هرات و افغانستان تکمیل شد و همچنانکه در آن قضیه کار بکام همسایه بدخواه جنوب گشت، در این قضیه هم کار بکام همسایه شمالی شد و بطور خلاصه ناصرالدین شاه در ظرف سیزده سال دو مملکت بزرگ را که هر یک پاره بسیار ارزنده‌ای از پیکر ایران بود، از دست داد

و این بدبختی را جز حاصل حکومت استبدادی و خیره‌سری چیز دیگر نمیتوان نام نهاد .

* * *

=۳=

و اما رساله سوم یعنی «سفرنامه خراسان» حاصل مشاهدات و نظرات یکی از افراد دقیق اروپائی است که برای کشیدن میم تلگراف بین تهران و مشهد مأموریت داشته و بحال ایران خوب آشنا بوده و با دقت در جزئیات - تا آنجا که مجال مطالعه و دیدن برای او بوده - وضع اجتماعی آبادیهای بین تهران و مشهد را دقیقاً مطالعه و یادداشت کرده است . با این رساله میتوان تمام آبادیهای سرراه تهران - مشهد را شناخت و آثار و خصوصیات آنها را دانست زیرا مؤلف در معرفی امامزاده‌ها ، مسجدها ، حمام‌ها ، دروازه‌ها ، کاروانسراها و امثال اینها سعی و التزام بخصوص داشته است و بعلاوه دقت داشته است که عمارات را کی ساخته و کی تعمیر کرده است . در هر جا که مناسبت داشته از وضع اجتماعی و چگونگی زندگی و گذران مردم بختصری نوشته و تعدیات حکام و گرفتن پول گزاف زیاده از اندازه از مردم را شرح داده است ، طرز تملک ، تیول‌داری و آثار مرتب بر آن ، زندگی شبانی و چادر نشینی ، سلطه فتودالیزم و فقر مردم از موضوعاتی است که همه‌جا مورد نظر او بوده است . چون معدن فیروزه بر سر راه او بوده است باین مناسبت راجع بچگونگی استخراج آن معدن و نیز کلیاتی راجع بسایر معادن نوشته ، و همینطور راجع بحفاریهایی که در دامغان میشده است شرحی نوشته و خود درباره آثار مکشوفه و چگونگی تأسیس موزه و

مبادله آثار تاریخی زیرزمینی بین ایران و اروپا اظهار نظر کرده است . ترس مردم از ترکمن ، در سراسر این کتاب و بخصوص این رساله دیده میشود ، بحدی که مردم نسبت به روسها خوش بین بوده‌اند که باعث شده بودند که شرترکمانها از سر آنها کوتاه شود (ص ۱۶۶) زیرا دولت ایران ، پس از ناکامی مرو دیگر از عهده این کار بر نمی‌آمد و اگر هم برمی‌آمد مأمورین محلی نمی‌گذاشتند زیرا راه مداخل آنها مسدود میشد . مؤلف که فکر اروپائی داشته است برای جلوگیری از ترکمن‌ها پیشنهادی میدهد که البته اگر منافع اجتماع ، مقدم بر منافع شخصی می‌بود ، پیشنهادی آسان و عملی بود (ص ۱۸۰) در ضمن مؤلف به سیاست روسها و پیشرفت آنها در سرحدات خراسان بخوبی توجه داشته است (ص ۲۰۰) .

مؤلف خود بدقیق زبان فارسی وارد نبوده و احتمالاً رساله را یکی از زبانهای اروپائی نوشته و دیگری آنرا ترجمه کرده است . منتهی مترجم هم متأسفانه به زبان فارسی تسلط نداشته است و تعبیراتی از نوع «چند عدد سرباز میدهد» ص ۱۶۰ و «برای دوازده تومان فروش رفت» ص ۱۷۸ و «بسیار درخت کاج دارد که از ایام شاه عباس هستند» و «امامزاده حضرت امام رضا از همه مهمتر است» ص ۲۰۱ و «آنها را به اطاعت ایران آورده شوند» ص ۲۰۰ و کلماتی از قبیل شاه‌بیرزاد بجای شه‌بیرزاد و معابر بجای عابر گواه بر این مدعاست . اظهار نظرها و اطلاعات تاریخی مؤلف غالباً صحیح نیست ، بخصوص درباره امامزاده‌ها مثل اینکه سیدرضا وسید علی اکبر را برادر امام رضا می‌داند در صورتیکه اولاً رضا اسم نیست و لقب است . ثانیاً علی اکبر که امروز نام اشخاص گذارده میشود مرکب از نام و یک

صفت است و اختصاصاً تعلق به فرزند امام حسین علیهما السلام دارد که ظاهراً سه فرزند بنام علی داشته‌اند از سه زن. دو برادر بیک نام بدون صفت معیزه معهود نیست که سیدرضا و امام رضا این چنین نام گذاری شده باشند. نامی مانند ابوخواجه اصغریک بن اصفهان که در صفحه ۶۰ آورده خیلی عجیب است. معلوم نیست واقعاً چنین نامی بوده و یا مترجم نتوانسته است درست بخواند و باین صورت نوشته است.

بهرحال، مطالبی که شیندلر نود و پنج سال پیش نوشته است اکنون هم قابل تحقیق است و اگر، امروز هم از همه آبا و اجداد ایران چنین اطلاعاتی در دست بود شناسائی ما نسبت به وطن عزیزمان خیلی بیش تر بود.

این کتاب از لحاظ انشاء و ادب هیچگونه امتیازی ندارد و اصولاً هم به این منظور انتخاب نشده است، بلکه اطلاعات تاریخی و اجتماعی آن مورد نظر بوده است. دو سفرنامه اول و سوم، علاوه بر اینکه از نظر ادبی در سطح خیلی پائینی است، از جهت زبان فارسی معمول و عادی هم خالی از نقص و اشکال نیست، لکن رساله دوم بالنسبه بهتر است ولی باز هم جنبه ادبی آن ضعیف است.

طبع کتاب مبتنی بر سه نسخه بوده است که هر سه از نظر اصالت دارای اعتبار است. دو سفرنامه اول و دوم از کتب کتابخانه سلطنتی بوده که به کتابخانه ملی انتقال یافته است و عکس آن دورا برای کتابخانه

مرکزی دانشگاه گرفته‌اند و سفرنامه سرو (دوم) بظن قریب بیقین به خط مؤلف است که برای میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی و الی خراسان نوشته بوده و بعداً به کتابخانه سلطنتی رسیده است. نسخه سفرنامه هوتم شیندلر هم متعلق به مرحوم حاج مخبر السلطنه مهدی قاسی هدایت پسر علیقلی خان مخبرالدوله بوده است که اکنون به کتابخانه دانشکده حقوق تعلق دارد.

امید است نشر این سه رساله خدمتی هر چند مختصر بروشن شدن قسمتی از تاریخ قرن پرحادثه اخیر ایران بشماید.

متأسفانه در جریان چاپ دو کلمه درست، غلط شده است که تذکار آن لازم می‌نماید.

۱- درص ۲۷، س ۱۹ «خلعت آوردن» بهمان صورتی که در اصل بوده صحیح و تصرفی که شده ناصحیح است.

۲- درص ۳۱، س ۱۹ «اصل و سایر» صحیح است و اصطلاح «سایر» در نوشته‌های آن روز بسیار دیده میشود و لزومی ندارد که مانند امروز «سایرین» گفته و تصحیح شود یا کلمه دیگری دنبال آن باشد.

درص ۱۹، س ۱۹ هم «[که]» باید پس از «قرارداد» باشد و بصورتی که چاپ شده غلط است.

مقدمه کتاب را خود آقای روشنی شروع کرده و قسمتی از آن را

مقدمه چاپ دوم

سه سفرنامه هرات ، مرو و مشهد که در سلسله انتشارات دانشگاه تهران بشماره ۱۲۰۰ سال ۱۳۴۷ انتشار یافت مدتی بود که نایاب شده بود تا اینکه انتشارات توس در خواست تجدید چاپ کتاب مزبور را نمود ، در نتیجه فرصتی دست داد که چند سطر به عنوان یادداشت در ابتدای کتاب به نظر خوانندگان محترم رسانیده شود .

این کتاب که در زمان تصدی مصحح در بخش تألیفات اداره کل انتشارات دانشگاه به چاپ رسید در همه مراحل با نظر آقای ایرج افشار دانشمند بزرگوار و وارسته که آن زمان ریاست اداره کل انتشارات دانشگاه را عهده دار بودند و صفات حمیده ایشان مستغنی از هر گونه تعریف و تمجید است و هم اکنون نیز مدیریت کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران را بر عهده دارند انجام یافت . این بنده نیز که هنوز افتخار همکاری با ایشان را دارد و عضوی کوچک از کتابخانه مرکزی است ، با علاقه ای مفرط و با استفاده از فرصت مناسب و همکاری دوستان شروع به استتساخ و تصحیح متن کتاب نمودم ، و اعلام جغرافیائی آنرا با همکاری دوست عزیز آقای علی عمران با تمام رسانیدم که مسافرتی پیش آمد و دنباله کار را همانطوریکه در خود کتاب آمده است دانشمند محترم آقای حسین محبوبی اردکانی به اتمام رسانیدند که مقدمه فاضلانه ایشان در ابتدا و در توضیحات کتاب رونقی به سه سفرنامه بخشیده است .

پس از انتشار کتاب سروران گرامی که دوستدار تاریخ ایران هستند مصحح را در

روشن شدن پاره‌ای از مطالب کتاب آگاه ساختند که اینک بدو نکته آن اشاره می‌رود
نامه‌ای از دوست دانشمند آقای سید احمد فرهنگ از سبزوار داشتیم که اشاراتی به
اصلاح نام دهاتی درخراسان و بخصوص در شهرستان سبزوار کرده بودند که بیشتر در
قسمت سوم سفرنامه خراسان آمده و تصحیح آن واجب بود، ولی چون کتاب بطریقه افست
چاپ می‌شد و لازمه دگرگونی در متن کتاب بود لذا اصلاح متن امکان پذیر نبود و امید
است در چاپ بعدی راهنمایی ایشان را بکار بندم .

نکته دوم شرحی است که آقای محسن فرزانه در مجله دانشکده ادبیات بشماره ۳
سال ۱۳۵۰ در باب شرح حال مؤلف سفرنامه مرو درج کرده بودند که چون خود از
اولاد سید محمد لشکر نویسنده خراسان یعنی مؤلف کتاب هستند، عین مطالب ایشان جهت
آگاهی بیشتر قارئین محترم درج می‌شود :

«چند سال پیش دانشگاه تهران کتابی تحت عنوان سه سفرنامه طبع و نشر کرد که شامل
سفرنامه‌های هرات، مرو و مشهد بود. سفرنامه‌های هرات و مرو را بایست از مستندات
تاریخ و آخرین مدارک سلطه ایران بر این شهرها دانست. مصحح محترم در صفحه ۱۱
مقدمه راجع به معرفی صاحب سفرنامه و ضمن درج «سید محمد لشکر نویسنده نوری» متذکر
شده‌اند، مؤلف رساله در متونی که در دست بود شناخته نشد. چون صاحب سفرنامه
جدونیای مادر نویسنده سطور است لازم دانست مختصری از احوال او یاد آور شود.

میرزا سید محمد لشکر نویسنده نوری بعداً میرزا سید محمد مؤتمن لشکر نویسنده باشی
خراسان از اقارب و بستگان زوجه میرزا آقا خان نوری (نصرت‌الله اعتمادالدوله) صدراعظم
(۱۲۶۸ تا ۱۲۷۵ ه.ق) از مالکان نور مازندران بوده است که بسال ۱۲۷۴ بسبب
ذوق و قریحه و استعداد به لشکر نویسی خراسان مقیم مشهد منتصب می‌گردد و بسال
۱۲۷۷ بفرمان ناصرالدین شاه به‌مراه حمزه میرزای حشمت‌الدوله و میرزا محمد قوام‌الدوله
آشتیانی برای قلع و قمع ترک‌انان تکه و سالور با تعدادی کثیر سپاهی روانه حدود مرو
می‌شوند. بنحویکه در سفرنامه مندرجست «ترکمانیه غالب و قشون دولتی مغلوب و
آیه «و غیض الماع و قضا الامر» درباره قشون دولتی مصداق پیدا کرد.

سفرنامه نویسی در دوره قاجار مرسوم بوده ولی نه شرح شکست‌ها بل شرح فتوحات
بدینجهت علاوه بر آنکه سفرنامه را اجازه طبع ندادند شغلی هم پس از بازگشت (باو) ارجاع
نکردند ولی چنانچه از دیده انصاف بنگریم مؤتمن لشکر نویسنده‌ای باشاهامت و بی‌غرض
بوده حقایق را به‌نیکی یاد نموده، عدم لیاقت و کفایت فرماندهان قواریا را به‌بهرتر وجهی بازگو

کرده اشتباهات تاکتیکی آنان را یاد آور شده است .

چنانکه در منتظم ناصری آمده بسال ۱۲۷۴ سید محمد پسر میرزا صادق لشکر-
نویس به منتصب لشکر نویسی سرافراز شده است و البته در خراسان سپس بتاریخ ۳۰ سال
بعد اسماثر و آثار نوشته اعتماد السلطنه در صحیفه ۷ جزو دوم زیر عنوان خراسان ارضی اقدس
متذکر است «میرزا سید محمد مؤتمن لشکر، لشکر نویسنده خراسان میرزا احمد خان
ولد میرزا سید محمد لشکر نویسنده» بنابراین میرزا سید محمد فرزند میرزا صادق نوری از
۱۲۷۴ تا ۱۲۷۷ رسماً شاغل لشکر نویسی خراسان بوده و پس از بازگشت از سفر مرو
مدتی در مشهد و تهران می‌زیسته تا بسال ۱۳۰۶ ه. ق مجدداً به لشکر نویسنده خراسان
منتصب می‌گردد و چندی بعد در مشهد در می‌گذرد و در دارالضیافه آستان قدس رضوی
بخانک سپرده می‌شود. سنک قبر او و فرزندش میرزا آسید احمد جلاالدوله و خواهرم تسا
تا سال پیش که تاریخ وفات حک و نقره شده است وجود داشت بدستور نایب التولیه وقت
کلیه آنها که مستند گونه تاریخ بود برچیده شد و سنگهای صاف صیقلی مرمین بجای آنها
بکار رفت .

شادروان سید محمد مؤتمن لشکر نویسنده صاحب چهار پسر و یک دختر بود که اواخر
عمر لشکر نویسی خراسان را به فرزند ارشدش میرزا احمدخان جلاالدوله (جد مادری
نویسنده) واگذار کرد، مرحوم سید احمد جلاالدوله کلاه در خراسان زیست و با دختر حاج
فتح‌الدوله علی‌آبادی عقد زوجیت بست به اصطلاح باجناب مرحوم حاج قائم مقام التولیه
رضوی گردید اما ۳۲ سال پیش عمر نکرد. از او سه دختر و یک پسر باقی ماند. آقای
سرهنگ سید محمد جلائی (جلاالدوله) از متعینین مشهدهاند .

بانو فاطمه فرزانه مادر نویسنده و بانو حشمت اسفندیاری نوادگان فرزند ارشد
مؤتمن لشکراند. اصغر اولاد میرزا رضا قلی امیر مؤتمن بود که در تهران با خواهر آقایان
مجید و حمید آهی ازدواج کرد و ثمره آن یک دختر بانو آفاق اکرمی و آقای دکتر محمد
مؤتمنی مدیر عامل بنگاه حمایت مادران اند. بنابراین سلسله خانوادگی نویسنده سفرنامه
مرو بسیار روشن و شناخته است .

اغلاط چاپی در متن کتاب تصحیح گردید که خواندن کتاب خالی از اشکال باشد .
ضمناً در این کتاب بر رعایت دقیق نشانه‌های نقطه گذاری، بجهت اینکه در تحریر
فارسی مرسوم نیست و انشاء هر سه کتاب هم خیلی جنبه ادبی ندارد، توجه نشده است
اغلاطی هم که از سیاق کلام فهمیده می‌شود در غلط‌نامه نیامده است و این هردو با عرض
معدرت بذوق و دقت خوانندگان گرامی واگذار شده است به اختلاف املاء کلمات از قبیل

عاق در بند و آق در بند و جا غرق و جا قرق هم چون فارسی بودن آنها مشکوک بلکه مردود است ، ترتیب اثر داده نشده است . در عین حال ممکن است اغلاطی از مؤلفین هم بدون اشاره گذشته باشد (مثلا مسکون بجای ساکن درص ۱۰س ۱۹) از همه این نواقص و نقایض یکجا معذرت خواسته ، امید عفو دارد .

شهریور ماه ۱۳۵۴
(قدرت اله روشنی زعفرانلو)

= ۱ =

روزنامه مسافرت

هرات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزنامه مسافرت هرات

در یوم شنبه ۱۰ شهر رجب از دارالخلافة روانه به هرات شدیم. از شهر
نقل مکان نمودیم، در باغ مرحوم میرزا فتح الله دو روز [و] دوشب در آنجا
بواسطه نیامدن میرزا سهر علیخان آدم ظهیرالدوله معطل شدم.
یوم سه شنبه هیجدهم رجب را باتفاق میرزا سهر علیخان روانه
خاتون آباد گردیدیم و در بین راه به سواریه سیف الله خان رسیدیم. جمیع
سواریه بقاعده و نظم حرکت میکردند و نه بکسی و نه محصول کسی
خرابی و اذیت نمودند. اهل دهات جمیعاً بدعا و ثنای حضرت اقدس
شهریاری روحنا فداه اشتغال داشتند و همه می گفتند که چنین امنیت
و رفاه هرگز نبوده است و در عصر روز چهارشنبه سیورسات سواریه
سیف الله خان و سر باز قراچه داغ ابواب جمع جعفرقلیخان میر پنج نرسیده
بوده، اجماع نموده از پلشت که یک میدان واسله دارد تا خواتون آباد،
کدخدای خواتون آباد را برداشته روانه پلشت شدند و بطالبه سیورسات
نمودند. کدخدای قریه مذکوره حرفش این بود که از دیوان اعلی
حکم شده که تا تعلیق از دیوان نباشد سیورسات ندهیم. بعدرا بنده
درگاه، آدمی فرستادم بقریه جوتو، مراجعت از جوتو مذکور ساخت که

۱- در اصل باین دو صورت نوشته شده است و از اصل تبعیت میشود.

چهار نفر توپچی آمده بودند در جوتو و اسمعیل نامی را که رعیت بوده گرفته و میزدند که علف بیاورد و او میگفت ندارم. بالاخره شخص رعیت گفت بروید و از گندم زراعت بقدر کفایت چیده ببرید. حضرات توپچی چند دسته ای چیده و حضرات رعیت جوتو اجماع نموده که بروند و بجعفرقلیخان عرض نمایند. جعفرقلیخان منزل نرسیده بود و میان حضرات رعیت و توپچی مصالحه شده و بنده کمترین و میرزا مهرعلیخان ساعتی را نشسته جای صرف نمودیم و میرزا مهرعلیخان بمنزل خود رفت و یکنفر از سربازهای ایواب جمعی جعفرقلیخان که ناخوش بود در شهر فوت شده. در آن منزل قیمت اجناس: جوتوبریزی دوست دینار، و نان تبریزی سیصدوسی [و] سه دینار، و کاه تبریزی شصت [و] شش دینار.

روز پنجشنبه ۲۰ رايك ساعت بصبح مانده روانه بمنزل ایوان کیف گردیدیم. در این بین یکنفر آدم میرزا مهرعلیخان نزاع نموده با میرزا مهرعلیخان، و میرزا مهرعلیخان دست بشمشیر نموده آدمش را با پشت شمشیر میزد. بسببک خودشان بزبان افغانی فحش می گفتند. بعد از رسیدیم بقریه آلواک یک فرسنگی. نصرالله خان سراپدار باشی در سرآسیا نشسته بود آمد در پیش بنده و بنده درگاه و میرزا مهرعلیخان برداشته نزدیک بقلعه زیر درخت بید فرش نمودند، جای آوردند. و یک یاو از میرزا مهرعلیخان در زمان آمدن مفلوک شاه بود، در آنجا گذاشته بود، فرستاد آوردند. و در این بین جعفرقلیخان میر پنج آمد بگذرد، سرای دار باشی استقبال نموده او را هم پیاده نمود. جای و میوه صرف نمودند و رفتند و بنده درگاه سوار شدم بروم، میرزا مهرعلیخان خواست انعامی بآن شخص که یابوی او را نگه داشته

بود بدهد، پول نداشت، یکتومان از بنده درگاه گرفته انعام داد. روانه شدیم و جعفرقلیخان درقریه ابراهیم آباد که سه فرسنگی خواتون آباد میباشد ماند. سیف الله خان درپلشت ماند بواسطه آنکه وجهت سیورسات کارسازی نمی شد و قدری مشکل بود و فوج ززند و افشار باقورخانه از شهر نرسیده بود و نظرعلی بیگ که یاور فوج قراچه داغ بود و حال نایب آجودان باشی است در شهر مانده که فوج مذکور باقورخانه را از شهر برساند و بسیار بانظم وقاعده حرکت می نمودند و ایذاء و اذیت به رعیت نمی شد، همه رعیت ب فراغت و آسودگی بدعا گوئی دولت جاوید آیت مشغول بودند و کمترین وارد بمنزل ایوان کیف شدیم و اهل ایوان کیف بسیار آه [و] ناله از بی آبی میکردند. حرفشان این بود که چهار صد خروار تخم کشته ایم جمیعاً از بی آبی خشک شده است. جو یا شدم که جهت بی آبی شما چه چیز است، میگفتند دماوندی و دهات دماوند که متعلق بمحمد هاشم خان دماوندی است آب را گرفته اند. قیمت جنس منزل ایوان کیف: نان سیصد و سی و سه دینار و جو دوست دینار و کاه شصت [و] هفت دینار می باشد.

و یوم جمعہ بیست و یکم را از منزل ایوان کیف روانه بمنزل قشلاق شدیم و نیم فرسنگی راه رسیدیم بدو نفر سواره یکی هراتی و دیگری خراسانی. جو یا شدیم که کمستید و بکجا میروید. سوار هراتی گفت بنده آدم عبدالباقی خان ولد شمس الدین خان هستم میروم بدار الخلافه. دیگری گفت برادر یوسف خان هستم که در نیشابور توطن دارد و اصلش هراتی میباشد. پیش از این آدم هلاکو میرزا پسر شجاع السلطنه بود. و نزدیک بمنزل رسیدیم به چند نفر اسب سوار

وقاطر سوار جویا شدیم از کارشان نگفتند، لاکن سیرزا مهرعلیخان چند قدمی پیش بود میگفت من جویا شدم گفتند یک بار سرتز کمان داریم و آدم سلیمان خان دره جزی هستیم اسیرویم بدار الخلافه. و بعدرا گذشتیم وارد بمنزل قشلاق شدیم و قیمت جنس: نان سیصد و پنجاه دینار و کاه صد دینار، جوسیصد و پنجاه دینار.

روز شنبه بیست [و] دویم را صبح از منزل قشلاق روانه بمنزل پاده شدیم و در بین راه چند نفر سوار را دیدیم. جویا شدیم گفتند ما از تربت قرائی میآئیم و آدم حاجی مهدیقلی خان قرائی هستیم و بیرویم بطهران پیش حاجی مهدیقلی خان. دیگر در راه کسی را ندیدیم و وارد بقریه پاده شدیم. و از قشلاق تا پاده سه فرسنگ است و در باغی منزل نمودیم. باغبانی آمد و شرح حالی از او پرسیدم شکرگزاری از امنیت و رفاه رعیت میکردند و سواره شاسوند^۳ که پیش گذشته بود قدری درباغات دست اندازی نموده بودند و شخص باغبان مذکور داشت که محمدعلیخان سرتیپ فوج قراچه داغ در زمان عبور بسیار بانظم حرکت نموده قراول بر سر باغات گذاشت و^۴ خرابی نشود به باغات.

یوم یکشنبه بیست و سیّم را روانه بمنزل لاس جرد شدیم و از پاده تا لاس جرد ده فرسنگ است و قیمت نان: سیصا، و سی و سه دینار و جو تیریزی صد [و] شصت و هفت دینار و کاه شصت و هفت دینار. و شخص خرازی فروشی را

۱- در اصل: هستیم. ۲- در اصل: گذاری.

۳- شاسوند و شاسون که در این کتاب آمده براد افراد ایل «شاهسون» است که بدسته های چند تقسیم میشدند و در نقاط مختلف ایران پراکنده بودند و هموزهم هستند و بشه و راست که ایل آنها از زمان شاه عباس کبیر وجود آمده و بمعنی دوستدار شاه است. ۴- در اصل: چنین است صحیح آن که.

دیدم به مشهد مقدس عازم بود می گفت در شاهزاده عبدالعظیم شخصی از سربازهای قراچه داغ تخته قابی خورجین سرادزدید. رفتم در ابراهیم آباد پیش جعفرقلیخان سیرپنج عرض نمودم. جعفرقلیخان فرستاد سربازها را جمع نموده خورجین را پیدا نموده و اسباب خورجین را، هر یک پارچه پیش سربازی بود، گرفته پس داد. مشغول دعا گوئی دوام عمر و دولت جاوید آیت بود. بعدرا وارد بقریه لاس جرد شدیم بسیار منزل خوبی بود باغات بسیار، لکن آبش تلخ است. جهت تلخی آب را پرسیدم. گفتند از روی گچ میگردد آب و وقتی که از میان قریه مذکوره میگذشتیم اهل آنجا پرسیدند که شما قشونی هستید یا سرباز. گفتیم زوار میباشیم بیرویم زیارت. گفتند اگر قشونی هم باشید حکایتی نیست لاله الحمد از دولت اقبال پادشاه جمعجا چنان امن و امان است که سرباز و قشون و نوکر با زوار فرقی ندارند بهیچ وجه.

یوم دوشنبه بیست چهارم را روانه به سمنان شدیم و وارد شهر گردیدیم و از دروازه ارگ بیرون آمدیم و در سرآیائی چادر زدیم. از شخصی از رعایا جویا شدیم که از نظم ولایت میگفت حاکم قدری تعدی می نماید و عرض مردم را رحمة الله خان نمیرسد و میگوید بروید پیش حاجی جعفر نامی است سمنانی آن هم بسیار تعدی مینماید. حکایت غریبی از امنیت آن ولایت دیدم: شخصی از سوارهای شاسون سیف الله خان آمده بود در زیر درختها قدری همیشه جمع کرده بود. طفل آسیابانی بسن دوازده سیزده سال باشاسون نزاع نموده قسمی که فایق آمد و همیشه ها را که جمع نموده بود از آن شخص گرفته و شخص سواره جرأت آن نکرده که

گذشته از تعدی، رفع ظلم او را از خود بکنند. و قیمت جنس در سمنان؛ جو دو بیست و پنجاه دینار است و گاه صد دینار و نان هم دو بیست [و] پنجاه دینار است و بواسطه بعضی اخبار که میرسید از جهت ترکمان که بعد عرض میشود سه شنبه ۲ و چهارشنبه ۳ را در سمنان لنگ نمودیم مانندیم.

یوم پنجشنبه ۲۷ را از سمنان روانه به آهوان شدیم و در راه خبری نبود مگر دو سوار دیدیم. گفتند آدم کشیکچی باشی هستیم از داسغان میرویم بطهران. و از آهوان تا سمنان هفت فرسنگ میباشد و چایارخانه هم بنا کرده میساختند.

و یوم جمعه بیست و هشتم روانه بمنزل دولت آباد شدیم و در بین راه سه فرسنگ بمنزل مانده دو سوار دیدیم جویا شدیم گفتند ما آدمهای امیر اسدالله خان قاضی هستیم میرویم. باز که احوال ترکمان را پرسیدیم گفتند یک هزار [و] شصت نفر آمدند بسطام کاری نتوانستند بکنند. یک زن را کشتند سه نفر مرد اسیر بردند و سی چهل سوارش رفته اند بداهات بسطام لکن خبری نشده است. از آنجا آمدیم وارد بمنزل دولت آباد شدیم و قیمت جنس در دولت آباد: نان سیصد و سی و سه دینار وجود بیست [و] شصت و هفت دینار و گاه صد دینار است.

و یوم شنبه ۲۹ شهر رجب را روانه به دامغان شدیم و از دولت آباد تا دامغان سه فرسنگ است و وارد به دامغان گردیدیم. حکایت ترکمان را از قافله که از هرات آمده بود آقا مصطفی ناسی بود شتر دار میگفت شب بقدر سی سوار از کوه پائین آمدند و ما هم تفنگها را سردست گرفته فتیله را

روشن نمودیم و در قافله بطور افغان فریاد و داد کردیم. رفتند و از ما گذشتند و اذیتی نرساندند. و نایب رحمة الله خان میرزا کاظم ناسی است سمنانی از سلوک و رفتارش جویا شدم، اهل شهر گفتند جمیع شهر راضی و شکر گزار می نمایند و میرزا کاظم آمد بمنزل بنده در گاه و تفصیل احوال ترکمان را از میرزا کاظم نایب رحمة الله خان جویا شدم. او میگفت آنچه بما رسیده است این است: عدد سوار ترکمان هفت صد نفر بودند و هفت اسیر بردند و گاو و گوسفند بسیار بردند و از هفت نفر اسیر سه نفر فرار نمودند یک یا بوی هم از ایشان آورده بودند و بعد میگفت و یک نفر ترکمان مادیان سوار را در روز پیش اهل دامغان گرفته بودند آن شخص ترکمان را هر چه جویا شده بودند از ترکمان و سوار ترکمان راستی نگفته بود و گفته بود من در میان ایل خود خون کردم گریختم آدمم یا اینجا و شیععه هستم. اما دروغ میگفت و حال حبس است. بنا دارم بفرستم سمنان پیش رحمت الله خان. و قیمت اجناس از قرار: نان تبریزی چهار صد دینار، جو سیصد و سی [و] سه دینار، گاه صد دینار.

و یوم یکشنبه سلخ شهر رجب روانه ده ملام شدیم. از دامغان تا ده ملامش فرسنگ است. در وسط راه دهی است مهمان دوست میگویند. چایاری را دیدیم میگذاشت. و وارد به ده ملام شدیم. چایارخانه هم میساختند هنوز تمام نشده بود و قیمت جنس در ده ملام: نان تبریزی چهار صد دینار و جو سیصد و پنجاه دینار، گاه صد و سی و سه دینار.

و یوم دوشنبه غره را روانه به شاهرود شدیم و در بیرون شهر چادر زدیم. در کوچه ها همه باغ خوش هوا، شهریکه هزار خانه وار سکنا دارد

و شهر آبادتر از سمنان و دامغان است. و عصر آن روز را رضاقلی خان نایب شاهرود و برادر او ابوالعباسقلی و مجتهد آنجا عالیجناب ملا کاظم آمدند منزل بنده. و از رضاقلیخان نایب شاهرود احوال ترکمان را بطور حقیقت جوینا شدم. ایشان گفتند حقیقت آن است که هفت صد سوار از طایفه تکمه و کولان بودند، در یک فرسنگی بسطام آمدند و چهار نفر اسیر بردند. یک نفر اسیر یک یا بونئی برداشته گریخت آمد سه اسیر دیگر با گاو و گوسفند بسیار بردند. حسینعلی خان حاکم آدبی فرستاد پیش محمدعلیخان سرتیپ فوج قراچه داغی تخته قاپی و محمدباقرخان چکینی که در شاهرود بودند که همچو حکایتی هست سواره و سرباز بردارید بروید جلو ترکمان بلکه ترکمان دستگیر شود. آنها جواب داده بودند که ما با سوار نیستیم برویم عقب ترکمان، اگر در راه ترکمان بما برخورد ما سوار بدفع آنها هستیم. خان حاکم بعد از جواب آنها خود جمعیت قبلی برداشته از سواره و پیاده از عقب ترکمان می رود کاری نمیتواند بکند. میگفتند اگر آن روز را محمدعلیخان و محمدباقرخان چکینی میرفتند عقب ترکمان دو سوار سید نفر از ترکمان را دستگیر میکردند. و آقا صادق فراش خلوت که ما سوار بود به تعمیر قلاع ارض راه در بسطام بود. و بطلب بیک تفنگدار هم که سر کرده سواره و پیاده میباشد او هم در بسطام بود بسیار خوب حرکت نموده بودند از قراریکه میگفتند و اظهار رضامندی داشتند.

و یوم سه شنبه دویم را در شاهرود ماندیم بواسطه این اخبار ترکمان و سواره شامون سیف الله خان یک منزل عقب بود. صبح سه شنبه دویم شهر شعبان وارد شاهرود شد. و آن روز را فرستادیم در شهر بیازدید جناب ملا کاظم پیش نماز

و رضاقلی خان نایب. عصر را آمدیم بمنزل. آقامیرزا باقر تذکره نویس آمد منزل ما را مهر نموده امضا نمودند و رفتند و اسادرشهران بسیار کم بود. جوینا شدم. جهت را گفتند حاصل نودست نیامده و از کهنه هرچه بود بمصرف مترددین رسیده است. از احوال حاکم جوینا شدم. گفتند تازه آمده است هنوز خوبی سلوک او معلوم نشده اما الله الحمد از یمن دولت و اقبال پادشاه جمجاه روحی و روح العالمین فداه همه جا امن امان و رفاه رعیت بود در همه منازل که ملاحظه شد اختصاص بان ولان داشت بل اهل ایران همه در مهد امن و امان می باشند.

و یوم چهارشنبه سیم راهم در شاهرود ماندیم و عصر روز چهارشنبه جناب میرزا حسن مجتهد شهید مقدس از طهران با جمعی از زوار وارد شاهرود شدند. و سلیمان خان پسر محسن خان تیموری باشیخ الاسلام کرمان از راه کرمان بزیارت آمده بود. مراجعت از راه دارالخلافت نموده بود، وارد شاهرود شدند و عازم تهران بودند و ده بیست سوار همراه داشتند و چند اسبی یدک آورده بود از برای پیشکش قبله عالم روحافداه. و در این اثنا غوغای عظیمی از شهر و بیرون شهر بلند شد فرستادم جوینا شدم، گفتند یک هزار سوارتر کمان آمده، بسطام را چایید و اهل شهر کلاً متوحش [و] پریشان قسمی که ما را هم بوحشت انداختند. میرزا مهرعلیخان هم در منزل بنده بود آدسهای خودش و آدسهای بنده را بر سر کوچه های منزل خود فرستادیم با ابراق، و چند نفری فرستادیم خبری بیاورند. خلاصه اینکه محمدحسن خان نردینی فرستاده بود پیش حسینعلی خان حاکم بسطام که یک هزار سوار ترکمان در دهنه نردین گذشت، آمدند سر بسطام با خبر باشید و سوار

میگوید که من خود رد ایشان برداشته آمدم بسه فرسنگی بسطام سوار ترکمان پیاده شدم من آمدم شما را خبر سازم. حسینعلی خان حاکم، امیر آخور خود را روانه شاه روید مینماید که سیف الله خان را با سواره اش خبر کن بیاید. امیر آخور حسینعلی خان همه جا تاخت می کند و بهر کس که میرسد میگوید یک هزار و پانصد سوار ترکمان آمده بسطام را چاپید. من حال بیروم سیف الله خان را خبر نمایم و شما هم بروید در شهر. خلاصه می آید در شهر و سیف الله خان در حمام بود و حنا بسته بود. خبر سیف الله خان میرسد. سیف الله خان دفعاً حنا را می شوید و از حمام بیرون می آید و سواره خود را برداشته بیرون به بسطام و در همه جا تفحص نموده اثری بظهور نمیبرد از ترکمان. روز چهارشنبه را هم در بسطام میماند بخان حاکم میگوید که شما یک روز سیورسات ما را بدهید ما یک روز دیگر هم در اینجایم باشیم تا به بینیم سوار ترکمان از کجا بروز می کند. حسینعلی خان جواب درستی نمی گوید. سیف الله خان عصری را می آید بشاه روید. بنده آدمی فرستادم تفصیل احوال را پرسیدم. بهمین تفصیل از برای بنده پیغام فرستاد. بعد از حرکت نمودن او جویا شدم. گفت اشب را حرکت مینمایم و دو ساعت از شب گذشته فرستاد که اشب را موقوف نمودیم رفتن را. و فردا را هم از کیسه خود خرج می کنیم تا بینیم از سوار ترکمان چه خبر میرسد و جعفرقلی خان هم وارد بشود و شما هم بروید اشب را. بعد میرزا باقر تذکره نویسنده منزل بنده از او جویا شدم حکایت ترکمان را. که بر شما چه معلوم است. گفت من همچو میدانم که این شهرت را خان حاکم داده. آدمی هم فرستاد سیف الله خان را خبر نمود که این چند

نفر نوکرهای پادشاه جمیاه روحی فداه که در این ولا هستند بدانند و بنویسند بطهران که خان حاکم همیشه به تاخت و تاز ترکمان مشغول است.

و یوم پنجشنبه چهارم را هم در شاه روید ما ندیم، یک ساعت از روز گذشته جعفرقلی خان میر پنج آمد با سواره و گذشت بجانب بسطام و سر باز را در یک منزل عقب گذاشت. میگفتند فردا که روز جمعه است میرسد. بعد یک سوار از سمت خراسان آمد جویا شدم. گفت از نردین آمدم و آدم محمد حسن خانم بیروم طهران. حکایت ترکمان را جویا شدم. گفت نقلی نبود در راه میگفتند آمد سواری و گذشت ندانستم بکجا رفت و معلوم نیست که از کجا بروز خواهد کرد. و قیمت جنس از قرار نان تبریزی سیصدوسی [و] سه دینار و جوهم سیصدوسی [و] سه دینار و گاه صد دینار و گوشت هم تبریزی هشتصد دینار است.

و یوم جمعه پنجم شهر شعبان را با سیف الله خان و پسر و برادر ابراهیم خلیل خان و زوار بسیار که جمیعاً یک هزار و پانصد نفر شد روانه به خیر آباد دو فرسنگی شاه روید شدیم. بعد از چند نفر پیاده و سواره از اهل دامغان در منزل بنده آمدند. قدری مویانی خواستند. جویا شدم از برای چه می خواهید. گفتند یکنفر از ما چندی قبل در منزل قوشه که از آهوان می آید بنده دولت آباد. در سه فرسنگی دولت آباد کاروانسرایست آبادی ندارد. دو سواره یک نفر از ما بر خورد و آن شخص می گفت می خواستم بروم ما زندان. آن دو سوار مرا گرفتند، یک بابو و دوسه تومان اسباب داشتم

از من گرفتند و بردند. در میان کوهی چشمه سرابستند، زخمی از شمشیر بشانه من زدند، و پایم را هم زخم زدند، و پهلوی مرا شکستند و رفتند. آخر بعد از یک روز و یک شب دست خود را باز نموده، چشم خود را گشودم آمدم دولت آباد. شخص دیگری گفت من اهل دامغانم، از استرآباد می آمدم بایک یا بونئی، یک بار برنج و یک بار گندم، پانزده تومان نقد و نصف شال کرمانی. در دوسه فرسنگی دامغان مرا لخت نمودند. حال آمدم اردوی سیف الله خان، مطنه بادهای ایشان داریم. حال بر ما واضح شد که ایشان نبوده اند و سیف الله خان نوشته پا بمهر داده و التزام پانصد تومان نوشته است که اگر این دزد از آدمهای من باشد مورد مؤاخذه دیوان اعلی باشم و پانصد تومان هم بادیوان اعلی بدهم. از اینجا خاطر جمع شدیم، حال میرویم اردوی جعفرقلی خان میر پنج. و نشانی میدادند که چاروق پا داشتند، قطار هم در پیش قباوقبای برک. همچو معلوم شد که از نوکر [های] جعفرقلی خان بودند. و آن شب که این یک نفر را برهنه کردند جعفرقلی خان در آهوان بود و سیف الله خان در دولت آباد. سه فرسنگ فاصله این دواردوست از قراری که مذکور نمودند احتمال نوکر جعفرقلی خان را بیشتر میدادند. العلم عند الله و آن شب را در آنجا بوده. صبح را که یوم شنبه ششم شهر شعبان است روانه بمنزل میامی شدیم و از خیرآباد تا سیاسی ده فرسنگ است. و نزاع کلی فیما بین سواره شاسون و اهل آبادی اتفاق افتاد. ربع ساعت قبل از ورود بنده درگاه، سیف الله خان با سواره شاسون وارد میشوند. اهل سیاسی از قرار مذکور گفته بودند که سیورسات نمی دهیم! سیف الله خان گفته بود که خدای

سیاسی و یک ریش سفید خود را بفرستید تا به بینم حرف حسابی شما چه است از چه سبب است ندادن سیورسات. اهل سیاسی گفتند ما ریش سفید نداریم. ریش سفید ما محمد تقی خان سرهنگ است در بسطام. و رفتند در توی قلعه و در ب قلعه را بستند. سوار هم دید دستشان بجائی نرسد چند نفر از اهل ده که بر سر محصول بودند باشش هفت رأس گوسفند را گرفتند و گفتند یا سیورسات بدهید یا ریش سفید خود را بفرستید به بینم سند دیوان دارید که سیورسات ندهید یا اینکه بی حساب میگوئید. باین احوال که دیدند رفتند بالای قلعه و در ب قلعه را بسته اند. فریاد و فغان میکردند و فحش با بسیاری دادند. بعد را چند نفر سرباز عجم که مسکون همان قلعه هستند با جمعی از رعایا آمدند از پشت قلعه دست بر چوب و سنگ رو بجادر حضرات شاسون. شاسون هم با جمعیت بیرون آمد از چادر. رو بهم نهادند. سرباز و رعیت و غیره را که سیف الله خان دید حال مفسده عظیم بر پایی کنند، خود برخاسته^۲ در میان افتاد و شاسون و غیره را برگردانید بجادر خود. و رعیت بسیار هرزگی^۳ کردند، دست بردار نبودند، جمعیت را زیاد نمودند تا زن و بچه هم بیرون آمدند و هرزگی می نمودند. بالاخره چند نفر سید و ملا آمدند در منزل بنده و می گفتند که ما تا بحال سیورسات ندادیم و نمیدهیم، موازی هفده خروار جنس بدهی داریم آن را هم تا بحال ندادیم بغیر، چرا که بچهل نفر سرباز که از خود سیاسی میدهیم، سواجب داده میشود. من در جواب ایشان گفتم اول شما میخواستید بیایید و بگوئید این مطلب را، و این همه

۱- دراصل: نهش

۲- دراصل: برخواسته

۳- دراصل: هرزه گی

مفسده برپا نکنید. اگر سیف الله خان جلو سوارش را نگرفته بود که لامحاله بیست نفر از طرفین کشته میشدند. گفتند دوسه نفر زن از ما کشیدند. لکن دروغ میگفتند، محض ندادن سیورسات این اقترار بستند. و اما چند رأس گوسفند و دوسه دیکه شیردوش شاسون برداشته بودند عوض سیورسات، ولیکن اسباب و گوسفند آنها را سیف الله خان پس گرفت از سواره شاسون و بصاحبانش رد نمود و از سیورسات هم گذشت. و گفت کاه و جو بیاورید بفروشید و شب هم آدم در سر محصول گذاشت که محافظت نمایند. لیکن کاه نمود از قرار تبریزی دویست دینار فروختند و جو را از قرار تبریزی دویست و پنجاه دینار.

یوم یکشنبه هفتم شهر شعبان را از سیاسی روانه به زیدر شدیم و وارد گردیدیم. و افاضادق فراشخلوت در آنجا بود و مشغول به تعمیر قلعه بود. و بوستان و جوترش قلیلی کشته بودند و دوازده خانه و رعیت از سیاسی و ابراهم آباد آورده بود و سکنه داده بود. و یک عراده توپ با توپچی در قلعه بود، و قراول توپچی همیشه در برج قراولی می نمود. و از آنجا گذشته منزل میان دشت رسیدیم. و از سیاسی تا میان دشت شش فرسنگ است، و آب کمی دارد و کفایت اهل قافله را نمی کرد و قلعه هم که شاه مرحوم مبرور ساخته است آباد است. چهل خانه و رعیت دارد، یک عراده توپ باده نفر توپچی در قلعه بود. توپچیان از اهل عراقان بودند و شب را آن منزل بسر بردیم.

صبح را که یوم دوشنبه هشتم شهر شعبان باشد از میان دشت

روانه عباس آباد شدیم. و درین راه یک نفر از شاسون ناخوش بود فوت شد. و در دوفرستگي عباس آباد قلعه ایست الهالك نام دارد و یک توپ باده نفر توپچی در قلعه بود. و از آنجا روانه به عباس آباد شدیم. و از میان دشت تا عباس آباد شش فرسنگ است. و در اینجا، کاه دوازده من یک هزار دینار است، و جوتبریزی دویست دینار، و نان سیصد دینار. و بقدر یک هزار، بل متجاوز، زوار ترك و فارس با محمد قاسم بیك تفنگدار باشصت هفتاد تفنگچی مزینانی با یک عراده توپ وارد عباس آباد شدند، و از مشهد مقدس می آمدند بجهت منزل حضرات قندهاری که همراه ما بودند و حضرات زوار ترك و فارس نزاع نمودند، چند نفری زخم برداشتند. بعد را سیف الله خان آدم فرستاد و... طرفین را آرام نمودند.

و صبح سه شنبه نهم را روانه منزل مزینان شدیم. و مزینان ده معظم خوبی است که سابق، در عهد نادر، می گفتند شهر بوده، و بعدن بس هم نزدیک بانجا هست و کوره هم بسته اند و حال موقوف نموده اند کار نمیکنند و از جمله علائقهای امنیت و عدالت و نظم آن است که خرمن جو و کاه در میان چادرهای شاسون افتاده بود. یک پر کاهی کسی قدرت نکرد بردارد. و صاحبان خرمن هم بر سر خرمن نبودند. کاه از قرار پانزده من یک هزار دینار، جو نه من یک هزار دینار، نان چهار من [و] نیم یک هزار، گوشت یک من هشتصد دینار. و صبح را از منزل مزینان که یوم چهارشنبه دهم باشد روانه به مهر شدیم. و از مزینان تا مهر پنج فرسنگ است. و رعیت اهل آنجا بسیار شکرگزاری از امنیت و سلوک رفتار حاکم مینمودند.

و یوم پنجشنبه یازدهم شهر شعبان را روانه به شهر سبزوار شدیم .
 و از مهر تاسبزوار هشت فرسنگ است . نان تبریزی دویست دینار، و جو
 نه من یک هزار دینار، کاه بیست من یک هزار دینار، و گوشت تبریزی هشتصد
 دینار . و یکصد نفر سرباز فوج قزوین در ارك شهر ساخنو هستند با یاور که
 عبدالحسین بیگ باشد .
 و یوم جمعه دوازدهم رادرسبزوار ماندیم . سیف الله خان یوم جمعه وارد
 شد و ابوالفیض خان، برادر سام خان، از قوچان وارد سبزوار شد . روانه ر کاب
 مبارک بودند .
 و روز شنبه سیزدهم رادرسبزوار ماندیم، و رعیت آه [و] ناله زیاد نمودند
 از جهت شاسون که باغات و زراعت ما را خراب نمودند . و سیف الله خان فرستاد
 که رعیت بیایند قسم بخورند که . . . آنچه خرابی و ضرر رسیده من خود میدهم .
 قسم نخوردند؛ معلوم شد بجهت سیورسات گرفتن قدری فیما بین نزاع شده
 است، حال رعیت خواسته اند باین بهانه کاری بکنند . و جو نه من یک هزار،
 نان پنج من یک هزار، کاه بیست [و] دو تبریزی یک هزار دینار بود .
 روز یکشنبه چهاردهم را از سبزوار روانه به زعفرانی شدیم . و از زعفرانی
 تاسبزوار شش فرسنگ است و قیمت جنس از قرار سبزوار است .
 و روز دوشنبه پانزدهم را با اتفاق سیف الله خان روانه بمنزل حسین آباد
 شدیم . و منزل هفت فرسنگ است . آبادی درستی نداشت، نماندیم و روانه
 به شهر نیشابور شدیم . مسافت تانیشابور سه فرسنگ است .
 یوم سه شنبه شانزدهم در نیشابور ماندیم . و سرباز خلیج بقدر دویست
 نفر در نیشابور ساخنو داشتند، بر سر دروازه ها و در ارك بودند، و جو هشت [من]

۱- در اصل: که آنچه.

تبریزی یک هزار، و کاه چهل و پنج من یک هزار، نان سه من [و] نیم یک هزار دینار
 است .
 و یوم چهارشنبه هفدهم را روانه به درود شدیم و بسیار منزل خوبی
 است: خوش آب هوا، چشمه های بسیار خوب دارد . و روانه بمنزل چاغرق
 شدیم و منزل شش فرسنگ است و سزاوار نمودند که نواب حسام السلطنه
 در طر قبه است .
 و یوم پنجشنبه هیجدهم را از چاغرق روانه به شهر شدیم . وارد شهر
 مشهد مقدس گردیدیم . واردوی نواب حسام السلطنه درب دروازه نوقان
 افتاده بودند . ر قتم خدمت نواب حسام السلطنه شرفیاب شدم و متولی باشی و
 منجم باشی [و] چند نفر از ملاها در خدمت شهزاده بودند . نواب حسام السلطنه
 فرمود منزلی از برای بنده در گاه تعیین نمودند . احوالات دارالخلافه را
 جویا شدند . آنچه میدانستم و سزاوار بود عرض نمودم و بعد را مرخص
 نموده آمدم منزل و زیارت حضرت نموده محمد ابراهیم خان قاجار آمد بنده را
 دیدن نموده و هنوز منزل بنده درست نبود . محمد ابراهیم خان مرا بمنزل
 خود برد و چند ساعتی را در آنجا بودم آمدم منزل خود .
 و روز جمعه نوزدهم را در خدمت نواب حسام السلطنه ر قتم، مشرف
 شدم و آمدم منزل خود . آقا بابا بیگ، فراش خلوت، آمده بود منزل بنده . فرمایشات
 زبانی جناب جلالتمآب اتابک اعظم را گفتم، کاغذی آقای آقا محمد حسن
 نوشته بود دادم باو، و قرارداد دیگر فردا صبح سی آییم و ر قتم زیارت، و دعا
 بدوام عمر و دولت جاوید آیت، شاهنشاه جمجاه، قبله عالم روحی و روح العالمین
 فداه را نمودیم و فردا صبح را که یوم شنبه بیستم شهر شعبان بود آقا بابا بیگ

۱- در اصل عبارتی نظیر وجود بسیارک اتابک اعظم هم بوده است که پاک کرده
 و بجای آن این عبارت دعائیه را نوشته است . قبل از این نیز یک مورد چنین بوده است .

فراش خلوت آمد و تفصیل امورات گمرک را گفت از قراری که عرض نموده است در عریضه علیحده است.

در این بین خبر آمد که یار محمد خان ظهیرالدوله مرده است. برخاستم^۱ رفتم خدمت نواب شاهزاده بجهت تحقیق مطلب. شاهزاده فرمودند بلی چنین خبری رسیده است نه از هرات، از تربت شیخ جام و از خاف خبر رسیده است. عباسقلی خان سیرپنج هم حاضر بود. گفت از خاف از برای من هم نوشته اند و لیکن صدق و کذب فردا معلوم خواهد شد. از خدمت شاهزاده آمدم منزل.

و صبح یوم دوشنبه بیست و دویم را عباسقلی خان آمد منزل بنده درگاه، و گفت مردن یار محمد خان حقیقت دارد. چرا که دیروز عصری خبر از خاف مجدداً رسید. من گفتم تکلیف من چه چیز است، چه باید بکنم؟ سیرپنج گفتند دیروز خدمت شاهزاده بودم فرمایش شد که خلعت را میباید از برای صمد محمد خان پسر یار محمد خان ببرند. و من هم صلاح این قسم میدهم^۲ و برخاست رفتم خدمت شاهزاده تحقیق نماید که خبر صریح رسیده یا خیر. آنوقت تورا خبر می سازم. بعد از رفتن، کسبه و خدام حضرت چند نفری آمدند منزل بنده. بسیار اظهار شکرگزاری می نمودند از امنیت و رفاهیت. و دو نفر تاجر مشهود حاضر بودند شکایت بسیاری از میرزا محمد علی آدم سهراب خان می نمودند که چیزهایی که هرگز در هیچ زمانی متداول نبوده است او می کند. هرچه گفتم از روی دقت میرزا بایای گمرک که پنجاه سال است در گمرک عمل نموده از آن رو عمل نماید فایده نبخشید.

۱- در نسخه اصل همه جا برخاستم باواو است.

۲- در اصل چنین است.

صبح روز سه شنبه بیست [و] سیم را رفتم دیدن سیرپنج. محمد علی بیگ باورتو پخانه مبارک که هم در آنجا بود. بعد از صرف چای و قهوه، جعفرقلیخان گفت مردن ظهیرالدوله حقیقت بهم رساند. بشاهزاده عرض کردم. فرمودند چند روزی باشید تا خبری از راه برسد، بدانیم امنیت راه چگونه است و فرمودند که چپری فرستاده ام در اردوی مبارک، و عریضه هم خدمت سرکار جلالتما بامیر اتابک نوشته ام در باب رفتن تو، و عرض نموده ام از برای اطمینان و امیدواری ایشان، فلانی را روانه خواهم کرد که خلعت را برساند. و نواب شاهزاده هم چنین قرار فرموده اند و یکنفر سوار خود را و یکسوار ایلخانی را و دو نفر سوار تیموری را روانه کردیم در هرات که خبری از هرات از برای ما بیاورد. بعد از آن منزل برخاستم و رفتم منزل محمد ناصرخان سردار. و قاضی نیشابور و کریم دادخان با بیگلربیگی هزاره در منزل سردار بودند. اما حکایت میکردند که تا بحال همه چه امنیت را بخواب ندیده ایم، و قاضی نیشابور می گفت که امنیت ولایت بمرتبه ایست که دیروز در بازار می گذشتم، شخص پینه دوزی از برای یک پول سیاه چنان طمانچه بصورت سربازی زد که حیرت کردم و آن شخص سرباز جرات آنکه تلافی کند نداشت و نکرد. و میگفتند در زمان حکومت آصف الدوله یک فوج سرباز در اینجا بود و شبها با شمع و چراغ در خانه ها می رفتند و دزدی می کردند و کسی را یارای حرف زدن نبود. و حال بیست هزار قشون از همه بابت در اینجا می باشد و قدرت آنکه به یک نفر بی حسابی نمایند ندارند. و از آنجا برخاسته رفتم بمنزل میرزا مهر علی خان. در آن بین خبر آمد که سواری از هرات آمده است. فرستادیم آن سوار را آوردند. معلوم شد که آدم میرزا علی خان جامی بود، رفته بود به هرات خبری معلوم کند.

رفته بود و آمده بود به جام و میرزا علی خان جاسی او را فرستاده بود و کاغذی هم از برای سیرپنج وایلخانی و سردار و میرزا موسی نوشته بود. و حقیقت این بود از قراریکه مذکور داشت که ظهیرالدوله رفته بود به لاش جوین و قراوسبزار. از آنجا که مراجعت نموده بود، درسی فرستگی هرات ناخوش شده بود و از هرات تخت روان آورده بودند. در ده فرستگی هرات مرده بود و نعش او را آورده بودند در مقبره برادرش شیرمحمد خان دفن کردند. و پسرش را بجای او نشانند و شمشیر پدر را بکمر پسر او بستند و الحمدلله امن و امان است. و از جانب صیدمحمدخان، دلاور خان عرض بیگی می آید و او را در تربت گذاشتم و فردا تا پس فردا بی آید. برخاست و رفت کاغذها را بدهد.

و صبح چهارشنبه بیست [و] چهارم را رفته منزل ایلخانی و سام خان بمن فرمودند بجهت اطمینان مردم و تسلی سردار صید محمد خان مصلحت چنین است که خلعت را زود ببرید. بعد شخصی گفت که دیشب در منزل منجم باشی دزدی شده است. سام خان ایلخانی جو یا شد که از کجا آمدند و چه قدر اسباب برده اند. گفت بقدریکصد تومان اسباب برده اند و از پشت باغ دیوار را خراب نموده اند و آمده اند.

و یوم پنجشنبه بیست و پنجم را رفته خدمت نواب حسام السلطنه به بنده فرمایش فرمودند باید بزودی بروی به هرات و خلعت را ببری از برای ظهیرالدوله^۱، و لکن صبر کن می گویند دلاورخان عرض بیگی از هرات می آید. او که آمد اطلاع کاملی حاصل می شود. بعد را برخص فرمودند

۱- در اصل چنین است ولی بسیاق کلام باید پسر ظهیرالدوله باشد.

آدم منزل. ساعتی گذشت که نواب حسام السلطنه فرستادند و احضار فرموده بودند. و عباسقلی خان میرپنج و میرزا مهرعلی خان و عباسقلی خان قزوینی، داروغه شهر، و شیخ علی خان، سرهنگ فوج خلج، بایک نفر سرباز در آنجا بودند. و تتری هم اسباب از قبیل مس و مخلفات خانه در چادر شاهزاده آورده بودند. عباسقلی خان عرض میکرد اسباب خانه کشمیر به است که این سرباز بسرقت برده است؛ دزد این است و اسباب این. شاهزاده اسبابها را فرمود بصاحبش رد نمودند و سرباز را بردند انبار. دزد سرباز شقاقی بود. بعد را حسام السلطنه به بنده فرمایش فرمودند که فردا باید بروی انشاءالله و خلعت را زود ببری. در ثانی هم خیر رسید که راه امن است، و بعد را به میرزا مهرعلی خان فرمود که به صید محمدخان پسر ظهیرالدوله بگوئید که اگر قندهاری بنای حرکت دارد، ما را زود خبر سازند تا آنکه امداد نمائیم. و بعد میرزا خلیل منشی را فرمایش فرمودند احکامات فلانی را بنویسید و آمدیم منزل.

و یوم جمعه بیست ششم را هم بتدارک راه مشغول شدیم. و دو ساعت از روز گذشته خبر آوردند که عرض بیگی آمد، وارد شد و رفت خدمت حسام السلطنه. بعد را جو یا شدیم که مطلب او چیست. میرزا مهرعلی خان و میرپنج فرمایش نمودند که سردار صید محمد خان بجهت اطلاع از بردن ظهیرالدوله خدمت نواب شاهزاده عریضه نوشته، و سجلاتی^۱ هم خوانین هرات و سرکرده ها بجهت امضای صید محمد خان پسر ظهیرالدوله تمام نموده اند که بجای پدر نصب باشد. عریض را آورد خدمت نواب شاهزاده نمود.

۱- در اصل مجلاتی.

یوم جمعه بیست [و] ششم را حسام السلطنه از بیرون حرکت نموده روانه کال یا قوتی شد با جمیع افواج سواره و پیاده و ده اراده توپ. و سام خان ایلخانی و عباسقلی خان میربنج در خدمت شاهزاده بودند، مگر یک فوج خلج که در شهر و قراول خانه‌ها و ارگ و دروازه‌ها قراول بودند. و محمد ناصر خان سردار را در شهر به نیابت گذاشت. و امور شهر بسیار با نظم و قاعده و قراول خانه‌ها بعضی را تمام و بعضی را تمام کار می‌کردند. و سربازو نوکر از شاهزاده بسیار شاکی بودند بجهت نرسیدن جیره و مواجب. سرکار عظمت مدار اتابک اعظم را دعا گو بودند که مواجب نوکر را بدهد و شاهزاده نمیدهد.

و یوم شنبه و یکشنبه را در شهر بودیم. قیمت جنس در مشهد مقدس از اینقرار است: گاه خرواری پنج هزار، برنج دره گزی یک‌سکه قران و پنج شاهی، روغن یکمن سه هزار و ده شاهی، جو خرواری سیزده هزار و ده شاهی، نان یکمن سیصد دینار، گوشت یکمن چهار عباسی، برنج عنبر بو یکمن یک قران.

و یوم دو شنبه سلخ را از شهر حرکت نموده روانه بسمت هرات شدیم. آمدیم منزل سنگ بست. از شهر تا سنگ بست شش فرسنگ است. خود سنگ بست آبادی ندارد مگر رعیت قلیلی، آنها هم در کاروانسرای شاه عباس منزل دارند. و سعادت قلی میرزا، پسر کامران، هم با زن و بچه در همان کاروانسرای منزل دارد. حسام السلطنه سنگ بست را با وسپرده است. و شصت خانه زوری، که از هرات کوچیدند سه چهار سال قبل آمده بودند بصفحات خراسان. حال آنطایفه زوری هم در سنگ بست منزل دارند. و بزرگ طایفه زوری احمد خان ناسی است. و زراعت سنگ بست را

طایفه زوری میکنند، و سوار [انی] هم در آنجا هستند بجهت حمل و نقل مترددین که آسیبی از ترکمان وغیره نرسد. و لکن آنچه بنظر بنده درگاه رسید ده پانزده سوار بیش نیستند. و احمد خان زوری از شاهزاده سعادت قلی میرزا بسیار شکایت داشت که مدت هشت نهمه است که مبلغ هشتاد تومان بمن ضرر رسانیده است. من آمدم باینولایت، پناه بدولت علمیه ایران آوردم، دولت و خانه و اسوال خود را گذاشتم آمدم اینجا. الحال بسیار بد رفتار میشود بالنسبه بمن، اگر سلوک خوب یا من نموده بودند حال از طایفه من دو بیست خانه وار اینجا می‌آمدند. و یک نفر سوار همراه بنده آمده از بی راهه ما را برداشته بردند به فریمان رسانیدند. نصرالله خان فریمانی برادر زاده میرزا علی خان جاسی میباشد. از آمدن بنده اطلاع بهم رسانیده، سوار خود را برداشته دو فرسنگ راه استقبال کرد. و لکن ما از بی راهه آمده بودیم. ما را ندیدوسی گفت قرار ما این است که صبح اول سوار را از قلعه بیرون می‌کنیم باطراف بقراولی و بعد رعیت بیرون می‌آید بزراعت مشغول میشود. و نصرالله خان فریمانی ما را برد خانه خود منزل داد و ما نماندیم و در کنار قلعه چادر زدیم و جای بسیار باصفائی بود.

و صبح که یوم چهارشنبه دویم رمضان المبارک بود دوازده سوار همراه بنده نموده و خود او هم باتفاق ما آمده با سواره خودش. و در دو فرسنگی، قلعه قلندر آباد است. برادر نصرالله خان، عبدالله خان، ما را استقبال نموده و خواست ما را پیاده نماید پیاده نشدیم. و او هم

با تفاق بنده باسواره خود آمد. و چهار ساعت بغروب سانده وارد عبدالله آباد شدیم، و خانلر خان پسر محمد خان جاسی ما را استقبال کرد. الحق بلوک جام بسیار خوش آب و هوا می باشد، خیلی باصفاست. و از فریمان تا عبدالله آباد نه فرسنگ است.

و از صبح یوم پنجشنبه سیم شهر رمضان از عبدالله آباد روانه به محمود آباد شدیم، ونیم فرسنگ به محمود آباد جام مانده، میرزا علی خان جاسی، حاکم جام، عموی نصرالله خان و عبدالله خان، ما را استقبال نموده وارد محمود آباد شدیم، و منزل در بیرون قلعه در میان چمن نمودیم و چادر زدیم. لکن از قرار مذکور بسیار تنگ گرفته اند به میرزا علی خان حاکم جام. اسم او حاکم است و رسم ندارد و جام و قلندر آباد و فریمان که مسکن خودشان است در تصرف ایشان است و دهات دیگر هر یک با کسی است.

محمود آباد را هم حسام السلطنه آدمی فرستاده از برای خود شلتوک می کارد و بحدی آب را گرفته اند که بقدر زراعت ایشان کفایت نمی دهد. و هفتصد تومان هم باج تربت را که باو میدادند از جهت سخارج سواره و غیره، آنرا هم دیوان اعلی داده است بعوض مواجب رحیم داد سلطان هزاره. و دو بیست [و] هشتاد سوار در جام دارد. سوارهای خوب آراسته، اسبهای خوب، و یکصد تومان مواجب که دیوان اعلی از برای او مقرر فرموده بودند. اسبها را رفته بود بشهر بگیرد، اول یک اسب پیشکش حسام السلطنه نموده بود، بعد از وزیر که میرزا موسی باشد، خواهش نموده بود

که پنجاه تومان از مواجب خود را قبض بده. نوشته داده بود به میرزا موسی. بعد گفته بود که حسام السلطنه هم توقع دارد. پنجاه تومان دیگر را هم قبض نوشته داده بود. از قرار تقریر خودش عرض می نمایم. من اطلاع بهم نرسانیدم وی گفت اگر چنین باشد نمی توانم سرحداری نمایم. می آیم به دارالخلافه، باستان بوسی قبله عالم روحنا فداه. نمی توانم در اینجا زیست نمایم. و از محمود آباد تا عبدالله آباد چهار فرسنگ است. و صبح جمعه چهارم رمضان را از محمود آباد با تفاق میرزا علی خان جاسی باسواره محمود آباد... و نصرالله خان و عبدالله خان تا یک فرسنگ همراه من آمدند. بعد از حضرات برگشته به همراهی میرزا علی خان روانه تربت شدیم. و شیخ مرتضی خان تربتی ما را استقبال نموده ما را وارد تربت نمودند، در سرسزار شیخ احمد منزل نمودیم و شیخ مرتضی خان هم از اولاد شیخ است. و چند نفر از جماعت افغان در سرسزار شیخ، بست نشسته بودند، و آمدند پیش بنده که چهارده سال است از هرات آمده ایم، پناه بدولت علیّه ایران آورده ایم. و ما را رحیم داد سلطان تاراج نموده که در عبدالله آباد جام یک هزار [و] دو بیست گوسفند ما را و دوازده اسب با یراق و تفنگ از ما برده. بنده ایشان را امیدوار نموده بعنایت ظل الهی، و از بست بیرون آوردم ایشان را. و خدمت محمد ناصر خان سردار هم تفصیل احوال ایشان را نوشتم. و اهل تربت می گفتند که شنیدیم نواب حسام السلطنه می آید سر هرات و خیلی مشوش بودند. خلعت آوردند؟ و سرا که دیدند خیلی اطمینان حاصل شد و امیدوار شدند. و از برای میرزا علی خان، حسام السلطنه دست خطی نوشته بود و به شیخ مرتضی خان و رحیم داد سلطان هزاره که: ما رفتیم به سرخس

۱- کذافی الاصل. جمله افتادگی دارد و ظاهراً باید باشد: «... باسواره

محمود آباد حرکت کردیم».

۲- در اصل: خلعت آوردن.

برسیدن دستخط سواره را برداشته بیائید به سرخس. آن شب را میرزا علی خان شام خورد و رفت از برای تدارک رفتن بسرخس. و یوم شنبه پنجم را در تربت ماندیم بجهت رسیدن سواره کوهستان هرات. و سواره کوهستان هرات عصری رسیدند و بسیار شاد و خرم بودند بواسطه خلعت. چرا که خبر رسیده بود قشون می آید بسر هرات، و عبدالعزیز خان، برادر کریم داد خان، هزاره شب را منزل ما بود.

صبح یکشنبه ششم شهر رمضان روانه کوهستان هرات گردیدیم. و شیخ مرتضی خان با سواره خود یک فرسنگ بهمراهی ما آمد و بعد را برگشت بجهت تدارک رفتن به سرخس. و سوار [ان] کوهستانی همراه ما بودند. آمدیم بکوهستان. پانزده فرسنگ راه می گفتند، لکن هیچده فرسنگ راه بود. بعد را سردار دادو خان که عمه زاده ظهیرالدوله است آمد منزل بنده دیدن کرد و رفت. قلعه بسیار بزرگ دارد. دو یست سوار از کوهستان خودش در همانجا هست از قرار مذکور. و عصر آن روز را رفتیم باز دید. ارگی دارد که منزل همان سردار دادو خان است. و در ارگ تفنگچی هم دارد و منزل بسیار بدی که در عراق هیچ رعیتی منزل بآن بدی ندارد.

و صبح یوم دوشنبه هفتم را از آنجا سواری همراه ما کرده رفتیم منزل روضه ننگ. و در عرض^۲ راه سواره کوهستانی بسیار شکایت میکردند که مواجب بایشان نمیرسد؛ سالی هفت تومان قرار داده بودند و سه تومان نمیرسد. جویا شدم از دیوان نمی رسد یا آنکه ریش سفیدان شما میخورند؟

۱- دراصل پیش از کلمه خان دو واژه نوشته شده است.

۲- دراصل: ارض.

گفتند از دیوان نمیرسد. و ظهر وارد روضه ننگ شدیم. و از کوهستان تاروزنک^۱ پنج فرسنگ است. بمقابل قوریان افتاده است. یک فرسنگ است تا قوریان [و] از دهات متعلق بقوریان است. مذکور ساختند پانصد سوار هم در آن قریه ساخلو هستند.

و صبح چهارشنبه نهم از روزنک روانه به شکیوان شدیم. از روزنک تا شکیوان پنج فرسنگ است. بسیار ده معظم خوبی است. در شکیوان غلام قادر خان، پسر امیر خان همشیره زاده ظهیرالدوله، حاکم بود. برادر دیگر، غلام جبار خان است که در قوریان حاکم است. اهل شکیوان تمام مروی هستند. یکصد سوار هم در شکیوان از مروی ها هستند. غلام قادر خان دختر شیرعلی خان مروی را دارد که بزرگ همین مروی ها بود، مرده است. بعد ظهیرالدوله او را بجای شیرعلی خان به شکیوان فرستاد. تمام این دهات از کوهستان الی هرات تمام از یک رودخانه آب میخورند. شهر هم از همان رود مشروب میشود، قنات ندارد. و غلام قادر خان علاوه بر حکومت شکیوان قولبر آقاسی او را خطاب میکنند. عصری آمد منزل بنده درگاه با چند نفر از ریش سفیدهای مروی. اظهار جان سپاری و خدمتگزاری دولت علیه را می نمود. و بسیار متوحش بودند همه عرض راه که شاهزاده بر سر هرات می آید و چشم از خدمات ظهیرالدوله پوشیدند. خلاصه بنده را که می دیدند اطمینانی از برای ایشان حاصل می شد. و شب را در آن منزل بودیم. صبح را از آنجا حرکت کردیم روانه بشهر شدیم. در این بین کاغذی از میرزا نجف خان رسید که بیائید در ساق سلمان

۱- دراصل بدو صورت نوشته شده است ازاصل تبعیت شد.

دو فرسنگی شهر بمایند. و در آنجا چادری از برای صید محمد خان در عید گاه هرات میزنند بعدرا بیائید آنجا.

یوم پنجشنبه دهم شهر رمضان را طلوع آفتاب وارد ساق سلمان شدیم و چادر زدیم. در این حال بنه میرزا نجف خان رسید، و چادر او را هم پهلوی چادر بنده زدند. غروب آفتاب خودش آمد در منزل بنده پیاده شد، و بعد حکایت مردن ظهیرالدوله را نموده که در لاش جوین فوت شد، و بعدرا کل صاحب منصب از سرتوپ و سرهنگ و سواره تیموری و هزاره و افغان را می گفت خواستیم، و حرف زدیم، و نعش ظهیرالدوله در میان بود. جمیعاً موافقت نموده گفتند آنچه تو صلاح و مصلحت میدانی همان است و اطاعت میکنیم. بعد سردار صید محمد خان را آوردیم در جای ظهیرالدوله، شمشیر او را بکمر این بستیم. جمیعاً در برابر صید محمد خان ایستاده، فاتحه افغانی خواندیم. بعد بغسل و کفن و دفن مشغول شدیم. نعش را در میان تخت روان گذارده، بهمان قاعده و نظم که در حال حیاتش بود، سرهنگ [و] سرتوپ در عقب تخت روان روانه شدیم. نعش را آوردیم در مقبره برادرش دفن نمودیم. اهل شهر از سلا رسید و کسبه جمیعاً در صلی جمع بودند. باز هم در آنجا عهد و پیمان گرفتیم و فاتحه افغانی خواندیم. روانه به شهر شدیم و در شهر به به فاتحه مشغول شدیم. هفت روز بعد مجدداً باز عهد و پیمان گرفتیم و بعدرا متفرق شدند. این خدمات را عرض میکرد محض از برای خدمت شاهنشاه جمجاه روحنا فدا نمودیم. اگر خدای نخواستہ اغتشاش بهم میرسید مورد مؤاخذه و سیاست شاهی بودیم، که ظهیرالدوله اینهمه نیکی که در حق شما نمود نتوانستید

بعد از او چند وقتی را با پسرا و راه بروید، دیگر چگونه دولت علیه ایران اطمینان بخدمت ما می نمودند. و حال الحمد لله از دولت و اقبال قبله عالم روحنا فداه امن و امن می باشد. اگر مخالف هم در میان بود از خبر خلعت مبارک حضرت اقدس شهر یاری روحی فداه باد مخالفت را از دماغ بیرون کرده و حلقه موافقت را بگوش کشیدند و دشمنان کور گردیدند. حال دیگر انسانی دولت علیه اختیار ولایت خود را دارند بهر کس می سپارند و هر کس را میفرستند اطاعت می نمائیم و خود بخاکهای مبارک مشرف میشویم. عرض میکرد که ما نان میخواستیم هر که را والی نمایند بختارند. و فرستاده هم از قندهار آمده بود از نزد کهن دل خان که بیاید و از یکدیگر عهد و پیمان بگیریم و یکی باشیم دیگر نزاعی در میان نباشد. این فرستاده را از قندهار قبل از مردن ظهیرالدوله فرستاده بودند. وقتی که آمد ظهیرالدوله سرده بود، مطالب خود را ذکر کرده بود عرض میکرد. گفتیم در جواب که ما اختیاری نداریم اختیار با دولت علیه است، عرض میکنم جواب آنچه آمد خبرش را سید هم و امروز دو روز است که رفته است. بعدرا میرزا مهر علی خان گفت فرمایش شاهنشاه جمجاه روحی فداه چنان است که شما قشونی روانه نمائید. حسام السلطنه هم به بنده فرمایش فرمودند. میرزا نجف خان در جواب گفت که مضایقه از فرستادن سه چهار هزار جمعیت نداریم، لکن بجهت مردن ظهیرالدوله و اغتشاش ولایت کل نوکر را بر حداثت و سایر فرستاده ایم، اگر باین حالت میفرمایند نوکر را روانه داریم. کاغذی بدهند پامهر که اگر اغتشاش بهم برسد آنها مؤاخذه دیوان اعلی باشند، بسیار خوب قشون را میفرستیم و

عرضش این بود که آن وقت هنوز این اتفاق مردن ظهیرالدوله نیفتاده بود. بعد را بنده قرار دادم که این مطالب را خدمت حسام السلطنه عرض نمایند و سواری برود جواب بیاورد و بعد را رفت بمنزل خود.

و صبح جمعه یازدهم شهر رمضان میرزا نجف خان آمد منزل بنده و خلعت را برداشته با اتفاق میرزا نجف خان آمدم به عیدگاه هرات و دو چادرپوش زده بودند. یکی از برای صید محمد خان و یکی هم از برای بنده درگاه بنده آمدم در منزل خود نشستم و خلق شهر جمعاً بیرون آمدند. بعد از ساعتی سردار صید محمد خان با سرباز و طبیل و شیبور آمده در چادر خود بنده بواسطه آنکه از شهر تازه آمده [بودم و او] بعد از من وارد شد بچادر او رفتم. در منزل او حضرات افغانه بقسمی بودند که جای هیچ نبود. بنده وارد شدم. سردار صید محمد خان برخاست تمام افغانه برخاستند. فاتحه خوانده شد. بعد را آمدم بچادر خود و سردار صید محمد خان آمد بمنزل بنده درگاه خلعت را پوشید و بوسید. از همانجا دست بنده را گرفته از چادر بیرون آمدم. اجماع خلق بمرتبیه [ای] بود که عبور [و] مرور خلق مسدود شده بود.

خلاصه بعد را سوار شدیم با هم مقابل، اگر یک سر اسب او جلو بود و اگر عقب می افتادم سردار صید محمد خان جلو نگاه میداشت که با اتفاق برویم از جانبین به نظام میرفتند، و حضرات افغانه از عقب سر می آمدند. و بعد از سوار شدن احوالات از دارالخلافه اولاً جویا شد که قبله عالم حال در کجاست تشریف فرما شده اند. جواب دادم باصفهان. بعد جویا شد چه ماه مراجعت میفرمایند. گفتم از برای بیست و پنج

ذیحجه الحرام از دارالسلطنه اصفهان مراجعت نموده وارد دارالخلافه می شوند.

از حکام ولایات جویا شد. یک یک را اسم باسم گفتم. از نظم جویا شد. آنچه بیان واقع بود لله الحمد ذکر شد. از قشون ملتزم رکاب مبارک سفر دارالسلطنه اصفهان جویا شد. گفتم سی هزار نفر. از توپ جویا شد. گفتم دوازده عراده توپ. پرسید از همه جهت توپ چند عراده شاهنشاه جمعاً دارند. گفتم پانصد عراده سوار یا اسب و اسباب. و از جمعیت [و] آبادی پای تخت مبارک جویا شد. گفتم بمرتبه ایست که عبور و مرور در کوچه و بازار بصعوبت میشود. خلاصه از دروازه ملک وارد شهر شدیم. با اتفاق سردار صید محمد خان وارد ارگ شدیم. فرمان مبارک و رقم شاهزاده را زیارت نمود. اجماع زیادی شد، بنده برخاستم آمدم منزل خود. در چهارباغ منزل داده بودند. بعد را میرزا نجف خان و میرزا بزرگ خان هم آمدند منزل بنده ساعتی نشستند [و] برخاستند. و پنجاه تومان پول خودشان که چهل [و] شش تومان ما باشد از برای خرج علی الحساب فرستاده اند. یوم بیوم هم پنج باریخ برات نمودند. سه فراش با پانزده قراول هم در منزل بنده فرستادند.

و روز شنبه دوازدهم شهر رمضان را توقف بود و شب را در منزل سردار صید محمد خان میهمان بودم، رفتم یک ساعتی شب را منزل او، وارد مجلس شدم، برخاست جای خود را به بنده درگاه داد. و اهل مجلس مفتی صاحب نامی و امیرخان سردار و حاجی عطاخان دیوان بیگی. چهار ساعت از شب گذشته نقاره خانه زدند. بعد را سحور آوردند و میرزا نجف خان

[و] میرزا بزرگ خان مستوفی هم در مجلس ایستاده بودند. صحبت به هزاره رجائی در میان آمد. احوالات را آنچه جویا شد ندیدیم واقع بود لله الحمد از اقبال پادشاه جم‌جاه قبله عالم و عالمیان روحی فداه که مذکور شد. بعد از آن برخاسته و فرارش باشی سردار صید محمد خان هم همراه ما آمده ما را منزل رسانید برگشت. و قرار هرات آن است در چهار ساعتی شب تقاره خانه میزنند و سحر می‌خورند و توپ میزنند. جویا شدم گفتند از جهت اخبار است هر کس در خواب مانده است بیدار شود.

یوم یکشنبه سیزدهم توقف در هرات نماز صبح را خواندیم. میرزا مهر علی خان بمنزل ما آمد، ساعتی نشست و رفت دیگر در منزل بودیم تا شب را.

و صبح دوشنبه چهاردهم را فرستادم ببینم میرزا نجف خان منزل است که او را باز دیدنمایم. او خود رفتی و میرزا مهر علی خان و برادرش آمدند منزل بنده، ساعتی نشستند و اظهار خدمتگزاری و جان سپاری دولت علیه را می‌نمودند. و الحق اگر رفتی و میرزا نجف خان نبودند بعد از فوت ظهیرالدوله اغتشاش کلی در ولایت هرات بهم میرسید. و بعد از آن حضرات برخاسته رفتند. و شخص تاجر هراتی آمد منزل بنده و اظهار دل‌تنگی و شکایت از دست اهل تسنن می‌نمود که حال اگر ما را خلاص نکنند کی خواهند نمود.

و فردا [ی آن روز را] یوم سه‌شنبه پانزدهم شهر رمضان باشد در منزل بودم، صدای توپ آمد جویا شدم. گفتند که قشونی ما سورنموده اند بر سر

۱- ابتدا چنین بوده است، «قبله عالمیان روحی فداه و سرکار عظمت مدار اتابک اعظم» و بعد پاک کرده بصورت فوق نوشته اند.

فیروز کوهی، و فیروز کوهی [ها] یا غی شده اند. و حضرات فیروز کوهی ایلی هستند که ظهیرالدوله بقلعه نوایشان را منزل داده بود. بعد از ظهیرالدوله فرار نموده بنای هرزگی را نموده رفتند. و عصر را رفته منزل سیرزا نجف خان وزیر بازدید، و در اندرون بالاخانه دارد رفته آنجا و ما را استقبال نموده ساعتی را نشستیم. و جویا شد که قبله عالم روحی فداه و سرکار عظمت مدار اتابک اعظم با ما چه خواهند کرد. بنده در جواب گفتم آنچه با ظهیرالدوله کردند. و بسیار متوحش بودند. بعد را گفت که ما خوب نوکری هستیم از برای دولت علیه ایران، بهر جا که حکم بدهند اطاعت خواهیم نمود با اُرس، انگلیس دعوا خواهیم نمود. بنده در گاه گفتم که تا بحال نهایت التفات را دوباره شما ها داشته اند و دریغ نموده اند، بعد را هم اگر التفات زیاد نشود کم نخواهد شد. بعد را آمدم منزل.

یوم چهارشنبه شانزدهم را منزل بودم، خبر تازه نبود.

و یوم پنجشنبه هفدهم را شب از ما سیرزا نجف خان وعده خواست. و رفته و بقدر سی‌چهل نفر از تاجر و غیره و ملا هم در مجلس حاضر بودند و جمیعاً شیعه بودند. و اهل مجلس بکنایه و گوشه بیرساندند به بنده که تا به کی دولت علیه صبر می‌کنند، از حالا وقت بهتر نمی‌شود. بعد را یک نفر از تاجر بقسم نجوا بمن گفت که ما از ترس نمی‌توانیم پیش شما بیائیم. امشب را هم باعث عداوت خواهند نمود.

و یوم جمعه هیجدهم را دو ساعت بظهر مانده جمعی از بلوچهای که در تربت قرائی منزل دارند آمدند پیش بنده و داد و فریاد می‌کردند

۱- در اصل «هرزه‌گی» نوشته شده است.

که سه ماه قبل از این نود شتر ما را هزاره آمد چاپید. و از عقب ایشان آمدیم آوردند بقوریان و بشهر تقسیم نمودند. آمدیم نزد ظهیرالدوله عرض نمودیم و قدری را ظهیرالدوله گرفت و پس داد و تتمه را بحول نمود بگیرند بدهند، و ظهیرالدوله رفت بسفر و باقی شتر را ندادند. می گفتند رفتیم 'ششهد بخدمت حسام السلطنه. و حسام السلطنه رقی را نوشتند بظهیرالدوله. و ظهیرالدوله وقتی را که آمدیم رفته [بود] به لاش جوین. و مفتی صاحب رقم را داد بردند، حکم نموده بودند که بگیرند شترها را بدهند. بعد را ظهیرالدوله سرد و ندادند. و می گفتند دو سه دفعه سردار صید محمدخان هم عرض نموده ایم، حکم صریحی ننموده اند. خلاصه منظورشان این بود که بنده درگاه کاری از برای ایشان بکنم. و آن روز عصری را جمعی از تجار قندهاری آمدند و کاغذی هم از شهید مقدس پسر حاجی طاهرقلی خان قندهاری به بنده نوشته بود، سفارش بارهای اجناس خودش را نموده بود که کلاً حمل بخاراست. درحال حیات ظهیرالدوله هر وقت که بار به بخارا میرفت سواری همراه میفرستاد که بارها را از محل خوف سلامت برسانند به بخارا. و حال را نوشته بود که شما سردار صید محمد خان را ببینید، و سواری همراه بارهای اجناس کرده روانه بخارا سازند.

و شب سه شنبه را رفتیم منزل صید محمد خان. چند روزی هم بود ملاقات نشده، حکایت بلوچها را گفتم. سه روزه از بنده مهلت خواست که شتر ایشان را بدهد. و حکایت سواری همراه قافله را گفتم. در جواب گفت چند روز صبر نمائید دویمت. سیصد شتر قافله از قندهار

می آید برود بخارا آنها که رسیدند با اتفاق آنها یکدفعه حرکت نمایند، و سواری میدهم که ببرد جمیعاً را برساند به بخارا. و بعد را حکایت آمدن بنده و آدم فرستادن خودشان بدولت علیه را نمود. قرار این شد که در این چند روز مصلحت [و] شورت نکنند. و روز عید فطر مرا روانه سازند و یکنفر چاپاری بدار السلطنه روانه نمودند و برخاستم آمدم منزل خود. و یوم شنبه نوزدهم را با اتفاق میرزا مهرعلی خان سوار شدیم در بیرون هرات بتفرج و بر سر بازار خواجه عبدالله انصاری فاتحه خواندیم. و کارز گاه قریه بسیار خوبی است متصل بمقبره خواجه عبدالله انصاری است. و از دروازه قوطچاق آمدیم منزل، و هرات پنج دروازه دارد سلک و قوطچاق و عراق و قندهار و خشک.

و روز یکشنبه را که بیستم است از چند نفر^۲ تجار آمدند منزل بنده. و روز دوشنبه بیست و یکم رمضان را هم منزل بودیم و عصر را رفتیم بباغ کارده ظهیرالدوله. و شخص تاجری همراه ما بود می گفت بعد از تشریف بردن شاه مرحوم بماها بسیار بد می گذرد و نیم ساعت بغروب مانده آمدیم منزل.

یوم سه شنبه بیست [و] دویم را منزل بودیم. و یوم چهارشنبه بیست [و] سییم را رفتیم بباغ شاهزاده سلک قاسم که پسر عموی کامران بود، حال مخروبه است و آمدیم منزل. میرزا مهر علی خان برادر میرزا نجف خان منزل بنده آمده بود و پنجاه تومان بجهت مخارج ده روزه بنده درگاه کارسازی نمودند، و بعد را سلک تجار آن ولایت [که] قندهار بیست یادونفر تاجر دیگر آمدند منزل بنده درگاه، تعریفی از نظم عراق نمودند. و گفتند که

۱- در اصل چنین است ولی ظاهراً بکنند صحیح بنظر می آید.

۲- در اصل چنین است.

ما پیش شما کم می آئیم بجهت احتیاط است خدا کند که احتیاط از میان برداشته شود .

و یوم پنجشنبه بیست [و] چهارم را در منزل بودیم و کسی نیامد . و یوم جمعه بیست و پنجم را دو ساعت از روز گذشته یوسف خان هراتی که از نوکرهای پادشاهی است در نیشابور سکنا دارد و موجب و تیول هم در حق او برقرار است آمد منزل بنده . و همه مطلب و منظور این بود که بسیار در این ولا بی نظمی و اغتشاش است و اینکه از هیچ طرف کسی دست اندازی نمی کند بواسطه دولت علیه ایران است و الا هرات را حال از اطراف تمام کرده بودند .

و یوم شنبه بیست [و] ششم شهر رمضان را گفتند سلا یوسف که ریش سفید هزاره بود با طایفه هزاره تماسی رفتند . و هر چه خواستند سمانعت بکنند فایده [ای] نشد ، بالاخره رفتند و تمام سواره هزاره ، اسب و یراق از دیوان داشتند از قرار مذکور خودشان .

و یوم یکشنبه بیست [و] هفتم شهر رمضان میرزا بزرگ خان آمد منزل بنده که بنده را راضی نماید که خواهش نمائیم او بیاید بدولت علیه . و دیگر خبر آوردند که دونفر افغان برادر بودند ، سواجب این دونفر حواله بیاج میداد میشد ، بایکدیگر نزاع نموده ، برادر کوچک طایفه میزند و برادر بزرگ رامیکشد ، و مؤاخذه از او نشد . و آدمی از کابل آمده بود در پیش پسر دوست محمد خان ، داماد ظهیرالدوله که اگر قشونی شمارا لازم باشد ما را خبر سازید . و خود خواستیم بیائیم بقاتحه و تعزیه بجهت بعضی خیالات نیامدیم . و دور روز بیش آدم او را نگاه نداشتند و روانه نمودند . از قرار مذکور می گفتند که جواب نوشتیم که حال اختیار با ما نیست با

دولت علیه ایران است تا بعد خبر چه رسد . و عصر آن روز خبر رسید که هزاره رفته است بکوشک ، میرهاشم خان بیگلریگی را محاصره نموده و قتل و غارت بسیار نموده است . و چهار روز است که قشون مأمور شده اند باهشت عراده توپ . و میرزا نجف خان و مستوفی سر کرده هستند . و دیگر قشونی معلوم نیست غیر از اینها ، و در بیرون شهر با توپ بی اسب و توپچی نشسته اند .

و یوم دوشنبه بیست [و] هشتم شهر رمضان رسید هراتی آمد منزل بنده میگفت انشاء الله وصیت پدران ما بعمل خواهد آمد . جو یا شدم چیست ؟ گفت پدران ما گفته اند که هر وقت که از ایران قشون آمد و هرات را مستخر نمودند ، بیائید سر قبرهای ما و بگوئید قشون آمده و [در] اذان میگویند علی ولی الله . . . بگوئید حال انشاء الله همان وقت است . و آن سال که شاه مرحوم آمده بود همه میگفتند که شهر گرفته میشود . من می گفتم گرفته نمیشود ، بجهت آنکه از اهل سرریاز و غیره خیلی بی عصمتی می کردند . چشم هراتی ترسیده بود والا اگر نظمی بود ، بی حسایی و بی عصمتی نبود شهر گرفته می شد و اگر نظم این دولت علیه بود دو روز شهر گرفته می شد . و بعداً رفتیم دیدن میرزا نجف خان بیرون شهر چادر میرزا نجف خان . و بسیار آه و ناله داشت که چند روز است آمده ام بیرون شهر بجز یک سرهنگ و سرریاز و توپ بی اسب [. . .] و همه اوضاع پریشان [و] مختل ، مقدورشان نیست که توپچی و اسب بیرون نمایند ، و بعد را خبر آمد که هزاره [هایی] که در شهر باقی مانده بودند ، همه را سردار صید محمد خان گرفته حبس نمودند . و یک نفر هزاره بادسهای ما گفته بود که بخدشت گزاری شاهنشاه ایران با

۱- در اصل : «میگویند» و آن اضافه است .

۲- کذافی الاصل ، جمله افتادگی دارد .

اینها زد و خورد میکنیم، خلاصه چهار ایماغ با هم متفق شده‌اند: هزاره و فیروز کوهی، جمشیدی و تیمنی.

ویوم سه شنبه بیست [و] نهم شهر رمضان را در منزل بودم. شخصی آمد. پرسیدم چه بطلب داری. گفت شخصی [ی] قزوینی هستم قدری مال فرنگ آورده‌ام بهرات بفروشم و سیاحت هم کرده باشم. نه ماه است در این جا تنخواه من بگیر کاسب و بزاز شهر افتاده است. و قدری را اهل اندرون سردار صید محمدخان گرفته‌اند، تنخواهش بیهیچ وجه نمیرسد. بسیار اظهار دل‌تنگی نموده رفت و آن شب را رویت هلال نمودند.

و فردا که یوم چهارشنبه غره باشد میرزا بزرگ خان آمد منزل بنده. ویوسف خان هراتی هم آمد منزل بنده درگاه. ساعتی نشستند و رفتند. به میرزا بزرگ خان گفتم سردار صید محمدخان را باید دیدن نمایم. گفت صبح بسیار جمعیت است. و اهل تسنن بسیار این عید را احترام میدارند و حال میروم غرض عرض می‌نمایم [و] عصر شمارا خبر می‌سازم دیدن بیا کنید. و عصر را یک خوانچه آشیرینی از برای بنده درگاه فرستاده بود. فراش خلوت سردار صید محمدخان آورده بود. یک کله قلمکار و دو تومان انعام او را دادم. و آن روز طبال، نی‌چی و عمله تقاره خانه آمدند و هم‌را انعام داده شد. یک ساعت بغروب مانده، آدم آمد از عقب بنده. رفتم دیدن سردار صید محمدخان. سردار استقبال سرانموده تعارف [و] احترام زیادی نمود. صحبت سرخصی نمودم. گفت یوم یکشنبه را انشاء الله بروید. قدری مفتی صاحب و حاجی عطاخان از جانب او صحبت کردند. بعد بنده گفتم شما این فرستاده را که می‌فرستید قسمی بکنید که محتاج بدفعه ثانی نشود. در جواب گفتند انشاء الله فرستاده خواهم فرستاد که امر بخواهش و میل

۱- دراصل سیاحت.

۲- دراصل چنین است.

۳- دراصل خانچه.

۴- در اینجا چنین است در جاهای دیگر د کله.

شاهنشاه جمجاه روحی فداه باشد و اظهار بندگی کردند که غلامی هستیم از من جان فشانی بخواهند.

و صبح یوم پنجشنبه دویم شهرشوال را باجمعی از تجار و کسبه اهل ولایت آمدند منزل بنده درگاه و رفتند. ویوم جمعه سیم شهرشوال جمعی از اهل هرات و مشهد مقدس آمدند و گفتند می‌خواهیم برویم به مشهد و از دروازه‌ها مانع می‌شوند، بجهت آنکه طایفه هزاره یاغی شده‌اند، سباده زن و بچه ایشان هم بطور اشتباه بروند و خواهش نمودند از بنده درگاه که نوشته بگیرید که ما را مانع نشوند. و آن شب را بنده درگاه منزل سردار صید محمدخان وعده داشتم. بایشان گفتم بچشم، امشب نوشته شما را گرفته سیدهم. بعد را میرزا بهر علی خان آمد منزل بنده و گفت سردار می‌گوید که امشب را چه وقت می‌آئید بمنزل سردار. بنده در جواب گفتم بنده نباید تعیین وقت نمایم، هر وقت که خودشان بفرمایند خدمت ایشان میرسم. ساعتی نشست و رفت. و غروب را آدمی فرستادند. رفتیم منزل سردار صید محمدخان. و از احوالات قبله عالم روحنا فاده جویا شد و از سواری قبله عالم پرسید. آنچه باید و شاید عرض کردم، بعد مفتی صاحب قدری صحبت نمود و از خدمات ظهیرالدوله چندی شمرد که بجهت امروز خدمت میکرد که التفات را درباره بازماندگان او دریغ ندارند و بعد را شام آوردند. بعد از شام حکایت روانه نمودن بنده شد. من گفتم که فردا یوم شنبه ساعت خوب است و دیگر چند یوم دیگر ساعت سعد نیست، اگر فردا را سرخص بفرمایند خیلی بیجاست. سردار صید محمدخان گفت که فردا و دست و کار ما نا تمام. انشاء الله دوشنبه بروید. و شب دوشنبه را باز وعده خواستند. برخاستم آمدم منزل.

۱- در اصل چنین و «با» زیاد است.

یوم شنبه چهارم شهرشوال میرزا بزرگ خان آمد منزل، قدری صحبت نمود. بنده درگاه گفتم که حال شما می آید بدار الخلافه قسمی باشد که باز ناتمام نشود و محتاج بدفعه ثانی باشد. گفت انشاء الله قسمی می آیم که کار تمام شود و تقصی نداشته باشد و شما خود را صاحب سکه قندهار [و] کابل بدانید، هرات که نقلی نیست. بعد اراقت بمنزل خود. ساعتی نگذشت که میرزا بزرگ خان و امیر آخور سردار صید محمد خان آمدند، سه اسب آوردند، یکی کهر (ده سال) و یکی نیله (دو سال) و یکی دیگر هم باز کهر (سه سال) اسب تعریفی نداشت، لیکن هیچ اظهار نشده قبول نمودم. یک جبهه ماهوت، سه دکل قلمکار و یک کله قند و یک گبروانکه چای، و مبلغ پنج تومان به امیر آخور دادم برخاسته و رفتند. و بنده هم سوار شده در بیرون شهر قدری گردش نموده و جای اردوی شاه مرحوم را تماشا نموده، عمارتهائی که ساختند در آن زمان قدری آباد [مانده] و قدری خراب شده. و بعد را چمن بوده. رفتیم ربه و ایلخی سردار صید محمد خان آنجا چراسغول بودند. شخص ایلخی بان آمد و اظهار شکایت از آن ولایت می نمود. تا نیم فرسنگی جلو اسب آمدند و گریه و زاری نمودند، بحدی که بنده درگاه هم گریه بسیاری کردم. و می گفتند مگر این حضرات را از احوالشان قبله عالم روحی فداه و سرکار عظمت مدار اتا بک اعظم اطلاع ندارند که چه قدر کارشان بی نظم و بی قاعده و شیرازه کار از دست رفته است. این آرزو را در دل ما مگذارید که تقاص خود را از اهل تسنن بکنیم. می گفت پدران ما بما گفته اند، که هروقت که از عراق آمدند و این ولایت را گرفتند. بیائید بر قبر ما و لگد بزنید و بگوئید که

حال ما باز روی خود لله الحمد رسیدیم. و از آنجا گذشتیم آمدیم بمنزل خود.

و یوم یکشنبه پنجم شهرشوال بعد از نماز صبح مشغول تدارک بودیم. چند نفر از تجار هراتی و عراقی آمدند بمنزل بنده. شخص کابلی بشخص هراتی مدعی شده بود که یکصد تومان من از تو طلب دارم. و دونفر شاهد سنی برداشت پیش قاضی و حکمی گرفته بود، اذیت می نمود تاجر هراتی را. و چونکه آن شخص مدعی از اهل کابل بود. مادر صید محمد خان بواسطه دامادش پسر دوست محمد خان کابلی حمایت می نمود از شخص مدعی کابلی، و آن شخص هراتی آمده بود با چند نفر تاجر و بنده درگاه را واسطه می خواست بنماید در پیش سردار صید محمد خان که امر او را رجوع به حاکم شرع مشهد مقدس نمایند. و در این بین میرزا بزرگ خان و فراش باشی صید محمد خان آمدند و دو طاقه شال ترمه، یکی لاکه و یکی زمردی و یکصد و پنجاه تومان پول هرات که یکصد و بیست تومان پول عراق باشد [آوردند]. گفتند از برای شما داده اند بجهت خرجی راه. و بعد را فراش باشی رفت که تنخواه را حواله داده بودند برام کیشان هندو بگیرد و بیاورد. بعد را خبر فرستادند که روزی پنجاه تومان میگویند میبدهیم آنهم پول سیاه. من گفتم پول سیاه بکار مصرف سانی خورد. میرزا بزرگ خان به [نزد] سردار صید محمد خان رفته، گفته، نوشته دادند که پول سفید بدهند. بعد را یک جبهه ماهوت و سه دکل قلمکار و یک کله قند و یک گروانکه چای و پنج تومان پول نقد بفراش باشی دادم. و عصر را آدم سردار صید محمد خان آمد عقب بنده درگاه بجهت آنکه شب را در آنجا وعده داشتم رفتن منزل ایشان. بعد از طی تعارفات رسمی، حکایت ملا قدرت الله

و آقا عبدالوهاب تاجر را بیان نمودم . در جواب گفتند فردا ملا قدرت الله مدعی را میفرستیم پیش شما و قراری در امر ایشان بدهید . بعد را شام آوردند صرف نمودند . و زمان برخواستن به بنده گفت که بخاکهای مبارک قبله عالم روحانواده عرض نمائید که نوکر و خانه زاد هستیم ، همچنانیکه ظهیرالدوله خدمتگزار دولت ابد مدت بود بنده هم جان نثاری خواهم نمود ، آنچه حکم بفرمایند اطاعت میکنم ، و خدمت بندگان اتابک اعظم بهمین تفصیل زبانی عرض نمود و گفت روز حرکت سواره بیائید در منزل بنده باز هم شمارا ببینم و بعد از گفتگو برخاسته آمدم منزل .

و یوم دوشنبه ششم شهر شوال بعد از ساعتی که از روز گذشته شخص مشهدی آمد منزل بنده و مذکور ساخت که در شهر چنین مشهور می باشد که کاغذ شمارا که بدولت نوشته بودید که چراسا کت بیاشید حال وقت کار است گرفته اند . از بنده جو یا شد حقیقت دارد . من قسم خوردم که از روز حرکت از اردوی مبارک الی حال هیچ عریضه نگار نشده ام چه رسد باین تفصیل . و از قرار مذکور خودشان قاعدهٔ هرات آن است که همه روزه یک دروغ تازه می سازند . و بعد را آقا عبدالوهاب پسر حاجی محمد علی تاجر هراتی که با ملا قدرت الله کابلی مراقبه دارند آمد و احوال شب گذشته [را] جو یا شد ، که نزد سردار صید محمد خان چه قرار شد در باب مراقبهٔ ایشان . بنده هم گفتم قرار شد که اسروز ملا قدرت الله مدعی را بفرستند منزل بنده در گاه قرار کار شمارا بدهم ، و گفتم شما هم بروید مقنتی صاحب را ببینید ، به او هم حرفی بزنید . برخاسته رفتند .

و یوم سه شنبه هفتم شهر شوال چند نفر هراتی آمدند منزل بنده در گاه

که همراه ما بیایند بطهران ، بروند بعبات . و یکنفر از ایشان می گفت که با برادرم یکماه قبل از یزد با قافلهٔ هراتی می آمدیم . مبلغ یک هزار تومان از خود و از مردم جنس همراه داشتیم . بمحال طبس رسیدیم ، یکصد سوار بلوچ در میان ما ریختند و مال را بردند . اهل قافله رفتند به دارالخلافته بیای تخت مبارک و من آمدم به هرات که بظهیرالدوله عرض نمایم . و وقتی که آمدم ظهیرالدوله مرده بود . و می گفت بچاکم طبس عرض نمودیم . و سواری که بروند عقب بلوچ رفتند هوا گرم بود برگشتند ، و اگر یک منزل دیگر رفته بودند سوار بلوچ را پیدا کرده اسباب را می گرفتند . بعد را دو نفر آمدند نشناختم . بقسم افغانی با یکدیگر حرف زدند [و] فاتحه خواندند . بعد معلوم شد که ملا قدرت الله و شاهدها و است ، سردار صید محمد خان فرستاده بود که حکایت مراقبهٔ ایشان را بگذرانم . و قرار این شد بعد از گفتگوی بسیار که به مشهد مقدس بیایند و مراقبهٔ خود را پیش حاکم شرع طی نمایند و بعد را رفتند . بعد از ساعتی آمدند با پسر میرزا بزرگ خان که سردار گفته است که ضامنی بدهد آقا عبدالوهاب ، که اگر در مشهد حاکم شرع بدهد ، تنخواه او را شخص ضامن در هرات بدهد ، قبول نمودم ، چرا که مقرون بحساب بود . بعد را آقا عبدالوهاب رفت و ضامن داد در پیش آقا ابوالقاسم تاجرباشی که اگر در مشهد ثابت نمود تنخواه را ، ضامن در هرات بدهد . و بعد را آرتق بای از طایفهٔ سالور آمد منزل بنده و مذکور نمود که زن پیری هست از اهل ترشیز اسیر بوده در بیست و چهار سال قبل ؛ حال او را آورده ام ، کسی نیست او را ببرد بولایت خود بفرستد .

تفصیل اسیرشدن اورا جو یا شدم . مذکور داشت که در بیست [و] چهار سال قبل محمدخان قرائی که حال در تبریز است فرستاد پیش ترکمان که حال بیائید بتاخت و تاز . دوهزار سوار ترکمان آمدند بر سر تربت . محمدخان پسر خود را سر کرده نموده بآن دوهزار سوار ترکمان رفتند به ترشیز دو ، سه قلعه ترشیز را چاپیدند و اسیر کردند و بردند . از آن جمله این ضعیفه بایک برادر در آن قلعه اسیر شده بودند . و این زن را ترکمانی چون از طایفه سالور اسیر کرده بودند و از برای خود او را نگاهداشت چرا که کسی را نداشت . بعد وصیت نمود که اگر من مردم این ضعیفه آزاد است و ترکمان مرد ذو ساق قبل . و من او را آوردم حال بشما می سپارم او را ببرید بولایت خودش برسانید . بنده در گاه قبول نموده گفتم روز حرکت از هرات بیائید ببریم او را . و پیرزن گریه بسیار میکرد قدری دعا کرد و رفت .

یوم چهارشنبه هشتم شهر شوال دو ساعت از روز گذشته چند نفر از تجار هراتی آمدند باتفاق تاجر باشی منزل بنده ، حکایت آقا عبدالوهاب را نمودند ، که امروز ملا قدرت الله چند نفر محصل ازدیوان هرات آورده او را بردند پیش مادر صید محمدخان . بنده کاغذی بسردار صید محمدخان نوشتم [که] آقا عبدالوهاب را برخص نمود آمد . معلوم شد که شخص کابلی رفته است بمادر صید محمدخان گفته ، چرا که او بواسطه دامادش که پسر دوست محمدخان کابلی است حمایت از اهل کابل می نماید . و بعد را عصر بود ملا قدرت الله آمد منزل بنده ، حرف بسیار زده شد ، گفتم در مشهد مقدس اسر شما می گذرد ، در این ولا نمی شود و من تا قوه دارم حمایت رعیت پادشاه را میکنم . خود آن سرد سنی ، شاهد او سنی ، قاضی که حکم میدهد سنی ،

بیچاره تاجر شیعه چکنند . شب را کاغذی بسردار صید محمدخان نوشتم که این حضرات را باید ببرم بمشهد . شما هم نوشته بدهید و مهر کنید که بیایند در مشهد . و آنجا در پیش حاکم شرع طی گفتگوی خود را نمایند . سردار هم کاغذی نوشته مهر کرد داد آوردند و چونکه پیش باین کاغذی محمدناصرخان نوشته بود بسردار صید محمدخان در خصوص سرافعه این حضرات و مادر سردار صید محمدخان بازحمایت آن شخص کابلی [کرده] نگذاشته که بیایند به مشهد مقدس .

و یوم پنجشنبه نهم صبح بینه و اسباب خود را روانه بمصلی نمودیم و خود ماتدم که سردار صید محمدخان را دیده روانه شوم . فرستادم معلوم شود سردار کجاست . گفتند رفته است حمام . صبر نمودم سردار از حمام بیرون آمده ملاقات شود . در این بین شخص خراسانی بنائی آمد و می گفت که زنی دارم میخواهم بروم بمشهد و کوچ خود را ببرم . مادر زن او رفته است بمادر صید محمدخان عرض کرده ، محصل گرفته نگذارند برود . کاغذی نوشتم و فرستادم که مانع از آمدن عیال شخص بنانشوند . ایشان هم نوشتند محصل کاری نداشته باشد . و آدبی از پیش سردار آمد که بیایند سردار صید محمدخان از حمام بیرون آمد . برخاستم رفتم منزل سردار ، نشستیم ، چای و قهوه آوردند . بعد را گفتم نوشته بدهد که محصلین ، آقا عبدالوهاب تاجر را مزاحم نشوند و کسی را باو حرفی نباشد تا مشهد که سرافعه خود را تمام نمایند . کاغذی نوشت منهر کرد داد . بعد را خلوت نموده عرض نمود که بیخا کیای مبارک عرض شود که خانه زاد قدیم و نوکر هستیم ، در خدمتگزاری بهیچ وجه مضایقه ندارم ، آنچه برمایند و بخواهند اطاعت میکنم . بعد را سرخص نموده خدا حافظ گفتم و سوار شده آمدم از دزب

دروازه سلک بمصلتی و آدمی فرستادم آقا عبدالوهاب تاجر را برداشته بیاورد .
وعصری را ملا قدرت الله بادونفر قراول آمدند که آقا عبدالوهاب را میخواستند
نوشته سردار را نشان دادم رفتند .

یوم جمعه دهم شوال را هم بمصلتی معطل میرزا بزرگ خان شدیم ،
و آقا عبدالوهاب تاجر هم آمد از شهر و اسب و اسباب خود را آورد . بعد
را دیدم فراش باشی تعارف و پولی که من داده بودم به خود او، پس فرستاده،
که صندوقدار که دو طاقه شال را داده او هم توقعی دارد . اگر بمن داده اید
نوشته بدهید که صندوقدار رجوعی نداشته باشد و اگر باو دادید که بدهید
خودتان، ببرند . کاغذی نوشتم که از خود شماس صندوقدار را رجوعی
نیست . بعد شنیدم بعنف از فراش باشی صندوقدار گرفته بود . در این بین
شخص تاجر که با بنده آشنا بود آمد و گفت عرض بیگی از خراسان آمده در
خصوص نواب شاهزاده پرسیده گفتند آمده عاق در بند نشسته . و عصری را
میرزا بزرگ خان آمد منزل بنده از او جویا شدم . تفصیلی گفت که قدری
آرام شدیم و رفت . و بنه را روانه جبرئیل نمودیم . در این بین پسر میرزا
بزرگ خان آمد . بعد را گفت پدرم می گوید که شما امروز را نروید در
مصلی بمانید که کار ما انشاء الله بدل خواه شما شده است . بنده گفتم حال
ده روز است ما را بهمین زبان نگاه داشته، و سردار سرا سرخص نموده است
نمی مانم . و بعد پسر میرزا بزرگ خان گفت پدرم خود می آید و کاغذی
گرفته است که خواهش نموده اند حضرات که از دولت کسی را بفرستند
از اسنای دولت علیه در آنجا باشد . بعد بنه را برگردانیده شب را ماندیم
و عصر را میرزا بزرگ خان آمد و عریضه جات حضرات را آورده بود که

مفتی صاحب و میرزا نجف خان نوشته بودند و یکی از اسنای دولت علیه را
خواستند و قرار شد که فردا صبح را برویم به جبرئیل . او هم گفت من می آیم
جبرئیل بشما می رسم . و ملا قدرت الله کابلی با آمد که اسر مرا تمام کنید .
گفتم حرف همان است، حرف شرعی اگر داری بگو یا آنکه برات و نوشته
داری از او در آور . تنخواه من خود میدهم . حرف بی حسابی داشت، سندی
نداشت، برخاستند و رفتند . و دلاور خان عرض بیگی در شهر چنان شهرتی
داده بودند، که شاهزاده چنان شکستی خورده که دیگر خیال ترکمان را
نخواهند کرد . و اهل شیعیه تمام غصه می خوردند . و سنی ها همه خوش حال
بودند .

و یوم شنبه یازدهم شهر شوال صبح را بار نموده و پیرزن اسیر را
که بماسپرده بود شخص ترکمان، برداشته روانه به جبرئیل شدیم . از مصلی
تاجرئیل یک نفر سنگ بود . بعد را ملا قدرت الله مدعی آقا عبدالوهاب آمده
است و کاغذی مادر صید محمد خان و کاغذی میرزا بزرگ خان نوشته که
کار حضرات تمام نشده است . آقا عبدالوهاب تنخواه بایدهدند . جواب نوشتم
که حرف همان است . مراغه حضرات باید در مشهد مقدس خدمت ما کم شرع
انور بگذرد . بعد را ملا یعقوب از اهل جبرئیل آمد و قدری صحبت نمود که
چرا ما را از دست این سنی ها خلاص نمی کنید . بعد از سرخص جویا شدم
چه خبر داری، گفت دلاور خان عرض بیگی از [زمان] ورود بدروازه هرات در
بازار هاشهرت داد که شاهزاده را شکست فاحش داده اند، جز این خبری
نیست . و بعد را ملا یعقوب گفت چند روز قبل یک نفر از اهل جبرئیل شیعیه بود .
او را صید محمد خان فرستاده بودند به کوشک و از کوشک روانه پنج ده نمودند
امدادی از ترکمان پنج ده خواسته بودند . هزاره پنج دهی و سروری

گفته بودند، او تعریف میکرد که اول خوب به سرخسی تنگ گرفتند و چپو زیادی آوردند. ولكن بعدرا ارگنجی کمک نموده، شاهزاده برگشت آمد آق در بند. وی گفت اهل هرات وقتی که خبر تشریف بردن شاهزاده را بسمت سرخس شنیده بودند بیشتر از اهل سرخس افسرده بودند. بعدرا میرزا بزرگ خان آمد دیدم خیال دارد که ما را چند روز معطل سازد. گفتم من فردا را میروم به شکیمان، نمی مانم. شما بمانید فردا در منزل شکیمان بیاوید ما برسید، و قرارداد آدمی همراه ما روانه نماید بهمان دار ما باشد. تا سه چهار ساعت از شب گذشته معطل شدیم، آدم او نیامد. و پنج ساعت از شب گذشته سوار شدیم، دو ساعت بروز مانده رسیدیم به شکیمان. شخص پیری از اهل قافله عقب مانده بود او را هزاره ده زنگی ولاغری، لخت نمودند و خواستند او را بکشند. از قراری که خود او مذکور ساخت. بعد گفته بودند پیرمردی محاسن سفید است نکشته بودند.

یوم یکشنبه دوازدهم را در شکیمان بسر بردیم. آدم میرزا بزرگ خان آمد که دیشب را خواستیم بیائیم پای اسب را زنجیر نموده بودیم باز نشد، هرچه کردیم تا الی صبح، و امشب را خواهند آمد. آن شب را هم هرچه کردیم فایده نداشت و نیامد.

صبح یوم دوشنبه سیزدهم شهرشوال آنچه معطل شدیم نیامد. میرزا بزرگ خان تا یک ساعت بظهر مانده آمد، و در چادر بنده پیاده شد، و گفت بنه و آدم من رفته است بروج. دهی است از خود او نزد یک به قوریان^۲. و بعد بنه را بار کرده با اتفاق میرزا بزرگ خان روانه به قوریان شدیم. و او دوفر سگی قوریان رفت به بروج ده خود، و بلدی همراه ما فرستاد. بلد راه را

۱- در اصل: و خیال دارد که او پاك شده است.

۲- در اصل و ظاهراً صحیح آن چنانکه در تاریخ نو آمده قوریان است بغین.

گم کرده، دو- سه ساعت از شب گذشته ما را رساند به قوریان. و میرزا بزرگ خان کاغذی به بنده نوشته که جعفر قلی خان میرپنج و سام خان نوشته بودند. گفت آدمی که از سرخس آمده بود آورد این کاغذها را. و ورود به قوریان در قلعه قوریان منزل حاکم آنجا منزل نمودیم. حاکم قوریان محمد جبار خان، پسر امیر خان همشیره زاده ظهیرالدوله بود، و بسیاری ادراک آدمی بود. اول ملاقات و ابتدای صحبت گفت سرکار حسام السلطنه، کریم دادخان هزاره را خلعت داده است، و حال آنکه کریم دادخان از پیش ما گریخته و دشمن است با ما، خوب بگر وقتی که شاه مرحوم، تشریف فرمای بدور هرات شدند با صد هزار قشون و یکصد عراده توپ، کریم دادخان هزاره پیش ما بود، از برای ما فرق ندارد، لکن با آن همه خدمت ظهیرالدوله دشمن ما را مهربانی نمایند. بنده گفتم شمار است میگوئی اگر که حقیقت باشما بی لطف باشند. و لکن اگر این فقره حقیقت باشد بجهت مصلحتی بوده است که شماها نمی فهمید. و دیگر آنکه میگوئی شاه مرحوم با صد هزار جمعیت و یکصد عراده توپ بدور هرات آمد و کاری پیش نرفت دو علت داشت: یکی آنکه صاحب منصب و نوکر خیانت نمودند. و دیگر آنکه مثل ظهیرالدوله حیات داشت. حال لله الحمد هیچ یک نیست. نه صاحب منصب و نوکر خیانت کار دولت علیه دارند، و نه شما ظهیرالدوله را دارید. بعدرا حکایت شاهزاده را گفت که شکست خوردند و برگشتند به مشهد از هزاره و قوریان رفتند و چپو بسیار آوردند از سرخس. و حال ترکمان چند نفری آمده اند از سرخس بشهر، و عرض نموده اند که عراقی آمدند و ما را چپو کردند. شما چرا ما را چپو کردید. بعد مادر صید محمد خان گفته

است که اسباب شمارا میگویم بدهند، بعد از صحبت شام خورده شد. بعد از شام برخاست و رفت.

یوم سه شنبه چهاردهم را در قوریان معطل میرزا بزرگ خان شدیم، وعده نموده بود تا شام نیامد. و بعدرا آدمی فرستادم بهمراه آدم محمد جبارخان عقب میرزا بزرگ خان. در جواب نوشته بود که کار من ناتمام است بروید بدو فرستگی منم می آیم دو فرستگی. و دو ساعت از روز گذشته محمد جبارخان باز آمد پیش بنده قدری صحبت کرد. آدمی از هرات آمده بود از کوشک بشهر و از شهر آمده بود به قوریان، و دوسه کاغذ از میرزا نجف خان و مستوفی و از سرتیب ها آورده بود، که رفته بودند بر سر هزاره. و از احوالات آنچه معلوم من شد. که بزبان افغانی حرف میزدند. بسیار مغشوش است کار هزاره. و آنها، محمد جبارخان [و] عبدالواحد خان می گفتند که بجهت اغتشاش هزاره، مادر صید محمد خان خیالش این است که هر وقت که کار بر ایشان تنگ شود و ولایت از دست ایشان بیرون رود، بفرستند عقب دامادش پسر دوست محمد خان. شب چهارشنبه پانزدهم از شهر برادر محمد جبارخان آمد با ترکمانهایی که از سرخس پی سال و اسباب خود آمده بودند. صبح یوم چهارشنبه پانزدهم شهرشوال آمدیم بدو فرستگی قوریان حوض شهر آباد. سه ساعت بغروب میرزا بزرگ خان آمد. یک ساعت بغروب مانده از حوض سوار شده روانه بسر چاه دزدان شدیم با پنجاه [و] دو سوار، و قافله همراه بود بقدر سیصد نفر. ولکن میرزا بزرگ خان همراه ما نبود بعد از عقب آمد و در یک فرستگی منزل که سرچاه باشد صدای شیئه اسب آمد. اهل قافله بسیار مشوش شدند و تفنگ های خود را سردست

گرفتند و قتیله های تفنگ را روشن کردند. آدمی را فرستادیم معین کنند، بعد معلوم شد میرزا بزرگ خان با آدمهای خودش و اسبهای پیشکشی از بی راهه آمده بود. بعد را روانه شدیم. شش ساعت از شب گذشته بر سرچاه رسیدیم، پیاده شدیم، و در میان کوه با قافله بسر بردیم. و از قوریان تا به حوض شش فرسنگ است.

صبح یوم پنجشنبه را از چاه آب کشیدند. مالها را آب دادند بار نموده روانه دهنه کرات شدیم. و چهار ساعت از شب گذشته وارد دهنه کرات شدیم. از سرچاه تا دهنه کرات ده فرسنگ است و آبادی ندارد محل ترکمان است. آمدیم یک فرسنگ بالای دهنه، چشمه آبی بود پیاده شدیم. قافله جمیعاً بتدریج آمدند تالی صبح. و یوم جمعه هفدهم از آنجا سوار شده روانه بروی شدیم که پای تخت خاف است. از آنجا تا به خاف چهار فرسنگ است. نزدیک به خاف، قراول خاف جمعیت سواره دید و خیال ترکمان کردند. سید محسن خان خافی پیاده و سواره بیرون فرستاد. و آدمی پیش، ما فرستاده بودیم و کاغذی نوشته بودیم. آدم و کاغذ که میرسد خاطر جمع میشوند که ترکمان نیست و ما هستیم. همان سواره و پیاده آمدند با استقبال بنده درگاه. و ما را وارد به قلعه خاف کردند. الحق بسیار جای خوبی است. و سید محسن خان هر قافله که می آید از آن راه همه را میهمانی می کند. و ما را برد در قلعه و منزل از برای بنده درست نموده بود. و منزل جدا برای میرزا بزرگ خان درست نموده، هر منزل دو فراش [و] یک پیشخدمت [داشت]. تعارف بسیاری نمود و زیاد اظهار محبت کرد. بعدرا حکایت آمدن ترکمان را تعریف نموده، که سه روز قبل چهار هزار سوار ترکمان

از سرخس حرکت نموده بصفحات جام، باخرز آمده، ولکن آدمی آمد که ترکمان آندیه جام، قلعه قلندر آباد و فریمان را چاپید و محصولش را تمام آتش زده و دو قلعه قرائی از بلوک زاوه چاپیدند. ولکن هفتصد ترکمان از آن چهار هزار ترکمان سوار شده آمدند بالای خاف. قراول خبر نموده، هر چند دیر خبر نمود اما باز خوب بود. قدری آدم و گاو و گوسفند از دور قلعه بردند، سید محسن خان می گفت تا بحال ترکمان جرأت نمی کرد دور خاف بیاید. حال فهمیده اند سواره و پیاده مانیت، در شهید واردوی شاهزاده هستند. و همین سوار آن شب که ما سر چاه بودیم آمده بود و از سمت دیگر گذشته بود و ندانستند قافله آنجا هست و بعد را در خصوص آمدن بنده در گاه حرف شد. سید محسن خان گفت شما فردا هم اینجا بمانید اگر سواری از ترکمان جائی باشند بروز خواهد کرد.

صبح یوم شنبه هیچدم درخاف که روی باشد ماندیم و حمام رفتیم و میر محسن خان آمد منزل بنده. کاغذی پسر میر محسن خان از مشهد نوشته بود که سوار زیادی بولایت آمده است با خبر باشید. قلعه های مخروبه را بشکنید^۲ و رعیت را در قلعه های محکم بنشانید این سوار برای خرابی رعیت و آتش زدن محصول آمده است. در بلوک زاوه قلعه سهل آباد [را] یک روز تا شام ترکمان محاصره کرده، علی خان میرشکار دعوا نمود، بسیاری از ترکمان را کشت آخر سرب [و] باروت ایشان تمام شده قلعه را گرفتند. علی خان را کشتند. تمام اهل قلعه را بردند. و تشویش ما را زیاد نمودند. قرارداد که یکصد پیاده همراه ما وقافله نماید. بعد را برخاسته رفتند.

صبح یوم یکشنبه نوزدهم شوال را ساعتی از ظهر گذشته از خاف

۱- در اصل: کاغذی از مشهد. ۲- در اصل: بشکنند.

با هزار خوف روانه شدیم با یکصد پیاده وقافله وارد نصر آباد گردیدیم. از روی خاف تا نصر آباد هفت فرسنگ است. نصر آباد از محال خاف است متعلق به میر محسن خان است. آدمی پیش روانه نموده بود تدارک برای ما دیده بدهد، قافله از سمت مشهد آمده بود بسیار شوش [و] پریشان، قدری اطمینان به آنها دادیم و روانه به روی شدیم.

و یوم دوشنبه بیستم را از نصر آباد روانه به نشخار شدیم و چهار ساعت بغروب مانده وارد نشخار شدیم. و از نصر آباد تا نشخار شش فرسنگ می گویند، چهار فرسنگ است. و نشخار از محال قرائست و در بین راه بهر دهی که میر رسیدیم اهل ده فرار نموده میرفتند در قلعه، قلعه راسی بستند. بعد که میدیدند ما را، می آمدند بیرون و می گفتند شاهزاده خوب ولایت را امن کرد، قبل باین اگر سوار ترکمان می آمد سی - چهل سوار می آمدند حال چهار هزار پنج هزار می آیند.

و فردا یوم سهشنبه بیست و یکم راطهری از نشخار روانه به سنگون شدیم. از نشخار تا سنگون چهار فرسنگ است. سنگون قلعه بسیار محکمی داشت، منزل حاجی مهد یقلی خان قرائی بود. بتحریک یعقوب علی خان، حسام السلطنه خراب نموده است خندقش را پر کرده.

از سنگون، یوم چهارشنبه بیست [و] دویم ظهری روانه تربت شدیم، نیم فرسنگ به تربت حیدریه مانده، سلیمان خان، نایب خود را با پسر خود استقبال فرستاده بود. با تفاق ایشان وارد شهر شدیم. در منزل خودش ما را منزل داده، و بسیار اظهار دل تنگی از بی التفاتی شاهزاده نمود که همیشه احکام بجهت آنکه مرا ضایع سازند میدهند. از آن جمله ترکمان آمده بلوک زاوه را چپو

نمود، بنده قوه نداشتم که عقب ترکمان رفته کاری نمایم، نوکر را تمام از سواره و پیاده خواسته بردند. کسی پیش من نمانده است. و حال آنکه تربت همیشه دوفوج سرباز ساخلو داشت و پانصد سوار. حال من به یکصد و پنجاه سرباز شقاقی راضی شده‌ام، نگذاشتند در پیش من، و یکصد سوار دارم آنهم بیست و پنج قراول خانه دارم تقسیم آنها نموده‌ام. دو بیست نفر سرباز جدید گرفته‌ام از قرار حکم آنها هم تفنگ ندارند. یکصد نفر آنها را هم فرستاده‌ام ساخلو دهنه بلوچ، یکصد دیگر در اینجا هستند. تا بحال نه جیره و نه مواجب گذاردند بآنها بدهیم، و جیره از خود تا بحال بایشان داده‌ام. دو عراده توپ در اینجا هست آن دو عراده هم اسب ندارد، می‌ترسم از آنکه سرا در دولت علیه مقصر سازند. باین احوال سرحداری چگونه نمایم. محصلی فرستادند که سیصد خروار جنس راه انداز از برای قشونی که در جام هستند. گفتم جنس حاضر رعیت بیچاره کجا جرأت می‌نماید که سیصد خروار جنس را برداشته بی‌سوار و سرباز به جام برساند. محصل از من نمی‌شنود و میگوید شاهزاده فرموده ریشش را بگیر بر سرش بزنی تا بدهد. و همه روزها محصل نقد و جنس دارم، چگونه با رعیت راه بروم و شاکی نشود. حال پنج‌ماه از سال گذشته است. هشتصد تومان از مالیات بیش باقی نمانده است. اینهمه را میکند که چرا محمولات را از پسران یعقوب علی‌خان گرفتم، و دست ایشان را از ولایت کوتاه نمودم، و گفته بودند بروید به [سر] پسرهای یعقوب علی‌خان در محمولات و پسر او را که خانلرخان باشد بکشید. حال خیال دارم خانلرخان پسر خود را روانه خدمت اتابک اعظم نمایم، و مطالب خود را معروض دارم که قراری و

حکمی درباره این جان‌نثار نمایند که از عهده سرحداری این ولا برآیم بعد را برخاست رفت.

ویوم پنجشنبه بیست و سیم را در تربت حیدریه اطراق کردیم و نشسته برسیم، دیدیم پسرهای یعقوب علی‌خان، شیرخان و محمد حسین خان با محصلی از شاهزاده نورالله بیگ تفنگدار آمدند. و رقمی از شاهزاده و تعلیقه [ای] از سیر زاموسی در آوردند، که املاک محقق و مختصی یعقوب علی‌خان را بدهید بدست پسرانش که در دست ایشان باشد. و اسوال ایشان از قبیل مس و فرش [که] برده شده است رد نمائید. سلیمان خان گفت فرمایش را اطاعت میکنم، لکن آنچه قبالة املاک در بیاورند میدهم، والا املاک خالصه پادشاه را که دست ایشان بوده است نخواهم داد، و قرض پسران یعقوب علی‌خان، دو قلعه از محمولات بود یکی فیض آباد و دیگری عبدالله آباد. سلیمان خان میگفت همین دو قلعه را در محمولات دارم و منحصر است هرگز نخواهم داد، مگر شاهزاده بزور بگیرد بدهد. و من هم نخواهم بماند، سوار شده میروم خدمت امنای دولت، عرض می‌نمایم تفصیل احوال خود را. و پسران یعقوب علی‌خان گفتند غیر از این دو قلعه جای دیگر را نمیخواهیم. گفت نمیدهم بروید خدمت شاهزاده عرض کنید ملکه خالصه پادشاه را و مثل این دو قلعه را بدست شما خیانت کار دولت علیه و مفسد نمیدهم. پدر شما مفسد بود لکن پیر برد بود، کاری از او ساخته نمی‌شد، شما در جوانی بخیرال فساد افتاده‌اید. و بآدم شاهزاده گفت که املاک هر چه داشته باشد بتصرف ایشان میدهم، بشرط آنکه در این ولایت نمائند فساد کنند، بروند خدمت شاهزاده خدمت کنند. و در خصوص

اسباب ایشان برسید بیتیما اگر یک ظرف مس یا یک نمک اسب از ایشان کسی برده است من پانصد تومان جریمه میدهم. جواب ندادند و حرف حساب ظاهراً نداشتند. در مجلس مجاب شدند. شخص تاجر یزدی آمد که از شهید میر قتم به ترشیز. بقدر پنجاه تومان نقد و جنس همراه داشتم. در راه کوه سرخ چند نفر سرباز شقایق مرا لخت کرده، از اسب پیاده نمودند. و در خارج راه دستهای مرا بستند، اسب و اسباب مرا برداشته بردند. بعد از ساعتی خود را بهزار مصیبت خلاص کرده، دست خود را باز کردم، روانه ترشیز شدم. و اهل ترشیز گفتند سربازها چندی است درین جا بودند تحصیل داشتند، دیشب را از اینجا رفتند. وی گفت بیروم خدمت شاهزاده عرض نمایم.

یوم جمعه بیست و چهارم را در منزل سلیمان خان نهار خوردیم. جعفرقلی سیرزا پسر حاجی محمد ولی سیرزاهم آنجا بود. سیرزا بزرگ خان گفت من دوروزی را کار دارم می مانم در اینجا. و بنده ضعیفه اسیر ترشیز را که از هرات آورده بودم بدست سلیمان خان سپردم و روانه بولایت خودش نمود او را، و روانه به کامه شدیم و دو ساعت بغروب مانده وارد به کامه شدیم. از تربت تا کامه چهار فرسنگ است. راه را گم کردیم. چهار ساعت از شب گذشته وارد کامه شدیم، و آن شب راهم در کامه بیهمان سلیمان خان بودیم چرا که کامه هم متعلق به اوست.

و یوم شنبه بیست و پنجم را روانه عبدالله آباد شدیم و در بین راه آبادی و قراول خانه بود و قراول نشسته بود. قراولان ما را خیال ترکمان

نموده بودند. اهل آبادی را خبر ساختند و داد و فریاد بلند نمودند. بعد معلوم شد که ما هستیم، آرام شدند و بعد را روانه شدیم. کس خدای عبدالله آباد شنیده بود آمدن ما را با استقبال آمد. و آن روز را بودیم و شب را روانه شدیم بجهت [آنکه] مسافت راه ده فرسنگ بود تا منزل در رود. و یوم یکشنبه بیست و ششم را وارد در رود شدیم و آنجا کثرت زوار بسیاری بود بحدی که راه و جا نبود و آن شب را در آنجا بسر بردیم. و یوم دوشنبه بیست و هفتم را روانه طریقه^۲ شدیم و از در رود تا طریقه شش فرسنگ بود و شب را در طریقه بسر بردیم.

و یوم سه شنبه بیست [و] هشتم را وارد به مشهد مقدس شدیم و سواره رفته منزل محمد ناصر خان او را دیدن کرده، و حسام السلطنه در شهر نبود، با اردو در کال یاقوتی بودند، دو فرسنگی شهر است. و سردار محمد ناصر خان احوالات هرات را جویند. احوالات آنچه باید گفته شود گفتیم، بعد از آن منلی مشخص نمودند رفتیم بمنزل. و آقا باباییک فراش خلوت آمد دیدن بنده، و پول بجهت خرج راه نداشتم. یکصد تومان از آقا باباییک قرض نموده که در طهران خدمت آقائی آقا محمد حسن از بابت پول دیوان بدهم. و بعد از حمام رفته بزیارت امام همام علیه السلام حضرت رضا علیه التحیه و الثنا شرف شدم، و دعا بدوام عمر و دولت پادشاه جمجاه روحی فدا نمودم.

و روز چهارشنبه بیست و نهم را رفتیم بکال یاقوتی خدمت حسام السلطنه. عباسقلی خان سیر پنج خدمت شاهزاده بود. قدری احوالات هرات را جویند. و آنچه باید گفته شود عرض شد. بعد از آمدن منزل عباسقلی خان سیر پنج، و او هم آمد منزل خود، بسیار التفات و محبت کرد و یاور توپخانه

مبارکه باجمعی در منزل عباسقلی خان بودند. حکایت رفتن عقب ترکمان را می نمودند و گفت بقدر هشتاد سروصد نفر اسیر گرفته شد، و بعدرا سام خان ایلخانی آمد و بعدرا رعیت بسیاری آمدند باجمعی سادات و ملا، و شخصی دماغ او بریده بود. جویشدم کیستند. گفتند رعیت صفی آباد هستند، از دست الله یار خان حاکم داد دارند، ظلم و بی حسابی بسیار نموده است، دماغ این بیچاره را بریده است، و لطفعلی آقا برادر الله یار خان هم داخل آنها بود. او هم آه و ناله داشت چرا که برادر خود را نصیحت کرده بود که چرا ظلم [و] تعدی میکنی بر رعیت. برادر خود را که لطفعلی آقا باشد الله یار خان حاکم گرفته بود و حبس نموده بود. و عباسقلی خان گفت خدمت حسام - السلطنه عرض میکنم و او را میخواهند بداد شماها میرسد، خاطر جمع نمود آنها را و بنده درگاه برخاسته روانه شهر شدیم.

یوم پنجشنبه سلخ را زیارت نموده آمدیم منزل خود، میرزا ابراهیم خان سرهنگ فوج قزوین آمد دیدن بنده درگاه و قدری صحبت نموده تعریف رفتن سرخس را نمود. و بعدرا عباسقلی خان قزوینی داروغه آمد. و آقا سید حسین روضه خوان آمد ساعتی نشستند و رفتند. و صبح یوم جمعه غره شهر ذیقعه زیارت مشرف شدیم آمدیم منزل. حاجی مهدیقلی خان پسر حاجی طاهر قلی خان آمد دیدن بنده، ساعتی نشست رفت.

ویوم شنبه دویم شهر ذیقعه بعد از زیارت حضرت رقیه بازدید میرزا ابراهیم خان سرهنگ. و یوسف خان تیموری آمد منزل ایشان، مذکور داشت که دو نفر از آدمهای او از تیموریها رفتند تا نزدیکی تجن، دواسپ. و سه سر از ترکمان آوزدند، بردند خدمت حسام السلطنه، می گفت

گذشته از انعام و الثفات، گفت مردیکه ا شماتیموری هستید چرا در میان ایل خود نمیروید. بعدرا برخاسته و رفت. بنده درگاه هم برخاسته آمدم منزل خود، بعد را آدمی از میرزا بزرگ خان آمد، گفت میرزا بزرگ خان می گوید بنده آمدم به بابا قدرت تا به شهر یک فرسنگ است. نوشتم باو که بیابشهر باتفاق برویم خدمت شاهزاده حسام السلطنه. و بعدرا دو ساعت بغروب مانده میرزا بزرگ خان آمد، قدری عذر خواهی نمود که من بشما وعده دادم دو روز بعد از شما می آیم کار داشتیم باین جهت تعویق افتاد، و بعد را برخاسته رفت.

یوم یکشنبه سیم شهر ذیقعه بعد از زیارت حضرت رقیه بازدید عباسقلی خان داروغه، ساعتی را نشسته دیدم طفلی بسن ده دوازده ساله آمد و گفت پانزده هزار دینار پول در میان صحن حضرت پیدا کردم، جار بزنید صاحبش پیدا شود رد کنید. قدری او را نوازش نمودیم و برخاسته. عباسقلی خان رفت در سر چهارسوق و جار زدند که صاحب تنخواه پیدا شود. بنده درگاه آمد به منزل و از آنجا رفتیم دیدن سام خان ایلخانی و برگشته آمدیم منزل. آقا بابایک فراش خلوت آمد و صورت حساب خود را و معامله گمرک را از قرار نوشته علیحده که بنظر مبارک میرسد و دادم خدمت آقائی آقا محمد حسن و رفت.

ویوم دوشنبه چهارم را بعد از زیارت باتفاق میرزا بزرگ خان روانه خدمت حسام السلطنه رسیده قدری احوالات هرات را جویشد. عرایض هرات را میرزا بزرگ خان داد خدمت حسام السلطنه و عرض زبانی هم

۲- در اصل چنین است ویده سیاق

۱- در اصل چنین است. تکلم امروزه باید گفت روانه... شده.

عرض نمود دارم . حسام السلطنه فرمود حال بروید منزل بعد شما را میخواهم . خدمت حسام السلطنه یک شخص ملا بود و سیف الدوله میرزا پسر ظل السلطان . و بعدرا آمدیم منزل، میرزا موسی وزیر حسام السلطنه یک مجموعه تهار و یک مجموعه هندوانه از برای بنده درگاه و میرزا بزرگ خان فرستاده بود . وعصر را رقتیم خدمت حسام السلطنه و عرض زبانی خود را ب سیرز ابزرگ خان نموده، بعدرا فرمایش نمود بمیرزا بزرگ خان که تو باید فردا را هم بمانی تا مطالب تورا جواب بدهم . بنده عرض کردم مرا مرخص بفرمائید بروم شهر . مرخص نموده روانه بشهر شدم و شب را منزل حاجی محمد مهدی پسر حاجی طاهر قلیخان موعود بودم ؛ رقتم بانجا ودوست علیخان باجمعی از سادات و اهل ولایت خراسان در آنجا بودند . بعد را آمدیم منزل و در مشهد مقدس قیمت جنس : نان سیصد دینار تبریزی و جو خرواری هفده هزار، و گاه خروار پنج هزار و گوشت تبریزی یک هزار [و] صد دینار است .

ویوم سه شنبه پنجم را از منزل آمدیم منزل محمد ابراهیم خان برادر جارچی باشی محمد قاسم خان و شب را در آنجا بودم .
یوم چهارشنبه ششم را تا بظهر معطل، میرزا بزرگ خان شدم نیامد، سوار شده روانه به جارق شدم و از جارق بشهر چهار فرسنگ است و شب در آن منزل بوده و قیمت جنس : گاه تبریزی پنجاه دینار، جو صد و شصت [و] هفت دینار ، و نان سیصد دینار .

ویوم پنجشنبه هفتم شهر ذیقعد از جارق برداشته آمدیم به دررود و شش فرسنگ است . وقایع قابل نبود همه اهل رعیت شاگرد و دعاگوی

دوام عمر و دولت جاوید آیت بودند، و قیمت جنس از قرار : گاه تبریزی شصت و هفت دینار، و جو تبریزی دویست دینار، و نان هم سیصد دینار .
ویوم جمعه هشتم شهر [ذیقعد را] از دررود روانه نیشابور شدیم . که یوم شنبه نهم ذیقعد باشد اطراق نموده بجهت نیامدن میرزا بزرگ خان و یک روز را که او هم برسد . و از دررود تا نیشابور پنج فرسنگ بود و روز را رقتیم دیدن الله قلی خان و سربازی از فوج خلج در شهر و دروازه ها ساخلو بودند . و الله قلی خان چند روز قبل را رفته بود در میان ایل عمالو و دهات و بلوکات سرکشی کرده بود و مراجعت نموده داخل شهر نشده بود . در بیرون دروازه نیشابور در باغ امام ویردی خان منزل نموده بود و خیال رقتن به بلوک و ایلات داشت مجددآ . و قیمت جنس از قرار : گاه پنجاه دینار، جو تبریزی صد و بیست و پنج دینار، نان سیصد دینار .

و یوم یکشنبه دهم را از نیشابور روانه گرماب شدیم تا گرماب شش فرسنگ بود و شب را در آنجا بوده . وقایع قابل عرض نبود قیمت جنس : نان سیصد دینار و گاه سی و سه دینار، جو هم شصت و هفت دینار . و دوشنبه یازدهم را از گرماب روانه به زعفرانی شدیم و منزل هفت فرسنگ بود و قیمت جنس : نان سیصد دینار، جو دویست دینار و گاه شصت [و] هفت دینار .

یوم سه شنبه دوازدهم را روانه سبزوار شدیم و از زعفرانی تا سبزوار شش فرسنگ بود . و مصطفی قلی خان حاکم سبزوار، آقا محمد حسین برادرش باینده درگاه و دوست علی خان را استقبال نموده وارد شدیم، و دوست علی خان در بیرون شهر بیایگی منزل نموده و بنده در شهر منزل نمودم . و در منزل مصطفی قلی خان آمدیم دیدن او . شخص زوار مازندرانی آمد عرض نمود

بحاکم که در بیرون شهر دیک مرا شام پخته بودند، دیک را با شام پخته دزدیدند. مصطفی قلیخان فرستاد داروغه را آوردند و گفت برو در بیرون شهر و دیک این شخص را پیدا نموده بده. داروغه رفت و میگفت تفحص بسیار کرده‌ام پیدا نشد، و داروغه چهار هزار دینار پول دیک را بان شخص داده روانه نمود او را و قبض گرفت آورد. و مذکور ساختند که چند روز قبل راهم چهار تومان پول از جیب شخص شیرازی درآورده در بیرون شهر با مهر ثبت درآورده بودند آمده بمصطفی قلیخان عرض کرده بود و مصطفی قلیخان چهار تومان از خود داده بود و قبض گرفته. بعد از رفتن زوار شیرازی دزد را پیدا کرده چهار تومان را و مهر ثبت را گرفتند و چهار تومان خود را که بشخص شیرازی داده بود برداشته، و مهر ثبت را بمیرزا ابوالقاسم تذکره نویس سپرده که در حین مراجعت زوار شیرازی برساند باو. و یک جلد کلام الله از شخص زواری گم شده او را هم تفحص نموده سر بازی یافته بود، گرفته بصاحبش رد نمود. و مصطفی قلی خان بسیار آه ناله و شکایت از نواب حسام السلطنه می نمود که یک عراده توپ در اینجا بود فرستاد بردند بدار الخلافه و قورخانه توپ را هم برد به مشهد. و از دار الخلافه حکم آمده بود که یکصد سوار از ولایت گرفته شود و میرزا علی رضا که آمد گفت علی الحساب پنجاه نفر سوار بگیرد و پنجاه دیگر را بمرور جمع نماید و حال پنجاه نفر سوار گرفته ام. سرکار حسام السلطنه حکمی فرستادند که هشتاد سوار بزودی روانه دارید. آنچه هم عرض کردم که پنجاه سوار حال گرفته ام چگونه هشتاد سوار روانه سازم نمی پذیرند. و از قرار مذکور می گفت از وقتی که میرزا علی رضا آمده است، اخلال در اسر بنده می کند چرا که چند قریه دارد در سبزووار و تمنا دارد که مالیات دیوان را ندهد و جمع

دهات خود را سر شکن رعیت بیچاره نماید، حال بنده مانع هستم اخلال در اسر بنده می نماید.

و یوم چهارشنبه سیزدهم را توقف در سبزووار نمودیم و در حمام رفتیم، چنان زلزله غریبی شد که سراپای برهنه از حمام بیرون دویدیم، بعد را آمدیم بمنزل. و مصطفی قلی خان آدم فرستاد که بیائید برویم دیدن آقا سید حسین روضه خوان که از مشهد با تفاق بنده در گاه آمده بود. برخاسته رفتم منزل مصطفی قلی خان و همراه رفتم منزل آقا سید حسین ساعتی نشسته آمدیم. در بین راه شخصی به مصطفی قلی خان عرض کرده که مرا هر شب به کشیک محله می برند، اهل محله، همه صاحب دولتها معاف میباشند و ما فقرا را هر شب کشیک می برند. مصطفی قلی خان فرستاد که خدای محله را آوردند تنبیه نموده قدغن نمود که موافق قاعده و عدالت کشیک محله را بدهند. بعد را برخاسته رفتم بمنزل. و آن روز دو سه نفر غلام از نواب حسام السلطنه آمدند به سبزووار، که محمد حسین خان برادر مصطفی قلی خان که نایب است از جانب مصطفی قلی خان بکوه مشن من بلوکات سبزووار، که^۲ او را نواب حسام السلطنه خواسته است، و حضرات رعایای کوه مشن رفته بودند عرض نموده بودند که تعدی و بی حسابی شده، و از قرار مذکور بتحریک میرزا علی رضا شده بود. اهالی ورعایا و سادات جمع شدند بقدر دو بیست نفر و حرفشان این بود که از محمد حسین خان نایب کوه مشن بی حسابی بمانها نشده. و عالی جناب آقا سید حسین روضه خوان و دوستعلی خان و بنده در گاه حاضر بودیم. حضرات سادات و اشراف ولایت و رعایا استشهاد تمام نمودند و همه مهر کرده از برای

سرکار حسام السلطنه فرستادند، که همگی راضی و شاکر می‌باشیم، و از راه عناد تحریک کرده بودند. قیمت جنس در سبزوار: نان تبریزی دویست دینار، و گاه سی و سه دینار، و جو تبریزی صد و پنجاه دینار.

یوم پنجشنبه چهاردهم را هم توقف نمودیم در سبزوار که میرزا بزرگ خان برسد. نیامد این روز را.

ویوم جمعه پانزدهم ذی‌قعدة صبح با اتفاق مصطفی قلیخان و آقا محمد حسین برادر مصطفی قلی خان بیرون آمده، دوستعلی خان هم همراه آمده روانه ریود شدیم. و مصطفی قلی خان تا دو فرسنگ مشایعت نموده برگشتند. و دوستعلی خان و بنده در گاه و سواره سبزواری و حضرات زوار وارد ریود شدیم. و از سبزوار تا ریود چهار فرسنگ بود و قیمت جنس: نان دویست دینار و جو صد و پنجاه دینار و گاه سی و سه دینار.

ویوم شنبه شانزدهم از ریود روانه به سودخرو شدیم، و از سودخرو تا ریود چهار فرسنگ است. وقایع قابل عرض نبود و قیمت جنس: گاه تبریزی سی و سه دینار، و جو صد و پنجاه دینار، و نان دویست دینار.

ویوم یکشنبه هفدهم روانه مزینان شدیم. و از سودخرو تا مزینان چهار فرسنگ است. و در مزینان یوم دوشنبه هیچ‌دهم را توقف نمودیم بجهت رسیدن تمام زوار و سوار جوین و پنجاه پیاده مزینانی که سرکار حسام السلطنه حکمی داده بود که همراه بنده در گاه و دوستعلی خان و زوار بیایند. چرا که این چند منزل محل خوف بود و جنس هم از اینقرار: جو تبریزی دویست دینار، و گاه پنجاه دینار، و نان هم دویست [و] هفتاد [و] پنج دینار.

۱- در فرهنگ جغرافیائی ایران جلد نهم به شکل‌های «صد خرو» و «سدخرو»

ضبط شده است ولی در محل بهمان صورت مذکور در متن (Sudxar) تلفظ می‌شود.

ویوم سه‌شنبه نوزدهم را از مزینان حرکت نموده با اتفاق دوستعلی خان و زوار جمیعاً و یک عراده توپ و چهل نفر سوار سبزوار و پنجاه نفر سوار جوین و پنجاه پیاده مزینانی بقاعده و نظم آمده وارد عباس آباد شدیم. و اسبهای توپخانه مبارک که در مزینان است، با وجود آنکه آب [و] علف خیلی مفلوک و بی‌حال بودند. و از مزینان تا عباس آباد هفت فرسنگ است. لله الحمد از اقبال شاهنشاه جمیعا روحی فداه بسلامتی از آن منزل پرخوف وارد به عباس آباد شدیم و شب را بسر بردیم. و قیمت جنس: جو دویست [و] پنجاه دینار، گاه صد و سی [و] سه دینار، نان چهار صد دینار.

ویوم چهارشنبه بیستم را از عباس آباد روانه میان دشت شدیم، و از عباس آباد تا میان دشت شش فرسنگ است. درین راه در الهاک «دهی است» به زواری که از دارالخلافت می‌آید رسیدیم. و توپ و پیاده شاهرودی ابواب جمع مطلب بیک تفنگدار همراه ایشان بود. در الهاک سواره جوین و مزینانی و توپ که همراه ما بود بهمراه زوار عازم مشهد برگشتند و رفتند. و پیاده شاهرودی ابواب جمع مطلب بیک همراه ما آمده و در الهاک توپچی و توپ یک عراده بود و از الهاک گذشته وارد میان دشت شدیم. و میان دشت آبادی جزئی دارد، و یک عراده توپ و توپچی هم در آنجا هستند. و آن شب را در میان دشت بسر برده و قیمت جنس در میان دشت: نان تبریزی چهار صد دینار و گاه دویست دینار و جو سیصد و سی [و] سه دینار. یوم پنجشنبه بیست [و] یکم را از میان دشت روانه میامی شدیم و توپ در زیدرماند و پیاده همراه ما آمدند. و در زیدر قلعه ساختند و آبادی

۱- در اصل چنین است و سیاق کلام: ساخته‌اند

دارد، زراعت می‌شود. و از میان دشت تا سیاهی شش فرسنگ است. و قیمت جنس: گاه تبریزی دویست دینار، جو دویست [و] پنجاه دینار، نان چهارصد دینار.

و روز جمعه بیست [و] دویم را از سیاهی آمدیم به شاهرود با پیاده شاهرودی و زوار وارد شاهرود شدیم. و از سیاهی تا شاهرود ده فرسنگ است. و میرزا بزرگ خان هم از عقب آمده به شاهرود و ما رسید.

و یوم شنبه بیست [و] سیم را توقف نموده و به همراهی آقا سید حسین روضه خوان رفته منزل رضاقلیخان نایب‌الحکومه شاهرود که از جانب حسینعلیخان حاکم بسطام در آنجا نایب است. چند نفر از زوار فیروز کوهی در چهل روز قبل از این، خورجین از ایشان برده بودند، و بقدر سی تومان اسباب در آنجا بوده، زفته بودند زیارت و قرار شده بود که برگشتن از زیارت حضرت رضا علیه‌التحیه و الثناء، اسباب شخص زوار فیروز کوهی را پیدا کرده بدهند. برگشته بودند و مطالبه اسباب خود را میکردند و حکمی هم از حاکم بسطام حسینعلیخان گرفته بودند که اسباب را نایب شاهرود پیدا کرده بدهد. بعد را قرار دادند که یک ماه مهلت بدهید اگر اسباب پیدا شد فیها المراد والا پول اسباب ایشان را برضایت ایشان اهل شاهرود بدهند. و روز حرکت از شاهرود قورخانه از دارالخلافه می‌آمد روانه مشهد مقدس بود. مطلب بیک تفنگ دار که حال سر کرده پیاده است، پیاده خود را برداشته با قورخانه روانه شد که از آن سه منزل مخوف بگذراند. و قیمت جنس: گاه تبریزی صد دینار و نان تبریزی سیصد دینار و جو دویست [و] بیست [و] پنج دینار.

و یوم یکشنبه بیست [و] چهارم را روانه مهمان دوست شدیم، و از شاهرود تا مهمان دوست هفت فرسنگ است. و مهمان دوست قدری خراب شده و رعایا اظهار پریشانی و کم‌آبی می‌نمودند. حاجی محمد صادق خان هم در آنجا بود و قیمت جنس: نان سیصد دینار و جو دویست [و] پنجاه دینار و گاه هفتاد [و] پنج دینار.

و یوم دوشنبه بیست [و] پنجم را روانه دامغان شدیم و وارد دامغان شده و رحمت‌الله خان حاکم سمنان در دامغان بود، مشغول راه انداختن فوج دامغان بود و در دامغان نماندیم. از دامغان گذشته روانه دولت آباد شدیم و از مهمان دوست تا دولت آباد هفت فرسنگ است. و الله‌قلی خان سرهنگ در دولت آباد بود و یک ضعیفه شیرازی از حضرات زوار، سربازی دامغانی آمده از او مطالبه پنج تومان طلب می‌کرد. آخر الامر رفتند پیش الله‌قلی خان سرهنگ عرض نمودند، الله‌قلی خان هم گفت بروند مرافعه. ملاجعفر نام شیرازی در میان زوار بود، پیش او مرافعه رفتند و او هم حکم قسم داد که ضعیفه قسم بخورد یا تنخواه بدهد. و قیمت جنس: گاه پنجاه دینار و نان دویست [و] پنجاه دینار، جو دویست [و] پنج دینار.

و یوم سه‌شنبه بیست [و] ششم را از دولت آباد روانه آهوان شدیم. و در آهوان آبادی ندارد و چا پارخانه هم ساخته‌اند و کارونسرائی دارد از قدیم ساخته شده، و از دولت آباد تا آهوان ده فرسنگ است. و قیمت جنس: گاه تبریزی صد دینار، جو دویست [و] پنجاه دینار، نان تبریزی دویست [و] پنجاه دینار.

و یوم چهارشنبه بیست [و] هفتم را از آهوان وارد سمنان شدیم

و پاشاخان سرتیپ فوج سمنان [و] دامغان در بیرون شهر منزل داشت. فوج مشغول مشق بودند و منتظر چادر و تدارک بودند که از دارالخلافه برسد و مسافت هفت فرسنگ بود. و قیمت جنس از قرار مذکور است: کاه تبریزی پنجاه دینار، جو دویست دینار، نان دویست و پنجاه دینار.

و یوم پنجشنبه بیست [و] هشتم از سمنان روانه لاسجر شدم. درین راه به دهی رسیدم که سرخه مینامند آن قریه را، و در چهار فرسنگی شهر است. اهل آن آبادی آمدند و شکایت بسیاری از تعدی حاکم خود می نمودند و میگفتند سالی یک هزار [و] چهار صد [و] هشتاد تومان مالیات بدیوان میدهیم و امسال را حاکم بعد از وضع عوارضات و صادرات یک هزار [و] هشتصد تومان از ما گرفته اند. میخواستیم برویم بدارالخلافه خدمت بندگان اتابک اعظم عرض نمائیم. و تفنگک سربازی هم در راه دیدیم باری بود می بردند به خراسان. و از سمنان تا لاسجر شش فرسنگ بود و قیمت جنس از قرار کاه: تبریزی پنجاه دینار و نان تبریزی سیصد [و] پنجاه دینار و جو تبریزی دویست دینار.

و یوم جمعه بیست [و] نهم را از لاسجر روانه به پاده خوار^۲ شدیم و از لاسجر تا پاده ده فرسنگ بود و قیمت جنس: کاه تبریزی پنجاه دینار و جو تبریزی دویست دینار و نان دویست [و] پنجاه دینار.

و یوم شنبه غره ذیقعه را از پاده خوار روانه به قشلاق شدم و از پاده به قشلاق چهار فرسنگ است. قیمت جنس از قرار مذکور بود: نان تبریزی دویست [و] پنجاه دینار، جو تبریزی صد و شصت [و] هفت دینار، کاه تبریزی پنجاه دینار.

و یوم یکشنبه دویم شهر ذیقعه را از قشلاق روانه به ایوان کیف شدیم و از قشلاق به ایوان کیف پنج فرسنگ بود، و درین راه چادر و پول می بردند به سمنان و دامغان از برای فوج پاشاخان. و قیمت جنس از قرار مذکور بود: نان تبریزی دویست و پنجاه دینار، جو تبریزی شصت و هفت دینار و کاه تبریزی پنجاه دینار.

و یوم دوشنبه سیم شهر ذیقعه را از ایوان کیف روانه جوتو شدم و از ایوان کیف تا جوتو هفت فرسنگ بود. قیمت جنس از قرار مذکور بود: کاه پنجاه دینار و جو دویست دینار، نان دویست [و] پنجاه دینار. و یوم سه شنبه چهارم را روانه به شاه عبدالعظیم شده و از آنجا وارد طهران گردیدیم و بنه خود را در شهر گذاشته، یوم چهارشنبه پنجم را در اردوی همایون اقدس شهر یاری روحی و روح العالمین فداه بخاکپای مبارک مشرف شده شرف عتبه بوسی حاصل آمد.

= ۲ =

سفرنامه مرو

نوشته

سید محمد لشکر نویس

در ۱۲۷۷ قمری

تاریخ سفر مرو مطابق سال بیجی میل سنه ۱۲۷۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه که قبل از شروع در مقصود ذکر آن لازم است و مشتمل است بر چند فقره :

فقره اول این است که البته این مطلب بر اولیای دولت قاهره واضح و آشکار است که این مردمی که این سفر همراه بودند ، از رئیس و سرؤس و بزرگ و کوچک و نوکر و رعیت ، هیچکدام غرض شخصی با دولت متبوعه خود نداشتند ، همه طالب و راغب بودند که این خدمت بزرگ از پیش برود ، که بواسطه آن هر یک علی قدر مراتبهم از دولت در ازای خدمت التفات و مرحمت ببینند ، و مورد تحسین و آفرین و عنایات سلوکانه شوند . و گذشته از این معنی همه خود را در سلک عقلا می شمردند ، بلکه از کملین میدانستند . و معلوم است عقلا هرگز با خود عداوت نمی ورزند ، و طالب ضررمالی نیستند ، تا به ضرر جانی چه رسد . و در این سفر کسی نیست و نبود که از مال نقداً [و] جنساً از بیست هزار تومان گرفته به تفاوت مراتب اشخاص از حاکم و وزیر و سرتیم و سرکرده و سرهنگ و صاحب منصبان جزو افواج و سواره و توپخانه تا سرباز تا این کمتر از پنجاه تومان متضرر شده باشد . و این نکته دلیل واضح است بر این معنی که هیچ کس در کار جنگ اگر بملاحظه حفظ ناموس دولت هم نباشد بملاحظه اینکه جان و مالش محفوظ بماند کوتاهی نکرده است .

فقیره ثانی این است که الی الآن قشونی در این دولت ابدآیت باین تمامی و آراستگی و استعداد و شایستگی^۱ و شوکت بطرف ترکستان حرکت نکرده بود. و همین آراستگی و شوکت زیاد و استعداد تمام باعث غرور و غفلت رؤسای قشون شده بود. بمرتب [ای] که قبل از حرکت از مشهد مقدس، اعتقاد اغلب رؤسای قشون از سردار و پیشکار و غیرهما این بود که هنوز مقدمه قشون به آق در بند که پانزده فرسخی مشهد است نرسیده ترکمانیه تکه بطور اضطرار و التواء یا از سرو فراراً می کوچند و بطرف بلخ و بخارا و خیوق فرار میکنند، یا بتمکین برعیتی دولت ابد مدت و قبول تکلیفات دولتی هرچه باشد راضی میشوند.

وفی الواقع همانطور بود که حضرات رؤسا و سرکردگان^۲ تصور کرده بودند. بلکه اعتقاد قاطبه اهل خراسان و هرات و خود ترکمانان هم همین بود که این فقیره شقی ثالث ندارد. لکن چون خیر و شر و نفع و ضرر و فتح و ظفر مربوط بمشیت خداوندی است، و در اردوی ما که در حقیقت اردوی کفر بود و اردوی اسلام نام داشت، کلیه رسم خداپرستی از میان رفته بود. و اخبار و احادیث و تواریخ اسم سالفه و قرون ماضیه را بکلی از خاطر محو کرده بودند و از سر «کم من فئته قليلة غلبت فئته كثيرة باذن الله»^۳ غفلت ورزیده، مدار کار خود را بفرور و خودپرستی گذاشتند. بطوریکه از ابتدای حرکت بطرف سفر مرو تا مادامیکه رشته اردو از هم گسیخت،

۱- در اصل: شایسته گی ۲- در اصل، همه جا: سرکرده گان .

۳- چه بسا جمعیت کم که بر جمعیت بسیار به پاری خداوند پیروز شدند.

سوره بقره آیه ۲۵۰ .

یک لفظ انشاءالله از بزرگ و کوچک و عاقل و جاهل اردو شنیده نشد. همه غرور بود و خودپرستی و کبر و غفلت. لکن طرف مقابل که طایفه ترکمانیه بودند، چون راه چاره از همه طرف مسدود دیدند، و از صلح و رعیتی بطوریکه تفصیل آن نوشته میشود بکلی مأیوس شدند، با توکل تمام و توسل مالا کلام بفضل خداوند اعتصام جسته، حالشان در کمال عجز و ضعف بود، بغیر از خدا بهیچ طرف امید نداشتند. بطوریکه مکرر خود این چاکر از اسرای ایشان که در اغلب روزها گرفتار قشون دولتی شده بودند [شنیدم]، که میگفت اگر خدا را نمیگرفت شما نمیتوانستید مرا بگیرید. همان غرور و خودپرستی و غفلت اهل اردوی مابعد تمامی و پریشانی و شکست قشون دولتی شد. و بمقاد «اذا جاء القدر عمی البصر ونعم ما قال»^۱.

قضا از آسمان چون فرو هشت پر همه عاقلان کور گردند و کور

از روز حرکت از شهر مشهد مقدس تا روز مراجعت اردو، آنچه تدبیرات که عقلا و رؤسای قشون کردند همه بر خط و خطا و بر طبق مدعای حضرات ترکمانیه و میل خاطر ایشان بود. تا آنکه در روز هفدهم ربیع المولود (۱۲۷۷) هرچه باید بشود شد. و بعد از آن جمع آوری و پریشانی قشون شکسته خارج از حوصله همه کس بود تا ورود مشهد مقدس.

فصل اول

قبل از حرکت اردو از شهر مشهد مقدس، با اینکه بنای حرکت اردو از راه کوچه قم و جنگل سخت صعب بی آب بود، الزم و اهم کارها

۱- وقتی که قضا و قدر آمد دیده بینائی کور میشود، وجه خوش گفته است.

این بود که لااقل یکماهه قبل از حرکت ، چند فوج قشون و چند دسته سواره بجهت ساختن بند غزلقیه که از رودخانه هرات باید بریده شود و آب بطرف شوره کال و کوچه قم برود سامور شوند . و آن بند را در کمال استحکام و درستی ببندند^۱ که قبل از رسیدن اردو بسربند لامحاله مقدمه آب بشوره کال رسیده باشد که بعد از رسیدن اردوی بزرگ به سرخس ، نبودن آب سایه توقف زیاد اردو در آن صحرائی که مدارمال غیر از نی خشک بی معنی بهم نمیرسد، نشود . و بواسطه توقف زیاد در آن صحراها ، مال سواری و بارکش اهل اردو بکلی از حالت کار نیفتند و از درجه اعتبار ساقط نشود .

لکن رؤسای اردو بواسطه همان غفلت زیاد و اعتقاد خطائی که سابقاً تفصیل داده شد، بصرافت این معنی نیفتادند و اقدام باینکار نکردند . اگرچه هفت روز قبل از حرکت اردوی بزرگ ، باصرار مقرب الخاقان محمد ولیخان سردار و اغلب سرکردگان و سرتیپان : نواب جهانسوز میرزا و مرحوم محمد حسنخان زبیس ، و مقرب الخاقان حسینعلی خان سرتیب و عالیجاه تقی خان سرهنگ و رضاقلی خان قورت بیگلو و فتحعلی خان بغدادی ، با افواج و سوار خود سامور رفتن سربند و اقدام باینکار شدند و رفتند ، اما تا رسیدن اردوی بزرگ بسربند ، بهیچوجه کاری از پیش نبردند . در آن دو سه روز که رسیده بودند جزئی کاری کرده بودند ، و یکطرف بند را بسته بودند ، چون آب رودخانه زیاد بود بند خراب شد و طاقت نیاورد .

بعد از چهار پنج روز که اردوی بزرگ بانجا رسید دوازده روز

۱- در اصل: به بندند .

در همان سربند بجهت ساختن و پرداختن بند، کل قشون معطل شدند، و از صبح تا شام اغلب سرکردگان با افواج و نفری جمعی خود مشغول اینکار بودند . و بعد از آنکه بند بسته شد، چون بعد مسافت عبور آب به محل مقصود که شوره کال بود تخمیناً هیجده فرسخ میشد، و آن زمین بیابان هم، همه ریک و قم [بود] و عبور^۲ آب از آنجاها کمال صعوبت داشت . بطوریکه با اینکه همه روزه اردو بکنار نهر آب حرکت میکرد، و مقرب الخاقان محمد ولیخان سردار خود بشخصه با چند فوج مراقب بردن آب بود ، و هر جا که عبور آب مشکل بود ، با بیل و کلنگ نهری میکنند ، و راه آب را صاف و درست میکنند، با این تفصیلات آب در بیست و چهار ساعت، شب و روز در اغلب جاهای آن صحرا زیاده از یک فرسخ و نیم الی دو فرسخ مسافت طی نمیکرد، و اردو بطور اضطرار و الحاء با آب حرکت میکرد . و آخر هم باز آب را بجائی که مقصود بود نرسانیدند، و مع ذلک زیاده از بیست و پنج روز در آن بیابانها برای نرفتن آب و بطوء^۳ حرکت او معطل شدیم .

و خلاصه مطلب این است، که در روز سه شنبه غره شهر ذیقعدة الحرام ۱۲۷۶، اردوی بزرگ از کال یا فوتی سه فرسخی شهر مشهد حرکت کرد ، و در روز پانزدهم ذیحجه وارد جولگای^۴ مرو شدیم ، که مدت حرکت اردو چهل و پنج روز طول کشیده بود . باعث آن نبستن بند غزلقیه بود .

و در این مدت بواسطه اینکه در آن صحراها ، علوفه اسب و شتر

۱- در اصل: هجده . ۲- واو زیاد بنظر میرسد .

۳- بطوء: کندی . ۴- مراد جلگه است .

بغیر ازنی خشک بهم نرسید ، بلکه در بعضی منازل هیچ یافت نمیشد ، و از منزل روز پیش بمنزل روز بعد نی خشک را حمل میکردند ، اسب های سواری مردم بکلی اسقاط و بی پا شده بود ، که اغلب قادر بر حرکت نبودند ، و بعد از آنکه بکوچه قم رسیدیم ، و ترکمان از اطراف بنای تاخت و تاز اردو را گذاشته بود و همه روزه از همه طرف می تاخت و می برد ، باوجود اینکه قریب شش هزار سوار خراسانی و عراقی و آذربایجانی در اردو داشتیم ، ممکن نبود که پنجاه نفر سوار از اردو بیرون بروند ، و دوفرسخ ترکمان را تعاقب نماید ، و شتر و مالی که از اردو برده بودند برگرداند .

فصل دوم

در اردوی دولتی از روز حرکت از مشهد مقدس تا ورود به جولگای مرو و بادام توقف در سرو بهیچوجه نظم و قاعده [ای] نبود ، اگرچه همه شب حکم نظامی بجهت تکلیف حرکت و سکون روز بعد اردو صادر می شد ، و همه سرکردگان و صاحب منصبان مهر میکردند ، لکن بهیچوجه کسی در خیال این معنی نبود که موافق حکم نظامی رفتار نماید ، و از طرف مقابل هم که طرف رئیس و سردار بود بهیچوجه مؤاخذه و میاستی از کسی نمیشد . از هنگام حرکت از مشهد مقدس ، در منزل چهار گنبد که چهار فرسخی شهر است ، از جانب سردار اردو قدغن شد که روزها که اردو در منازل عرض راه اطراق میکنند و متوقف است ، چون اردوی جنگ است و باید بقراین و قیاسات از حال دشمن باخبر بود ، تفنگک بغیر حکم صاحب منصب و محل ضرورت انداخته نشود ، که اگر علی الغفله از طرف دشمن حکایتی بشود معلوم شود . و بجهت تأکید این حکم از جمیع رؤسای قشون التزام

گرفته شد ، و ابلاغ حکم نظامی بهمه آحاد و افراد اهل اردو شد . لکن اصلاً احدی بمقام اطاعت نبود ، و بعد از التزام دادن و ابلاغ حکم کردن در اردو ، تفنگک از وقت های سابق بیشتر انداخته میشد ، و این قاعده مستمر بود تا ورود بقلعه سرو ، و بهیچوجه من الوجوه از جانب سرداران و رؤسای قشون مؤاخذه و سیاست و جواب و سؤال از احدی نشد ، ویه همچنین شب هاییکه روز بعد بنای حرکت اردو بود و حکم نظامی بجهت تکلیف فردای آنروز صادر میشد ، بخصوص در حکم هم تصریح میشد که چون حرکت اردو در ولایت دشمن است و کمال احتیاط لازم است که مبادا از طرفی علی الغفله چشم زخمی وارد آید ، در حرکت اردو قبل از پیش قراول و بعد از چنداول یکنفر مال و آدم از اهل اردو نباشد . و از طرفین یسارویمین هم بهمین قاعده احدی از فوج و سواره بنداول تجاوز نکند و پیش و پس نباشد . و اغلب روزهای حرکت اردو بجهت انتظام این قاعده ، مخصوصاً پاشاخان قراق^۱ و بعضی روزها اشخاص دیگر مأمور بودند ، لکن مادام حرکت اردو از مشهد مقدس الی ورود سرو احدی از آحاد اردو بمقام اطاعت این حکم نبود ، و مأمورین هم از عهدۀ منازعه با جمیع اهل اردو بر نمی آمدند ، و همیشه یک فرسخ قبل از پیش قراول و نیم فرسخ بعد از چنداول ، اهل اردو متفرق و پیریشان باختیار خود حرکت میکردند ، و بعد از گذشتن اردو از سرخس ، چون سوار آلمان ترکمانیه همه وقت در اطراف اردو مترصد هرزگی^۲ و دزدی بودند ، بهمین واسطه بی نظم حرکت کردن

۱- در اصل چنین است و شاید قزاق صحیح باشد .

۲- در اصل : هرزه گی .

اردو و سرخود بودن مردم ، اغلب روزها ترکمانیه دست اندازی بار دو می کردند . و باختلاف اوقات و احوال دونفر ، سه نفر ، پنج نفر تا ده و پانزده نفر آدم و شتر از اهل اردو می بردند ، و بهیچوجه از بزرگان دیگر کسی در مقام مؤاخذه و سیاست و تنبیه و جواب و سؤال در این باب با احدی نبود . مستصراً در اثبات این فتره همینقدر کفایت میکند که در این مدت که این چاکر در اردوی دولتی بودم ، بهیچوجه ندیدم و نشنیدم که سردار قشون بمقام مؤاخذه و تنبیه ، یک نفر آدم از نوکر و رعیت برآید ، و یک نفر سرباز موافق قاعده نظامی چهار تازیانه بزند . یا پنج چوب بیک نفر آدم خارج نظام بزند . و جمیع اهل اردو از رئیس و رؤس و بزرگ و کوچک ، از سر کرده و تاین و مردم متفرقه همیشه از این معنی شکایت میکردند ، که ما هرگز اردو باین بی نظمی و پریشانی ندیده ایم . و چندین مرتبه مخصوصاً خود این چاکر از نواب حشمت الدوله شنیدم که از بی نظمی و پریشانی اردو شکایت میکردند و هنوز هم معلوم نشده است که نظم اردو در این سفر بعهدۀ که بوده است و چرا نظم نگرفته بود . و هرچه صدمه و ضرر و خسارت که درین راه به اهل اردو وارد آمد بجهت همین بی نظمی و سیاست نکردن مردم بود .

لکن گذشته از عمل سردار و رئیس اردو که کلیتاً حالت آنها معلوم شد ، از برای رؤسای جزو اردو ، مثل سرتیپان پیاده و سواره ممکن بود که هر یک در نوکر ابوابجمعی خود نظمی قرار بگذارند و اهتمام نمایند که خلاف قاعده از احدی ناشی نشود ، بجهت اینکه تسلط و استیلای ایشان در ریاست بر ابوابجمعی خودشان بالنسبه بیش از تسلط سردار و رئیس بود

برکل اردو ، و در صورت مواظبت و اهتمام برای همه ممکن بود که در کمال قاعده و نظام نوکر ابوابجمعی خود را حرکت بدهند .

فصل سیم

حرکت اردو از کال یاقوتی بطرف مرو روز سه شنبه غره ذیقعه بود . و بعد از حرکت از محل معهود الی ورود بقلعه حشمت آباد که در سه فرسخی شهر مبارکه ناصری و در کنار رودخانه هرات واقع است ، در اردو حکایت و خبری که قابل عرض کردن باشد اتفاق نیفتاد .

روز نهم شهر ذیقعه الحرام اردو از یورت مشهور به شورجه حرکت کرده وارد حشمت آباد شد ، و در این منازل عرض راه از کال یاقوتی الی حشمت آباد ، حرکت اردو از کنار رودخانه مشهور و معروف به کشف رود بود ، که آب آن بالذات اندکی طعماً شور بود ، لکن بتفاوت زمین های سمر که گاهی زمین شوره زار اتفاق می افتاد شوری آب بیشتر میشد . و کلیه اهل اردو از همان آب گذران میکردند . و کنار این رودخانه اغلب جاها جنگل زیاد که مشتمل بر درختهای گز است بسیار است ، و نی بسیار در کنار این رودخانه تا حشمت آباد بجهت مدار سال پیدا میشود ، و در بعضی جاها علف صحرائی و جنگلی هم دیده میشد ، اما اغلب مدارمالهای اردو از اسب و شتر بهمین نی ها بود . بعد از ورود به آق در بند یکروز اردو در آنجا توقف کرد و دو چشمه آب شیرین بسیار خوب که در کمال عذوبت و لطافت و خوشگواری بود در آن حوالی دیده شد ، که در آن دو شب و یکروز جمیع اهل اردو آب خوراکی خود را از آن چشمه ها می آوردند . و

مسافت این چشمه ها تا اصل قراول خانه آق دریند که محل توقف اردو بود تخمیناً نیم فرسخ میشد، و علف زیاد و میوه های جنگلی بسیار از قبیل پسته و انگور و انجیر در آن حوالی دیده شد، و از همه قسم وحوش و جانورهای حلال گوشت از قبیل کبک و قراول و انواع وحوش کوهی مثل گوزن و آهو و سایر چیزها در آن جنگل یافت میشد. و اغلب جاهای آنجا در عذوبت ماء و لطافت هوا و زیادتی علف و کثرت وحوش شبیه است به جنگلهای خوب دارالمرز گیلان و مازندران.

و روز حرکت اردو، از آنجا به شوره عرضاً چهار فرسخ مسافت در میان و کنار جنگل و آب شیرین طی کرده شد. و همه اهل اردو مشغول شکاراندازی بودند. و هر کس بفرخور حالت خود در آن روز شکار کرد. و عصر آن روز اردو بمنزل شوره وارد شد. و یکشب در آنجا توقف افتاد. فردای آن روز بعد از طی هفت فرسخ در میان زمین ریگزار بی آب معروف به قم، باصطلاح ترکمانها، بمنزل حشمت آباد وارد شدیم. و نواب والا حشمت الدوله و جناب قوام الدوله و اغلب رؤسا و سرکردگان بجهت تماشا، بمیان قلعه حشمت آباد رفتند. و آن قلعه ایست که سال گذشته که قشون دولتی مشغول ساختن قلعه مبارکه ناصری بودند، عالیجاه خدا داد خان سرتیب فوج سراغه حسب الامر نواب معزی الیه با عالیجاه میرزا مهدی سرهنگ مهندس بساختن آن مأمور شده بودند، و اشهد بالله قلعه در کنار رودخانه درجای بسیار خوب در کمال استحکام و متانت از هر جهت ساخته شده، و یکصد نفر سرباز از افواج عرب و عجم و یک عراده توپ بجهت محافظت و نگاهداری قلعه و قراولی اطراف قلعه که محل عبور ترکمان است در آنجا

گذاشته بودند. اردوی بزرگ آنشب در پهلو قلعه در کنار رودخانه هرات که آب آن از کثرت و عذوبت از توصیف مستغنی است متوقف شد. فردای آن روز هم در آن محل توقف بود. عصر آن روز مقرب الخاقان محمد ولیخان سردار از قلعه مبارکه ناصری بجهت شرفیابی خدمت نواب حشمت الدوله و جناب قوام الدوله وارد اردو شد. و چون خیابان تازه در سرخس کاشته بودند و آن روزها عمل آمده بود، مقرب الخاقان سردار از آن خیابان و بعضی سبزی آلات تازه که نمونه آبادی زیاد قلعه مبارکه ناصری بود همراه خود آورده بود، برای نواب والا حشمت الدوله و جناب قوام الدوله و اغلب رؤسا و سرکردگان قشون از خیابان و سبزی تازه قلعه مبارکه ناصری برسم یاد بود فرستاد. و فردای آن روز اردو از حشمت آباد حرکت کرده تا کنار بند غریقه دوفرسخ طی مسافت بعمل آمد، و بعد از رسیدن به سر بند معلوم شد که نواب جهانسوز میرزا با افواج خود و مرحوم محمد حسنخان سرتیب با افواج فراهان و مقرب الخاقان حسینعلی خان سرتیب با افواج اردبیل و مشکین که تا کنون هم بهمان منصب باقی و برقرار است، و سایر سرکردگان سواره مثل فتحعلی خان شاهسون بغدادی و رضاقلیخان قورت بیگلر با سواره جمعی خود در سر بند اردو زده مشغول بستن بند هستند. اما چون بطوریکه سابقاً ذکر شد حرکت افواج مزبور از مشهد بطرف سرخس تا حرکت اردوی بزرگ زیاده از هفت - هشت روز طول نکشیده بود، مأمورین سابق چندان کاری در ساختن بند از پیش نبوده بودند. و بعد از آنکه اردوی بزرگ به سر بند وارد شد، بجهت اتمام بند

۱- در اصل عیناً باین صورت است و باد و صورت مرتوبه سابق فرق دارد.

ده روز در آنجا اطراق شد. بعضی روزها نواب حشمت الدوله و اغلب روزها مقرب الخاقان سردار چند فوج سرباز بایبل و کلنگ برداشته بسریند میرفتند، و اغلب سرکردگان هم همراه بودند، و از صبح تا عصر اهتمام و مراقبت زیاد می کردند، تا بعد از هشت روز بندی در کمال متانت و استحکام ساخته شد، و از رودخانه هرات نهری که تخمیناً پنجاه سنگ آب در او بود بطرف شوره کال و کوچۀ قم روانه شد. و چون مقرب الخاقان شهاب الملک از شهید مقدس بجهت دیدن سان قشون مأمور مرو و بعضی کارهای لازمه دیگر حسب الامر ب همراه اردو بود، در آن روزها که اردو در سریند متوقف بود بنای دیدن سان قشون شد.

و روز پانزدهم شهر ذیقعد، قراولی اطراف اردو بعهده بعضی از سواره خراسانی مقرر شد، و سایر افواج و سواره از آذربایجانی و عراقی و خراسانی همه را دربیدان حاضر کردند. نواب والا حشمت الدوله و جناب قوام الدوله و اغلب رؤسا و سرکردگان با لباس نظامی حضور داشتند. مقرب الخاقان شهاب الملک و این بنده مشغول شماره کردن افواج قاهره شدیم، و مقرب الخاقان محمد ولیخان و حاجی میرزا محمد رضای مستوفی خراسانی مشغول شماره کردن سواره آذربایجانی و عراقی و خراسانی بودند. و از یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته تا سه ساعت بغروب مانده دیدن سان بطول انجامید. و بیست و یک هزار و کسری قشون مأمورین مرو از پیاده و سواره بمعرض سان درآمد. و تفصیل آن از قرار بیست که همان اوقات مقرب الخاقان شهاب الملک در ذیل دو طغری^۱ طومار انقاد دربار معدلت سدار داشته است بدون کم و زیاد.

۱- در اصل: طغرا.

فصل چهارم

بعد از اتمام بند و دیدن سان قشون، روز بیست و دویم شهر ذیقعد الحرام اردو از سریند بطرف مرو حرکت کرد، و عالیچاه عباس خان سرتیپ فوج ترشیزی^۱ با فوج خود مأمور بتوقف سریند شد. که اگر احیاناً بند از زیادتی آب رخنه و ثلمه [ای] پیدا کنند و بخواهد خراب شود از فوج مزبور کمال مراقبت و محافظت و اهتمام در این باب بعمل آید و نیز مقرر شد مادامی که خبر گذشتن اردوی بزرگ از کوچۀ قم بطرف مرو نرسد، فوج مزبور از سریند حرکت ننمایند. و بعد از حرکت اردو از آن منزل چون آب بند مزبور تازه بطرف شوره کال بسته شده بود، و زیاد از چهار فرسخ مسابین اردو و منتها الیه آب مسافت نبود، حرکت و سکون اردو مقرر ب حرکت آب بود. هر قدر که آب طی مسافت میکرد اردو هم همراهی میکرد. و بعد از آنکه اردو چهار فرسخ از شهر سرخس گذشت و بمنزل صیاد قلعه رسید. کم کم حرکت آب بطول بهمرسانید. بجهت اینکه ابتدای زمین شور و قم بود، و سالها بود که آب بانجاها جاری نشده بود، از این جهت زیاد بزمین فروبیرفت تا بجائی رسید که حرکت آب در بیست و چهار ساعت شبانه روز زیاد از یک فرسخ و نیم الی دو فرسخ نبود. و رفته رفته آب بجهت مجاورت زمین شور تغییر کلی بهمرسانید، و زیاد از حد شور و تلخ شد. و هوای کمال حرارت در آنروزها داشت. و از این جهت مردم لابلأ از آن آب تلخ و شور میخوردند و اغلب بناخوشی اسهال گرفتار شده بودند. و در این روزها مقرب الخاقان محمد ولی خان سردار به همراه اردو بود و کمال

۱- در اصل: فقط حروف «ش» و «ی» نقطه دارد. به حدس نوشته شد.

مراقبت و سواظت در رسانیدن آب به شورکال داشت .

و اغلب روزها یک فوج، دوفوج زیادتر یا کمتر بقدر ضرورت به همراه خود برداشته در جلو اردو حرکت میکرد که هر کجا آب از حرکت بایستد یا دیر حرکت کند با بیل و کلنگ نهر و سمر آب را پاک و صاف میکردند که در آنجاها زود حرکت نماید . و بهمین منوال هفده روز اردو در کمال آرامی حرکت میکرد و منتظر گذشتن آب بود . و مدار مال بغیر ازنی خشک و چوب گز اصلاً یافت نمیشد و بیشتر مایه فلاکت و بی پائی مال اهل اردو، توقف زیاد در آن صحراها بود . و در این اوقات چون قاطبه اهل اردو از رسیدن آب به شوره کال و کوچه قم با تفصیلات مذکور یأس حاصل کردند، و بیم هلاکت و تلف شدن قشون در کوچه قم داشتند، در میان رؤسا و سرکردگان اختلاف آراء بهم رسید . جمعی مثل نواب والا و مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیپ و یوسف خان سرتیپ هزاره و مرحوم محمد حسنخان، متفقاً اعتقادشان این بود به همینطور که تا بحال اردو از این راه آمد و بیشتر مسافت که در نظر بود طی کرده است، باید باز هم از همین راه هر طور ممکن شود اردو را حرکت داد، و از خداوند التفات خواست و روانه مقصد شد . و مقرب الخاقان شهاب الملک و محمدولی خان سردار و مقرب الخاقان معاون لشکر تقویت بر قول این جمع میکردند . و جمع دیگر، مثل جناب قوام الدوله و مرحوم نصرت الملک و سایر سرکردگان و سرتیپان، اعتقادشان این بود، که اگر آب بکوچه قم نرسد و قشون از آنجا بی آب هیچجه فرسخ بگذرد، با کمال حرارت هوا، قطعاً در کوچه قم دوئلث از این قشون تلف میشود و بمقصد نمیرسد . و اغلب سرکردگان خراسانی

تقویت قول جمع ثانی را میکردند و اعتقادشان این بود که اردو تا هرجا که رسیده مراجعت به حشمت آباد نماید، و از راه پل خاتون که به هرات و گلران می رود و همه جای آن راه مشتمل بر آب و علف زیاد است حرکت نماید، و روانه مقصد بشود . و همه روزه مجلس شوری در این باب فراهم می آمد، و میان سرکردگان همه روزه از این جهت گفتگو و مناظره بود . و این اول اختلافی بود که در میان اردو واقع شد . بالاخره جمع اول اثبات قول خود کردند، و صریحاً متعهد شده و گفتند التزام میدهیم که قشون را از راه کوچه قم حرکت بدهیم، و اگر نقصی وارد آمد از جانب دیوان اعلی مورد مؤاخذه و سیاست شویم . و بعد از این تفصیلات اردو بطرف کوچه قم روانه شد .

و دوفرسخ به شوره کال مانده ، مقرب الخاقان محمد ولیخان سردار و شهاب الملک و جمعی از مستوفیان خراسانی و مردم متفرقه که بجهت اتمام کار ولایتی و عمل خود تا آنجا همراه بودند بطرف سرخس مراجعت کردند، که از آنجا روانه مشهد شوند . و بهمراهی حضرات مشاوران بهم از اهل اردوی ، هر کس از نوکر تاین بهره حیل و تزویر که توانست بطرف مشهد مراجعت نماید برگشت . تخمیناً قریب هزار نفر بلکه بیشتر آنچه این چاکر مطلع شدم، بطور فرار در خفیه بدون استحضار مقرب الخاقان شهاب الملک از حالت ایشان، بطرف مشهد مقدس مراجعت کردند . و بیشتر این مردم سوار بودند و کمتر سرباز . و از طرف ترکمانیه تکه الی یومنا هذا که دویم شهر ذیحجه بود اصلاً آسیبی باهل اردو نرسیده بود و تاخت و تاز و دزدی اتفاق نیفتاده بود .

فردای آنروز که مال اردو به علف چر بیرون رفته بود، سوارالامان بر سر ایشان علی الغفله تاخت آورد، و بیست و پنج شش نفر شتر و چند نفر آدم از اهل اردو اسیر برد. و بعد از این همه روزه سوارالامان در اطراف اردو بود، و هنگام فرصت از تاخت و تاز و هرزگی کوتاهی نمی کرد. بعد از مراجعت حضرات از اردو که دویم شهر ذیحجه بود، پنج روز دیگر اردو به همراهی آب سه فرسخ مسافت طی میکرد تا بمنزل موسوم به شوجه کل که یک فرسخ تخمیناً از قلعه خراب شوره کال گذشته است. محل توقف اردو شد که منتهی الیه حرکت آب بود و از آنجا گذشته بود.

دو روزی هم که اردو در همان یورت توقف کرده بود باز آب زیاد از یک میدان در آن دو روز نرفته بود. و کمیت آن آب در اینجا زیاده دو سنگ آسیا نبود. اگرچه آبی که در بند بسته شده بود بطرف شور کال تخمیناً پنجاه سنگ آسیا گردان میشد. لکن در این مدت بجهت سستی و خشکی زمین ها و بیابانهای ریگزار بزمین فرورفت تا بدو سنگ آسیا رسید، و در کمال آهستگی و آرامی بطوریکه مذکور شد حرکت می کرد. و با وجود این صورت جمیع اهل اردو از رئیس و سرؤس از حرکت آب زیاد از این یأس حاصل کردند، و رأیها بر این قرار گرفت که از همین جا اهل اردو بقدریکه بتوانند آب بردارند. و این هیجده فرسخ مسافت را بهر قسم که باشد طی نمایند و بمقصد برسند.

فصل پنجم

روز نهم شهر ذیحجه الحرام پنج ساعت بغروب مانده شیپور کوچ

زده شد. و همه اهل اردو بقدریکه توانستند مشکها و ظرفهای خود را پر آب کردند، و اسبها و شتران را سیراب کردند، و سه ساعت بروز مانده اردو حرکت کرد. و چون بنای حرکت اردو برای نبودن آب و حرارت هوا و بعد مسافت در شب بود، و در باطن خیال رؤسای قشون این بود که آن شب تا صبح بقدریکه ممکن شود طی آن مسافت بعینه را کرده باشند، که از نبودن آب و حرارت هوا صدمه [ای] بر قشون و اهل اردو وارد نیاید. نواب حشمت الدوله و قوام الدوله و سایر سرکردگان قبل از حرکت اردو سوار شده در نیم فرسخی ایستادند. و قرار پیش قراول و چند اهل و بند اهل و نظم و محافظت اطراف اردو را گذاشتند. و کمال تأکید و اهتمام بهر یک از رؤسا و سرکردگان بعمل آورده. که هر کس طرف خود را مضبوط نماید و بهیچوجه غفلت نکند. و خود به همراهی پیش قراول روانه شدند. و تا اینقرارها گذاشته شد و اهتمامات بعمل آمد زیاد از یک ساعت به روز نمانده بود. آنوقت اول حرکت اردو بود.

و چون هوای آن زمین بجهت مجاورت بانمک زار و حرارت آن در کمال شدت گرم بود، و گذشته از این از کثرت سوراخ های مار و مور و موش آن زمین مثل غربال مشبک شده بود، بطوریکه اگر دست و پای اسب و شتر بسوراخی میرفت، ممکن نبود که سلامت بیرون بیاید و عیب نکند. و درخت های طاق و گز در کمال بلندی و ضخامت داشت. و بجهت زیادتی درخت گز و طاق هوا بطوری حبس شده بود که نفس در سینه های مردم تنگ میشد. و همین که آفتاب غروب کرد و یک دو ساعت از شب گذشت

رشته نظم اردو از هم گسیخته شد ، و مردم در این صحرا و بیابان متفرق بودند ، و بهیچوجه پیش قراول و چنداول معلوم نبود که کیست و در کجا است ، و هر کس بقدر قوه خود در طی مسافت تعجیل میکرد . و البته در آنشب زیاده از هزار مال سواری و بارکش اهل اردواز قبیل شتروالاغ از حرکت ماند که صاحبان آنها چشم پوشیده گذاشته رفته بودند . و بهمین قاعده آنشب تا صبح اردو حرکت کرد . و از طلوع آفتاب هم تا دو ساعت بظهر مانده بهمانطور طی مسافت میکردند . بعد از آنکه حرارت هوا زیاد شد بجهت اینکه مال مردم زیاد عقب مانده و تلف شده بود ، و قورخانه هنوز نرسیده بود و عراده توپ هیچجه پوند دو فرسخ بمنزل مانده شکسته بود ، مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیپ توپخانه ویوسف خان سرتیپ افشار و چند نفر دیگر از صاحبمنصبان و سرکردگان بجهت سرت عراده توپ عقب مانده بودند . نواب حشمت الدوله و قوام الدوله و سایر سرکردگان صلاح اینطور دانستند که اردو بهمان جا که رسیده توقف کند . و آن روز تا غروب آفتاب در آنجا بماند و باز شب بنای حرکت بگذارد و آن تتمه مسافت بی آب را طی نماید . بنابراین در همان وسط کوچه قم اردو زده شد . و مردم آرام گرفتند و چون حرارت هوا زیاد شد ، و آب ها که مردم همراه داشتند بجهت کثرت حرارت هوا همه را خورده و تمام کرده بودند ، و آب هائی که باقی مانده بود هم بجهت اینکه اغلب مردم مشک و راویه نداشتند پوست گوسفند و بز را که تازه در منزل روز قبل کشته بودند ، گرفته و آب در آنها ریخته بودند ، یکجا بيمصرف و مستعفن شده بود . انسان که نمیخورد سهل است اسب و شتر و الاغ هم از بو و طعم آن نفرت داشتند

و نمیخوردند . و اگر از بزرگان و رؤسای اردو کسی یک راویه یا یک مشک یا یک تنگ آب داشت بجهت حفظ جان خود پنهان کرده بود ، و بغیر از خود با حدی نمیداد . عطش زیاد براهل اردو غالب شد . و اضطراب مردم بسرحد کمال رسید . و همه وقیل و قال در میان مردم افتاد که آیا عاقبت کار در این صحرا چه خواهد شد .

از تفضلات خداوندی آنکه افواج سمنان و داسغان که پیش قراول بودند ، و صبح زود پیشتر از همه اهل اردو بمنزل رسیده بودند ، باهتمامات مقرب الخاقان مصطفی خان سرتیپ اول و بملاحظه حفظ جان خود مشغول کردن چاه شده بودند . و آنروز از صبح تا عصر قریب دو بیست چاه در اردوی افواج سمنان و داسغان کنده شد ، بعضی از آن چاه ها تا غروب آفتاب باب رسیده بود ، و پاره ای تا نصف شب و آنها هم شیرین و خوشگوار نبود . اغلب شور و تلخ و بیمزه بود . لکن چون اغلب چاه ها تا دوازده و پانزده ذرع کنده شده بود بعد باب رسیده بود ، باین واسطه در کمال خنکی و سردی بود . و همیقدر بود که آن بیرون آمدن آب در آن زمین که سالهای دراز و قرنهای بیشمار احدی از اهل آن خاک و آن سرزمین گمان بیرون آمدن آب نمی برد ، مایه آسایش مردم شد . و از آن اضطراب و پریشانی و واغمه که بجهت نبودن آب داشتند بیرون آمدند . و مختصر این است که آنروز تا فردا عصر تخمیناً هزار و پانصد چاه در محوطه اردو کنده شده بود ، و از همه آنها آب بیرون آمده بود . بعد از آنکه معلوم شد که آب از آنجا بیرون می آید و رفع پریشانی مردم از اینجهت میشود ، حرکت دادن اردو از آن روز موقوف کردند . و دوشب در همانجا حکم

بتوقف اردو شد که سردم از کسالت و خستگی و صدمه راه آن شب بیرون بیایند و مالها را سیراب کنند و بجهت آن چند فرسخ مسافت دیگر که آب یافت نمیشود آب بردارند. و عصر روز دوازدهم شهر ذیحجه سه ساعت بغروب مانده اردو از آن منزل کوچیده، از جنگل کوچه قم که راهش در کمال سختی و صعوبت و همه جا سوراخ و ثقبه مار و مور است، و عرض آن جنگل تخمیناً دو فرسخ و نیم میشود، و طول آنرا این چاکر معلوم نکرده که چقدر است، گذشته، وقت مغرب آنروز بصحرای داش رباط رسید. و چون آفتاب غروب کرده بود و راهها همه سوراخ مور زیاد داشت، اردو را در همان پهلوی رباط خرابه داش رباط حکم بتوقف دادند. و لکن چادرهای اردو بهیچوجه برپا نشد. بجهت اینکه وقت طلوع صبح بنای حرکت دادن اردو را داشتند که آن چهار پنج فرسخ بی آب را در هوای معتدل طی کرده باشند.

و خود داش رباط بالفعل کاروانسرائی است خرابه، از آجر پخته ساخته شده در کمال استحکام. و خود تراکه میگویند که از زمانهای سلطان سنجر است. و در پهلوی آن رباط قلعه [ای] بوده است سریع که آنهم از آجر ساخته شده بود؛ و حالا بکلی خراب و منهدم شده است. لکن آثار و اطلال آن برقرار است، که درست معلوم میشود عرض و طول قلعه چقدر بوده است. و اطراف آن محل زراعت زیاد دارد که حالا بایر است. و سابقاً آن سزارع از رودخانه شهدا که از سرو میگردد مشروب میشده است، و حالا آثاری هم از آن نهرها پیدانمیت.

فصل ششم

در آن منزل بی آب که دو روز اردو بجهت کندن چاه توقف کرده بود، اسامقلی سردار نام ساروق که از ریش سفیدان ساروق است، روز پانزدهم شهر ذیحجه الحرام از طرف پنجاه و بیمنه وارد شد، و عرایض زیاد از طایفه ترکمانان ساروق و مهدیقلی خان بیگلربیگی ایل جمشیدی که در بیمنه و ماروچاق سکنی دارند آورده بود. و مضمون عرایض ایشان مبنی بر اظهار اطاعت و انقیاد و ایلیت و خدمتگزاری بدولت ابد مدت بود. و خود اسامقلی سردار شخصاً بسیار عاقل و کامل و پخته و آگاه بود. و متعهد شد که روز سیزدهم دو ساعت بظهر سائده اردو را به یورت قریاب که محل زراعت طایفه تکه است، و مشتمل است بر آب و علف زیاد برساند.

و صبح روز سیزدهم اردو از داش رباط حرکت کرده، به بلندی اسامقلی سردار عازم مقصد شد. و تا آن روز ترکمانیه با اردو بهیچوجه مقابل و روبرو نشده بودند. گاهی که سوارالامان بتاخت می آمد، بطور دزدی و پنهانی از اطراف اردو شتر و آدمی میبرد. لکن آنروز که از داش رباط اردو بطرف یورت قریاب حرکت کرد، و یک دو ساعت از آفتاب بالا آمد، از اطراف و جوانب صحرا، سیاهی سواره ترکمانیه نمودار شد. و رؤسای اردو، قراول و چند اول را مضبوط ساخته، و خود از هر طرف با سوار ترکمانیه مشغول مدافعه شدند. و ترکمانیه هم در کمال خیرگی خود را با طرف و جوانب اردو زده و بقدر امکان کروفری میکردند. و زمین آنجاها بطوری سست بود و سوراخ زیاد داشت که اسبهای توپخانه بکلی از

رفتار مانندند، وعراده‌های توپ تا نصف بلکه بیشتر به ریگ فرورفته بود، و جمیع توپ‌ها را برافواج تقسیم کرده بودند که هر فوج یک توپ و دو توپ بدست و شانه میکشیدند، و اسب‌ها از رفتار بکلی بازمانده بودند. و از اطراف هم که سواره ترکمانیه بنای خیرگی را گذاشته، میخواستند همان روز ورود اردو را بخيال خودشان برهم بزنند.

اماروسای اردو صلاح درتوقف و جنگ نمیدانستند. و ترکمانیه را از دور با گلوله توپ از اطراف اردو دور میکردند. و باین جهات عدیده طی مسافت آن چهار فرسخ راه، از دایره ریاط به قریاب که آب و علف زیاد داشت ده ساعت بل نتجاوز بطول انجامید. و دو ساعت بغروب سائده روز سیزدهم، اردو در یورت قریاب متمکن شد. و آن روز هم حرارت هوا و تشنگی، صدمه زیاد باهل اردو زد، و خیلی از مال بارکش و سواری مردم در آن ریگزار ازها افتاد و تلف شد.

ویورت قریاب محل زراعت طایفه تکه است، و اسمال نیز بقدر مقدور زراعت زیاد کرده بودند، و بعضی از حاصل را تازه درویده بودند، و خرمن نکرده بودند و بعضی را خرمن کرده بودند، و بعضی را از اصل هنوز درو نکرده بودند. و بیشتر زراعت ایشان هم گندم و جوکن (مقصود ذرت است) و کتجد بود. و صیفی زیاد هم از قبیل خربزه و هندوانه و ماش و لوبیا و عدس و سایر حبوبات، الی ماشاءالله کاشته بودند. بطوریکه این جمعیت اردوی دولتی از عهده جمع‌آوری و برداشتن آنها بر نمی‌آمدند. و دو-سه روز اردو در همان یورت توقف کرد. و با آنکه اردوی دولتی به قریاب وارد شد هنوز خانوار ترکمانیه متفرق بودند. و چون وقت درویدن

حاصل بود خانوار ایشان بطور تفرقه، پنج خانه، ده‌خانه در محل زراعت خود آلاچیق زده نشسته بودند. و آن دو-سه روزه که اردو در آن یورت بود، همه روزه سوار ترکمانیه پانصد و هزار نفر و بیشتر و کمتر تاخت به اطراف اردو می‌آوردند، و از طرفین زد و خورد می‌کردند. و اهل اردو در این دو-سه روزه هر کس بقدر قوه و امکان در جمع‌آوری غله اهتمام میکرد، و جمیع اهل اردو تا سرباز و سوار تاین، البته نفری ده من آذوقه برای خود آوردند. و در آن دو-سه روزه بتحقیق پیوست که قلعه سرو را ترکمانیه بکلی خالی کرده‌اند، که بهیچوجه کسی در قلعه نیست.

و شب دویم ورود اردو بآن یورت، رؤسا و سرکردگان حسب الحکم در منزل جناب قوام الدوله حاضر شده به مشورت نشستند، در باب توقف اردو در آن یورت و جمع‌آوری حاصل ترکمانیه و کوچیدن و رفتن بقلعه سرو گفتگوی زیادی کردند. اعتقاد اغلب سرکردگان قشون بلکه اعتقاد عامه اهل اردو از نوکر و متفرقه این بود، که چندی در همان یورت توقف نمایند. و همه روزه یک نفر صاحب منصب بزرگ با چند فوج سرباز و سوار و چند عراده توپ با مال بارگیر اردو برای جمع‌آوری حاصل بیرون بروند، و چهار فرسخ اطراف اردو آنچه زراعت کرده باشند بجهت آذوقه قشون جمع‌آوری نمایند. و قلعه [ای] در همانجا بسازند، و غله را انبار نمایند، و دو سه فوج سرباز با یک نفر صاحب منصب بزرگ و چند عراده توپ بجهت حفظ آن قلعه و نگاهداری آذوقه در آنجا بگذارند. بعد از این تفصیلات اردو را حرکت داده بقلعه سرو بروند، و اشخاصی که رأیهاشان درتوقف اردو در آن یورت متفق بود: مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیب و یوسف خان سرتیب و

قاسم خان سرتیپ و معاون لشکر و آجودانباشی و بعضی دیگر از سرکردگان جزو قشون بودند.

ورای نواب والا حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله حرکت اردو از آن یورت و بردن به مرو بود. بالاخره بعد از آنکه سیانه رؤسا و سرکردگان در این باب قیل و قال زیاد شد. آخر سخن منجر باینجا شد که نواب حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله جواب سرکردگان را اینطور گفتند، که شما از جانب دولت محکوم به حکم ماهستید، و آنچه ما بکنیم عین صلاح دولت است، و شما را نمیرسد که چون و چرا در احکام دولتی بنمائید. تکلیف شما اطاعت است، و بعد از این فقره، حکم به کوچیدن اردو از آن یورت صادر شد.

و در هفدهم شهر ذیحجه به طرف قلعه مرو حرکت کردند، و اغلب آذوقه که مردم در یورت قرایب جمع‌آوری کرده بودند و نتوانستند حمل نمایند در همان محل اردو ماند. و توقف اردو در آن چند روز در یورت قرایب حاصلش این بود، که تخمیناً ده، دوازده هزار خروار غله ترکمانان تفریطشده، و چیزی به ایشان عاید نشد، اما نه اینکه همه آن غله به مصرف اهل اردو رسیده باشد. علی‌التخمین نصف این مقدار را قشون دولتی آورده و به قلعه مرو حمل کردند، و تتمه در زیر دست و پا و حرکت اردو پامال شد، که نه به کار اهل اردو آمد و نه به مصرف ترکمانان رسید. و از یورت قرایب تا قلعه مرو چهار فرسخ مسافت دارد، و بنای رؤسا این بود که یکشب در بین راه توقف نمایند و فردای آن روز، که روز هیجدهم و عید غدیر باشد به قلعه مرو وارد شوند، و در این خصوص چون شیئت خداوندی

برخلاف این قرار گرفته بود، در بین راه بدائی حاصل شد و تفصیل آن این است، که روز هفدهم که اول طلوع آفتاب اردو از یورت مزبور حرکت کرد، نواب والا حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله با افواج اردبیل و مشکین و شانزدهم شقاقی، و قرائی و سواره هزاره پیش‌قراول بودند، و بقدر یک میدان که اردو حرکت کرده بود، مقدمه اردو مقابل شد با یک اوبه ترکمانیه، که تخمیناً سه-چهار هزار خانوار جمعیت داشتند. و بعد از مقابل شدن پیش‌قراول با آن اوبه، نواب حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله میل کردند که چون اول ورود اردو بجولگای مرو است و ترکمانان هم هنوز درست جمع‌آوری نکرده‌اند، اظهار شوکتی و جلادتی از خود و قشون دولتی کرده باشند، و چشم زخمی به ترکمانیه زده باشند. و از آنطرف ترکمانان خیال کردند که اردو بجهت تاخت اوبه آنها از قرایب حرکت کرده، قریب هزار سوار و پانصد پیاده از اوبه و سنگر بیرون آورده، در میان جوگن‌زار که محل تردد اردو بود بنخو گذاشتند. و بقدر صد نفر از سوارشان هم در جلو اردو بنای اظهار جلادتی و انداختن تیر و تفنگ را کرده، جناب قوام‌الدوله اولاً سوار هزاره را مأسور کردند که ترکمانیه را جلوگیر بکنند، و ایشان را از جلو اردو دور نمایند. سواره هزاره هم اولاً بطور اجماع زور آور بطرف ترکمانیه شدند، و ترکمانیه آهسته آهسته خود را به طرف بنخوگاه کشیدند، و بعد از رسیدن سواره هزاره به محل بنخو سواره و پیاده ترکمانیه از میان جوگن‌زار بنای انداختن تفنگ را گذاشته و چون نواب حشمت‌الدوله دیدند که ترکمانیه زور آور شدند، بسربازان فوج اردبیل و مشکین که بیشتر از همه پیش‌قراول بودند حکم

۱- بن‌خو بر وزن اردو اعراب شده، و شاید مراد بن‌خو باشد.

یورش به جوکن زار دادند که ترکمانیه را از میان جوکن زار برانند و عقب بنشانند .

وفوج سزبور هم در کمال جلادت و رشادت بطرف ترکمانیه یورش برده با تفنگ و سرنیزه بنای دعوا را گذاشته و خوب از عهده برآمده ، ترکمانیه را از بنخوگاه عقب نشانیدند . وفوج ۶۱ شقائی و قرائی از عقب فوج اردبیل رسیده ، به ترکمانیه حمله آورده و از دوعراده توپ پیش قراول هم علی‌الاتصال بطرف ترکمانیه شلیک ساچمه و گلوله میشد . و ترکمانیه از این جهات مستأصل شده ، خود را بطرف اوبه کشیدند که متصل برود شهد بود ، و سه سنگر هم در جلوی اوبه در کمال استحکام ساخته بودند . اولاً فوج اردبیل زور آورده آنها را از سنگر اول عقب نشانیده و داخل سنگر دویم شده ، آن سنگر را نیز از ایشان گرفتند و داخل اوبه شدند ، و در کمال جلادت مشغول جنگ شده اند و کار بجائی رسیده بود که زن‌های ترکمانیه ، خاک می‌پاشیدند به چشم‌های سربازان فوج اردبیل ، و باچوب آلاچیقی سربازان از اوبه میراندند و دور می‌کردند ، و در این حالت بازترکمانیه جمعیت خود را فراهم آورده به سربازان زور آور شدند . و چون مسافت جنگ‌گاه تا اردو بقدر یک سیدان آب بیشتر بود و مدت دعوا هم شش - هفت ساعت طول کشیده بود ، حکم صادر شد که اردو هرکجا رسیده همانجا توقف نماید و بیشتر نرود که مردم آرام بگیرند ، وفوج و توپ بجهت کمک فوج اردبیل و آن دوفوج پیش قراول بفرستند .

و بعد از آنکه خبر وارد شدن فوج اردبیل به سنگر ترکمانیه به اهل اردو رسید ، مردم متفرقه اردو چنان دانستند که سرباز اوبه را گرفته ،

مشغول غارت و تاراج اسوا و عیال ترکمانیه شده اند . مردم متفرقه هم بخیال اینکه آنها هم خود را به اوبه برسانند و از اسباب غارت چیزی پیدانمایند ، هر کس خودسر بدون سرکرده و رئیس اسب خود را سوار شده ، تاخت اوبه را منظور کرده ، داخل سرباز شد ، و همین که این مردم متفرقه و سوار رجاله داخل سرباز شدند ، چون جمعیت ایشان زیاد از سرباز بود دست و پای سرباز را گرفته ، نگذاشتند سرباز مشغول دعوا باشد ، بلکه اغلب سرباز را پامال کرده می‌گذشتند که به اوبه برسند . ترکمانیه بعد از مشاهده این حالت برسر مردم متفرقه رجاله زور آور شده ، چند تیر تفنگ و شمشال در میان آنها خالی کردند و چند نفر را هم با شمشیر کشتند و مردم متفرقه را از پیش برداشته بطرف اردو روانیدند ، و از طرف اردو هم بهیچوجه من‌الوجوه از برای سربازانیکه مشغول جنگ بودند کمکی نرسید ، آنها هم چنان دانستند که شاید ترکمانیه وقت انداختن اردو برسر اردو ریخته آنها را مشغول کرده اند . لابد آ دست از جنگ برداشته بطرف اردو مراجعت کردند . و در مراجعت از جنگ ترکمانیه بنای خیرگی گذاشته اسام و یردی سلطان نام ، سلطان فوج اردبیل را با چند نفر سرباز بضرر شمشیر بقتل آوردند و چند نفر هم از آن دوفوج کشتند و از سواره و مردم متفرقه هم بقدریکه میتوانستند اسیر کردند و کشتند و دو ساعت بغروب مانده جنگ موقوف شد .

و اردو همانجا توقف کرد و آن روز زیاد از نیم فرسخ راه از آن چهار فرسخ مسافت قلعه را باین جهت طی نکردند ، و از قراریکه بعد از دوعوا محقق

شد آن روز قریب دوست نفر از اهل اردو اسیر و مقتول طایفه ترکمانیه شده بودند، و از آن طایفه زیاده از چهل-پنجاه نفر تلف نشده بود. فردای آن روز که روز عید غدیر بود بجهت رفع کسالت و خستگی، اردو در همان جا توقف کرد، و ترکمانیه از این معنی زیاد وحشت کرده بودند و توقف اردو را روز بعد در آنجا حمل بر این معنی کرده بودند که حکماً اعتقاد رؤسای قشون این است که امروز به هیئت اجتماع قشون را بر سر آن اوبه ببرند و آن اوبه را متفرق نمایند.

و چون روز گذشته افواج ماسورین جنگ هنوز از ترکمانیه صدمه [ای] نخورده بودند، با وجود اینکه جمعیت ترکمانیه دو مقابل بلکه سه مقابل جمعیت سرباز و سواره پیش قراول اردو بود، بهیچوجه از ایشان هراسی بخاطر راه نداده بطور جلادت و بهادری دعوا کرده بودند. ترکمانیه قطع کرده بودند که اگر روز بعد هم قشون به هیئت اجتماع به جنگ برود و مثل روز گذشته جنگ نماید و جلادت کند ایشان را شکست فاحش خواهند داد و عیالشان را اسیر خواهند کرد، و بر خود حتم کرده بودند که اگر روز بعد از آن جنگ باز بنای جنگ بشود اگر بتوانند و ممکن بشود ایل و اولوس خود را جمع آوری کرده بطرف چهارجو و بخارا فرار نمایند، و اگر ممکن نشود به تمکین رعیتی و خدمتگزاری دولت ابد مدت راضی شوند و تن در دهند، و اعتقاد جمیع سرکردگان خراسانی از قبیل یوسف خان هزاره و عطاءالله خان تیموری و سایر سرکردگان جزو و مردم خراسان همین بود که روز بعد از آن جنگ اردو در همان جا توقف نماید و اقدام به جنگ نموده به هیئت اجتماعی آن اوبه را که سه-چهار هزار خانواریش نبود از پیش

بردارند. این فقره بطوریکه عرض شد مایه وحشت ترکمانیه میشود آنوقت یافرا میکنند یا ایل میشوند. گذشته از این ها خود این چاکر از ترکمانانیکه روزها در علف چر و غیر ذلک گرفتار قشون دولتی میشدند، مکرر شنیدم که میگفتند که اگر اردو فردای همان روز اقدام بجنگ کرده بود کار ماها یکسره و تمام شده بود.

و مع ذلک التفصیل رؤسای قشون صلاح در توقف اردو در آن یورت ندانستند و آن اوبه را بحالت خود گذاشته، روز نوزدهم از آنجا بطرف قلعه مرو حرکت کردند. روز بیستم شهر ذیحجه الحرام یک فرسخ مسافت طی کرده شب را در یورت مشهور به سمندوک توقف کرده، روز بیست و یکم از آنجا حرکت کرده بیرون قلعه مرو که کنار رودخانه ایست که از رود شهد جدا می شود و بقلعه مرو می آید محل توقف اردوی دولتی شد، و پنج روز در همان بیرون قلعه توقف شد. لکن همان روز بیست و یکم که ظاهر قلعه مرو مضراب اردوی دولتی شد. از هر فوجی پنجاه نفر بجهت محافظت و نگاهداری قلعه مرو ماسور شدند و مشغول ساختن قلعه بودند.

و در این چند روز ترکمانیه شب و روز پنهان و آشکار خود را به اردو می زدند، و حتی المقدور در بردن اسیر کوشش میکردند و بطورهای مختلف شبها از کنار اردو سرباز را می دزدیدند و میبردند. مثلاً شب ها که سرباز میرفت از رودخانه آب بردارد یک نفر یا دو نفر ترکمان از آنطرف آب که نی زار بود و خود را پنهان کرده بودند، بدون ساتر عورت و لباس، لوط و برهنه با یک تیغ شمشیر خود را بمیان آب می انداخت و آهسته از آب میگذشت. و قتی که سرباز مشغول آب کردن ظرف یا کار دیگر بود دست

او را گرفته بمیان آب میکشید و تا سرباز سیرفت فریاد کند و رفقای او خبر میشدند و از اردو کمک می آمد ترکمان بهر جا که منظورش بود رسیده بود، و کسی او را ندیده مراجعت میکردند و در آن شبها همه شب تا صبح در اطراف اردو همین هنگامه و گیرودار بود، و چون افواج سمنان و دامغان و عرب و عجم در کنار آب چادر زده بود، اغلب از آنها گرفتار میشدند. و از فوج سراغه در آن شبها اظهار جلادتی شد. چند نفر سرباز روز در کنار آب که کسی ایشان را نمیدید بسخو کردند و شب وقت آمدن ترکمانها دو سه نفر از ایشان را مقتول و اسیر نمودند.

فصل هفتم

بعد از وقوع این تفصیلات در بیرون قلعه مرو، رؤسای اردو صلاح اینطور دانستند که اردو را از آنجا حرکت داده بخود قلعه ببرند. چون قلعه برج و باره داشت و اطراف آن محفوظ بود و در دروازه ها و محل تردد با وجود مضبوط بودن قراول، ترکمانیه نمیتوانستند دست اندازی نمایند. روز بیست و ششم شهر ذیحجه اردو بقلعه مرو داخل شد، و از برای هر فوج و دسته سمتی و طرفی در قلعه معین شد، و هر کس در جای خود قرار گرفت، و در این چند روز بواسطه نبودن گوسفند در اردو، و گوشت شتر خوردن، سرباز و نوکر متفرقه بسیاری بناخوشی اسهال و زهیر گرفتار شده بودند. روز دویم شهر محرم الحرام یکصد و پنجاه نفر سوار و پنجاه نفر پیاده از ترکمانان ساروق از اطراف پنجاه آمده وارد قلعه مرو شدند، و بر حسب عرایض خودشان که سابقاً در کوچته قم مصحوب اسامقلمی سردار ترکمان ساروق

۱- اینجا کلمه بسخو شبیه تر نوشته شده.

فرستاده بودند متقبل خدمت گزاری و فوکری و رعیتی دولت ابد مدت شدند.

نواب حشمت الدوله و قوام الدوله هم برای ایشان بخارجی معین کردند که ماه بمه مطابق برات از مقرب الخاقان معاون لشکر دریافت میکردند. به سواره ایشان روزی نفری هزار دینار و به پیاده نفری پانصد دینار و برایش سفیدان و تفاوت بگیرشان نفری دو هزار دینار داده میشد. و در این ایام که عشر اول شهر محرم و ایام تعزیه داری بود، جمیع اهل اردو از بزرگ و کوچک هر کس بقراخور حالت خود مشغول تعزیه داری جناب خاسس آل عبا علیه السلام و دعا گوئی دولت ابد مدت بودند. نواب جهانسوز میرزا و مقرب الخاقان مصطفی خان سرتیب اول، و مقرب الخاقان شجاع الملک در منازل خود اسباب شبیه فراهم آورده بودند. روزها شبیه بیرون می آوردند و سایر سرکردگان هم در منازل خود روضه خوانی میکردند، و هر روز بجهت علف چر یک نفر صاحب منصب و چند فوج مشخص میشد، با چند نفر از ترکمانان ساروق و چند عراده توپ که مال متفرقه اردو را جمع آوری کرده، با مال اصطبل توپخانه برده، علف و نی و خار شتر حمل کرده بیاورند، و اغلب روزها خود نواب والا حشمت الدوله بجهت جمع آوری مال اردو و حفظ علف چر بیرون میرفتند، و همه روزه در این مدت از طرف ترکمانیه تاخت و تاز بود و بقدر مقدور اهل اردو اسیر میکردند، و بیشتر جهت این فقره این بود که مردم متفرقه علف چر در ذهاب و ایاب بطور نظم و قاعده حرکت نمیکردند، و بطور تفرقه و پیریشان بجهت آوردن علف میرفتند. بعضی روزها که صاحب منصبان بزرگ مأمور خدمت

علفچر بودند بسیار دیر از قلعه حرکت میکردند و بیرون میرفتند ، و بدیهی است مادامیکه صاحبمنصب حرکت نکند فوج و توپ و سواره ابوابجمعی او حرکت نمیکند، و مردم متفرقه اردوهم بجهت حفظ مال خود وزودآوردن علف ، صبح بسیار زود از قلعه بیرون میرفتند و بیرون قلعه کسی نبود که ایشان را بنظم وقاعده حرکت بدهد و اطراف ایشان را محافظت نماید . از اینجهت ها ترکمانان حتی المقدور همه روزه دست اندازی نمیکردند و اسیر می بردند .

و بسیار روزها دیده شد که مردم و مال علفچر که بجهت آوردن علف بیرون رفته بودند سراجعت میکردند؛ و در سراجعت ایشان آن صاحبمنصب که موافق حکم نظامی مأمور محافظت مردم بود سوار شده بود بیرون میرفت . بعد از بیرون رفتن از قلعه میدید که مردم در کار سراجعت هستند او نیز سراجعت میکرد ، و در اینصورت تکلیف رؤسای اردو این بود که سؤاخذ از مأمورین بکنند و بمقام سیاست و بازخواست برآیند، و بهیچوجه اقدامی از ایشان در این باب نمیشد و بیشتر باعث این فقره خلاف و نفاق میان رؤسا و سرکردگان بود . بعد از آنکه یکنفر از ایشان بخدمتی مأمور میشد، میگفت من چرا بروم فلان آقا که محل مشورت و انیس و جلیس شب و روز است بروم، و همین قاعده استمرار داشت تا کار اردو یکطرف شد، و ترکمانان ساروق بقدر قوه در خدمت گزاری و محافظت اهل اردو و جنگ کردن با طایفه تکه و اسیر گرفتن از ایشان و آدم کشتن کوتاهی نمیکردند، و از وقتی که ترکمانان تکه از آمدن ساروق به اردوی دولتی

استحضار بهم رسانیدند در علفچر و غیر ذلک با کمال احتیاط حرکت میکردند، و آن جسارتها که سابقاً در بیرون قلعه از ایشان دیده شده بود ترك کرده بودند که سهل است از نیم فرسخی قلعه مرو تجاوز نمیکردند و پیش نمی آمدند ، و ساروقها، هم شب و هم روز بطور دزدی و الامانی بر سر راه ایشان و به اوبه آنها میرفتند و اسیر و گوسفند و غیر ذلک از ایشان می آوردند تا ایام عاشورا منتقضی شد .

خیال نواب حشمت الدوله و قوام الدوله و اغلب رؤسای قشون این بود که بعد از گذشتن ایام عاشورا باید بر سر اوبه تکه رفت و با ایشان کار را یکطرف کرد . مرحوم نصرت الملک میر پنجه اعتقادش این بود ، که چون خانوار سائلر کمتر از جمعیت تکه است ، و از اینجا به قلعه پل اتان که محل توطن و سکنای ایشان است زیاده از چهار فرسخ مسافت نیست، و قلعه ایشان هم سملو از آذوقه و غله و سایر چیزهای دیگر است ، و در این مدت که اردوی دولتی در قلعه مرو بوده است، از ایشان بهیچوجه اظهار خدمتگزاری و اطاعتی نشده است ، و با اینکه تا بحال چند حکم بجهت آمدن ایشان به اردو صادر شده که سواره و پیاده شان را برداشته به اردو بیابند و قافله خود را غله و مایحتاج اردو بارگیری کرده به اردو بیاورند جواب ندادند سهل است، یکنفر آدم از ایشان به اردو نیامده است، پس در اینصورت آنها را بحالت خود گذاشتن و از دشمن خانگی غفلت کردن و بکار دشمن دوردست پرداختن خلاف رویه حزم و احتیاط است، بهتر این است که اول بر سر ایشان برویم و کار آنها را تمام کرده و ایشانرا بمقام اطاعت آورده، بعد قرار کار ترکمانان تکه را بگذاریم ، و ترکمانان

ساروق نیز در این باب با مشارالیه همداستان بودند و این رأی را صواب میدانستند و اصرار ایشان زیاده از همه کس بود.

بالاخره رأیها بر این قرار گرفت که روز پانزدهم بحرم ازهر فوج پانصد نفر انتخاب کرده و پانزده عراده توپ برداشته با چند دسته سوار بطور اختصار بدون حمل بنه و چادر زیاد بر سر قلعه یل اتان ایلغار نمایند. روز پانزدهم بهمان قاعده بطرف یل اتان حرکت کردند. نواب والا حشمت الدوله و قوام الدوله هم هردو بهمراهی اردو بودند، و شب در کنار رودخانه شهد که سابقاً وقت آبادی مرو شاهجان، سلاطین ماضی بند بزرگ از سنگ و آجر و گچ در کمال استحکام بجهت سوار شدن آب باطراف قلعه قدیم مرو بسته بودند، و از وقت استیلای ترکمانیه بر آن صفتحات بایر و خراب شده است، و حالا ترکمانان خودشان پائین تر از آن بندی بسته اند در همان سر بند توقف کرده، نواب والا حشمت الدوله سرکردگان سواره خراسانی و ریش سفیدان طایفه ساروق را خواسته، ایشان را با سواره و پیاده ابواب جمعی خودشان مأمور ساخت اطراف قلعه یل اتان و آوردن گله و ربه طایفه سائر کردند، و آنها هم شبانه از اردو جدا شده بخدست مأموره رفتند، و صبح روز دوازدهم نواب حشمت الدوله و قوام الدوله و سایر قشون از آنجا حرکت کرده بطرف قلعه عازم شدند. خود نواب حشمت الدوله با سواره چهار دولی آذربایجان که پیش قراول اردو بودند زودتر از افواج و توپخانه بسروقت قلعه رسیدند. بعد از رسیدن ایشان ترکمانان سالرهم خبردار شده آنها هم سواره و پیاده خود را جمع آوری

۱- در اصل چنین است و بسیاق کلام باید شانزدهم باشد یا پانزدهم مذکور در فوق، یازدهم، ولی در هر دو جا صریحاً پانزدهم است بدف فارسی که عند بعد از چهاردهم باشد.

کرده از داخل و خارج قلعه بنای جنگ و انداختن تفنگ را گذاشتند، چون اغلب خانوار ایشان در پهلوی قلعه در کنار رودخانه شهد آلاچیق زده بودند و خارج از قلعه بودند. همان آلاچیق های خود را سنگر کرده مشغول مدافعه شدند، و از طرف دیگر هم از داخل قلعه ترکمانان مشغول جنگ و مدافعه بودند. و اشهد بالله آن روز جلادت زیاد از مقرب الخاقان پرویزخان و برادرش مرحوم جعفرقلی خان و سایر سواره و نوکر او ملاحظه شد. با اینکه افواج و توپخانه عقب مانده بود و بجهت گذراندن توپها از نوغانه ها و نهرهای بزرگ معطل شده بودند، و تخمیناً یک فرسخ مسافت میان سواره پیش قراول و افواج و توپخانه بود، و تارسیدن آنها زیاده از چهار ساعت دعوی سوار چهار دولی با ترکمانیه طول کشیده بود، و مرحوم جعفرقلیخان برادر پرویزخان سرتیب در دعوا هدف گلوله شمعخال شده بود و با سب خود مشارالیه هم گلوله خورده بود، و چند نفر از سواره و بنسوبان او تلف شده بودند. مع ذلک در جنگ ایستادگی کردند و از مقابل با ترکمانیه کناره نکردند و از هر طرف که آنها روی آورده سواره چهار دولی در جلو ایشان بمقابله می آمدند؛ تا اینکه توپخانه و افواج از عقب رسیدند، اولاً مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیب توپهارا بجاهائیکه مشرف بر قلعه و آلاچیق آنها بود کشیده در کمال جلادت خود بنفسه مشغول انداختن توپ گردید، و از طرف دیگر افواج مراغه با مرحوم نصرت الملک رسیده سواره و پیاده ترکمانیه را جلوگیر آمدند و جنگ سخت در انداختند و کمال جلادت و رشادت را ظاهر ساختند.

و از اتفاقات حسنه آنکه چند گلوله توپ بمیان قلعه رفته، به نه نفر

از زنه‌های ترکمانیه خورده ، و یک دختر هم از ریش سفیدان که موافق
تقریر خودشان پادشاه بخارا خواسته بود خطبه نماید ، و مکرراً اصرار
کرده بود و نداده بودند ، بعلاوه آن چند نفر هدف گلوله توپ آمد و ترکمانان
مستأصل شده ، رؤسا و ریش سفیدان آنها جمع شده باقرآن و شمشیر خود را
به رکاب نواب والا حشمت الدوله انداخته ، و از ایشان امان خواسته .
نواب حشمت الدوله هم از تقصیر ایشان گذشته ، قشون ماسورین جنگه را
حکم دادند که دست از جنگ برداشتنند ، و قدغن کردند که احدی از سرباز
و سوار و نوکر متفرقه بقلعه داخل نشود ، و میرزا محمدخان قولر آقاسی خود را
ماسور بمراقبت و مواظبت و رسیدگی عرایض ایشان کردند . و در کنار
رودخانه شهد متصل بقلعه اردو زدند ، و هفت روز در همان مکان بجهت
معامله و بیع و شری توقف کردند ، و ترکمانان هم در آن چند روز غله و
آذوقه زیاد از قبیل گندم و آرد و جو و برنج و روغن و گاو و گوسفند و
غیر ذلک بقدریکه میتوانستند از قلعه بیرون می آوردند و در میان اردو -
بازار بقیمت اعلی می فروختند . مثلاً گندم از دوین یک صاحبقران^۱ و
آرد گندم را از یک سن و نیم یک صاحبقران کمتر فروختند و برنج را یک سن
چهار هزار و پنچ هزار و روغن را از قرار پانزده هزار و دو تومان فروختند . و روز
نوزدهم شهر محرم الحرام اردو از کنار قلعه یل اتان حرکت کرده عازم قلعه
سروش شد . و یکصد و پنجاه نفر سواره و پنجاه نفر پیاده هم از ترکمانان سالر
که خودشان داوطلب خدمت و نوکری دولت ابد مدت شده بودند ، در
رکاب نواب حشمت الدوله بقلعه سرو آمدند و از برای ایشان هم مثل

۱- صاحبقرانی از سکه های فتحعلی شاه است که قسمت اخیر آن یعنی قران
بیشتر در معاویه متداول و بعد کلمه ریال جانشین آن گشت . سکه صاحبقرانی
از سال ۱۲۴۲ هجری بمناسبت سی امین سال سلطنت فتحعلی شاه بجزریان گذارده
شده بود . گنج شایگان آقای جمال زاده ص ۱۷۳ .

طایفه ساروق که سابقاً آمده بودند مخارج یومیه استمراری برقرار شد ،
و امان نظر ناسی از خود آن طایفه هم نواب حشمت الدوله موافق خاطر خواه
خودشان بداروغگی^۱ و حکومت برایشان گذاشت ، و خلعتی هم از جانب
دولت ابد مدت بمشارالیه داده ایل سالر و قلعه یل اتان را باو سپردند .

و روز بیستم شهر محرم الحرام اردو بقلعه سرو وارد شد ، و در این
چند روز که اردو در یل اتان بود ، قلعه سرو را نواب حشمت الدوله به مقرب
الخاقان قاسم خان سرتیب سپرده بودند ، و مشارالیه هم در کمال احتیاط و
حزم همه روزه خود بجهت آوردن علف باسال سردم با فوج و توپخانه بیرون
میرفت و با کمال انتظام و قاعده سردم را حرکت میداد ، و اگر چه باز
ترکمانیه تکه بهمانطور سابق همه روزه خیرگی و اظهار جلالت میکردند ،
لکن چون مشارالیه در کمال احتیاط و نظم مراقبت در ذهاب و ایاب و
حرکت و سکون سردم داشت ، در آن روزها بهیچوجه من الوجوه صدمه [ای] از
ترکمانیه بر اهل اردو وارد نیامد . با اینکه بیشتر جمعیت اردو بلکه دو
ثلث آن بقلعه یل اتان رفته بودند . و یک ثلث بیشتر در قلعه سرو نمانده
بودند ، و اعتقاد اهل خراسان و ترکمانیه ساروق این بود که بعد از مسلط
شدن به طایفه سالر و گرفتن قلعه یل اتان امان دادن بایشان و نوکراز
ایشان به اردو آوردن و مخارج یومیه مستمر بنو کرایشان دادن خلاف قاعده
است ، بجهت اینکه آنها در باطن با ایل تکه اتفاق دارند و حالا از ترس
قشون دولتی و ملاحظه دفع شر از خودشان امان آوردند و تمکین بخدمتگزار
کردند . سزای ایشان بود که بعد از فتح قلعه قشون را حکم به غارت و تاراج و

۱- در اصل: داروغه گی .

قتل عام بدهند. مردهاشان را بقدر ممکن بقتل برسانند و زنهایشان را اسیر کنند و مایملک ایشانرا غارت نمایند، که همین فقره مایهٔ جسارت و جلادت زیاد قشون شده باشد، و بدانند که هر وقت بردشمن، دولت مسلط میشود مال و جان و عیال ایشان مال قشون دولتی است، و بهیچوجه از ایشان مضایقه [ای] نمیشود، نه اینکه امان خواستن سزورانهٔ ایشان را قبول نمایند، و فریب اقوال و افعال دروغ آنها را بخورند، و بهمین آسانیها دست از ایشان بردارند و بالاخره مایهٔ پریشانی و پشیمانی شود، و آنوقت چاره نداشته باشد چنانکه از تفصیل آینده معلوم میشود که طایفهٔ مزبور همه وقت بنای خلاف و نفاق را داشتند. و در جزو با طایفهٔ تکه کمال اتحاد را داشتند و از جزو و کل اعمال و افعال و اقوال و اهل اردو لیلًا و نهارًا ایشانرا استحضار میدادند. و بعد از ورود قشون از قلعهٔ یل اتان بقلعهٔ مرو مجالس شوری درباب رفتن بسرخانوار تکه و اتمام کار ایشان برپا شد. اغلب روزها و شبها در همین فقره اجلاس و مشورت بود. اعتقاد نواب حشمت الدوله و مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیب و نواب جهانسوز میرزا و چند نفر دیگر از سرکردگان جزو این بود که باید قشون را بطرف سنگر تکه حرکت داد و کار ایشانرا تمام کرد. و اعتقاد معاون لشکر و مرحوم نصرت الملک و عالیجاه یوسف خان ایل بیگی هزاره و سیر عطاء الله خان تیموری و سایر سرکردگان جزو خراسانی برخلاف این فقره بود، و میگفتند که صلاح قشون در حرکت بطرف سنگر تکه نیست بلکه در جمع آوری تدارک و آذوقه بقدر امکان و توقف در قلعهٔ مرو و ماندن در قلعه تا مادامیکه خود ترکمانیه مستأصل شوند و تمکین نمایند.

مثلاً همان نهر آبی که از رودخانهٔ شهد جدا می شود و بقلعهٔ مرو می آید و از قلعه میگذرد و بطرف یورت تکه و مزارع ایشان میگذرد و تخمیناً یکصد آسیا گردان آب دارد، و جمیع آن آب باید بمصرف ایل تکه برسد و جمیع مزارعشان از این آب مشروب میشود و جمیع انعام و دواب و چهارپایان آنها از این آب باید بخورد، اگر بسته میشد و بصحرا می افتاد و بطرف یورت تکه و مزارع ایشان نمیرفت یک فقره مایهٔ پریشانی خاطر آنها و استیصال کلیهٔ ایشان همین بود.

فقرهٔ دویم توقف قشون دولتی در مرو تا فصل پائیز و زمستان که وقت کشت و زرع آنها بود و آنها را همه روزه مشغول جنگ داشتند و بنای شدن آنها را از زراعت و تخم کاری مایهٔ پریشانی خاطر و تشویش آنها بود، و چون امسال بجهت اینکه قشون دولتی در وقت برداشت محصول بر سر آنها رفت و زراعت آنها را حتی المقدور تلف و پامال کرد، اگر در فصل پائیز زراعت ایشان را مانع میشد و از کشت و زرع مأیوس میشدند، لابداً یا باید بطرف بخارا و خیوق فرار کنند، یا به قبول ایلیت و خدمتگزاری دولت ابد مدت راضی شوند، و از جمیع آن اشخاص اولیه که اعتقادشان حرکت بطرف سنگر تکه بود مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیب بیشتر اصرار میکرد، و از طبقهٔ ثانی قوام الدوله و مرحوم نصرت الملک و یوسف خان هزاره از همه بیشتر انکار داشتند، و مقرب الخاقان معاون لشکر هم ممد قول طبقهٔ ثانی بود و حرکت اردو را اصلاً صلاح نمیدانست بلکه صریحاً میگفت خبط و خطا است.

بالاخره رأی طبقهٔ اول حسب الحکم غالب شد و بنای حرکت دادن

اردو بطرف سنگر و خانوار تکه صدق بهمرسانید، و حکم صادر شد که مردم آذوقه یکماه بردارند و تدارک خود را دیده، بعد از تشخیص ساعت سعد بطرف سنگر و خانوار تکه حرکت نمایند. و چون قشون مأسورین مرو زمان حرکت از مشهد مقدس بعضی تا دهم شهر صفر جیره خود را در همان شهر مشهد نقداً [و] جنساً دریافت کرده بودند، که بهمه جهت از دهم شهر شوال که بنای حرکت اردو بطرف مرو بود، تا دهم شهر صفر چهار ماهه جیره خود را گرفته بودند و به سرو حمل کرده بودند، و این عمل درباره افواج و سواره مأسور سابق خراسان شده بود که افواج سراغه و افشار و اردبیل و سواره شقاقی و مقدم باشد، و به قشون مأسورین لاحق که اسبها مأسور شده آمده بودند بهمه جهت از دهم شهر شوال، و بعضی غره شهر بزبور تا غره محرم جیره گرفته بودند، و بعد از آنکه نباشد که بجهت حرکت بطرف سنگر تکه قشون آذوقه یکماهه حمل نمایند، سرکردگان مطالبه جیره کردند و نواب حشمت الدوله و قوام الدوله بعد از مشورت و اجلاس قرار گذاشتند که از ترکمانان سالر ساکن قلعه یل اتان غله خریداری نموده بجیره قشون بدهند، و ریش سفیدان و کدخدایان آنها را جمع آوری کرده بعد از طی گفتگوی زیاد، قرار بر این شد که دوهزار خروار غله از ایشان از قرار خرواری چهار تومان خریداری نمایند، که قیمت آن سیلخ هشت هزار تومان باشد، و تنخواه مزبور را به مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیپ توپخانه تحویل نمایند، و جیره قشون را برآورد کرده موافق نیمورقی به مقرب الخاقان مشارالیه حواله نمایند که

مشارالیه بعد از رفتن یل اتان تنخواه را به ترکمانان داده غله را تحویل بگیرد. و هرفوج و هردسته سوار، مال بارگیر برداشته بهمراهی مشارالیه رفته در آنجا غله خود را دریافت نماید، و چون دوهزار خروار غله ابتیاعی کفایت جیره یکماهه قشون متوقف مرو را نمیکرد بعد از آنکه طلب افواج مشخص شد از برای هرفوج صد خروار جنس منظور کردند، که دریل اتان دریافت نمایند و تتمه جیره را هم از قرار خرواری چهار تومان نقد بگیرند، و سوار و سایر نوکر مأسور هم از این قرار خرواری چهار تومان تنخواه نقد از بابت قیمت جیره دادند.

و بعد از این تفصیلات مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیپ با هشت عراده توپ و چند دسته سوار و از هرفوج دویست نفر و سیصد نفر برداشته بهمراهی چند نفر از ترکمانان سالر به قلعه یل اتان رفت و مشغول پرداختن جیره مردم شد. لکن بنای ترکمانان سالر بطوریکه سابقاً عرض شد برخلاف وفاق بود و در جزو با تکه همدستان بودند. بعد از آنکه مشارالیه وارد یل اتان شد، تکه ها را اخبار کردند. و ایشانرا تحریک نمودند که روز دیگر با جمعیت و سوار زیاد به یل اتان رفته اردوی عبدالعلی خان را برهم بزنند و متفرق نمایند. فردای آنروز هزار سوار از ترکمانیه تکه به یل اتان رفته اطراف اردو را محاصره نمودند، و طایفه سالر هم در جزو قرار گذاشته بودند که بعد از رسیدن سوار تکه به یل اتان، آنها هم بقدریکه بتوانند کمک نمایند، و از اهل اردو بگیرند و بکشند. بعد از آنکه سواره الامان به یل اتان رسیدند اولاً طایفه سالر پیش دستی کرده بنای هرزگی و گرفتن سرباز و سواره اهل اردو را گذاشتند. بعد از آنکه مقرب الخاقان

سر تپ استحضار بهم رسانیدند او نیز حکم داد که ترکمانان سالر که در اردو بودند گرفتند و خود هم مشغول مقابله و مقاتله با طایفه تکه شد ، و ایشانرا بضر بگلوله توپ از پیش برداشته ، چند نفر از ایشان هدف گلوله توپ شده ، مابقی بطرف سرو فرار کردند ، و بعد از آنکه از مقابل قلعه سرو خواستند بگذرند ، نواب حشمت الدوله با دوفوج افشار و دو عراده توپ و جزئی سوار قورت بیگلو و خراسانی بجهت علفچر از قلعه بیرون آمده بودند ، ترکمانیه که از دور ایشانرا دیدند چنان دانستند که جمعیت علفچر متفرقه اردو است و به خیال اینکه اسیری از ایشان بگیرند بطرف ایشان میل کردند ، ایشان هم خود را در میان علفزارها پنهان کرده بودند . ترکمانیه با خاطر جمعی زیاد بر سر ایشان تاخته همین که دو بیست سیصد قدم فاصله میان ایشان مانده بود ، نواب حشمت الدوله حکم دادند که توپ هارا بطرف ایشان بستند و سواره هم از یکطرف زور آور شده ایشان را از پیش برداشتند و بیست نفر اسیر و شش نیزه سر از ایشان بدست آمد و قریب دو بیست رأس اسب از آنها تلف شده ، خائب و خاسر بطرف او به خود مراجعت کردند . و از آنطرف هم عبدالعلی خان تفصیل حرکت طایفه سالر و تکه را خدمت نواب حشمت الدوله و قوام الدوله نوشته ، ایشانرا استحضار داد و دستور العمل خواست . بعد از رسیدن نوشته مشارالیه به سرو ، نواب حشمت الدوله حکم کردند که آنچه از ترکمانان سالر در میان قلعه مرو باشند بگیرند محبوس نمایند . و همان ساعت همه آنها را گرفته و حبس کردند ، و مقرب الخاقان عبدالعلی خان راهم بقلعه سرو احضار کردند . روز دیگر او با همراهان از یل اتان کوچیده بطرف قلعه سرو روانه شد ، و بعد از آمدن

او به سرو خانوار سالر هم از یل اتان کوچیده بطرف پنجده روانه شدند و چند خانوار قلیل هم از ایشان بمیان ایل تکه رفت ، و قلعه یل اتان را بکلی خالی کردند .

و بعد از رسیدن این خبر به سرو و استحضار نواب حشمت الدوله و قوام الدوله از این عمل ، هزار و دو بیست نفر سوار که از جمله سواره هزاره ، جمعی یوسف خان ایل بیگی ، و سواره تیموری جمعی میر عطاء الله خان بودند با چند دسته سوار دیگر به سر کردگی نواب سلطان حسین میرزا همشیره زاده نواب حشمت الدوله مأمور سیاحت ایل سالر و مراجعت دادن ایشان شدند ، و بعد از آنکه مأمورین بقلعه یل اتان رسیدند باریش سفیدان طایفه ساروق که از پنجده می آمدند بار دو ، ملاقات کردند .

و ریش سفیدان طایفه مزبور نزد نواب مشارالیه از ایل سالر بنای توسط گذاشتند که ایشان بما پناه آورده اند و چون ما ایل ترخان دولت علیه و در زیر حمایت و رعایت دولت علیه هستیم ، طایفه سالر هم بما پناه آورده ما را شفیع کردند که نزد اولیای دولت از ایشان توسط نمائیم ، و اگر شما ما را ایل خود میدانید باید توسط ما را در حق آنها قبول نمائید آنها با ما کمال اتحاد را دارند و به خانه های ما آمده در پناه ما هستند .

مأمورین بعد از این تفصیل لایباً با ترکمانان طایفه ساروق بطرف قلعه سرو مراجعت کردند ، و همان تفصیلات را که از ریش سفیدان طایفه ساروق شنیده بودند خدمت نواب حشمت الدوله اظهار داشتند ، و خود ریش سفیدان هم حضوراً بنای شفاعت و توسط را گذاشتند ، و چون کار از

دست‌رفته بود لابداً توسط ایشان مقبول افتاد.

آنوقت معلوم شد که اشخاصی که متکرامان دادن ایل سالر بودند و اعتقادشان این بود که باید آن طایفه را تنبیه کامل کرد و تتمه آنها را هم از مرو کوچانیده به سرخس یا خراسان یا جای دیگر آورده سکنا داد چقدر مردمان عاقبت‌اندیش خیرخواه و خدمت‌گزار دولت ابد مدت بودند.

فصل هشتم

بعد از این فقرات بنای حرکت اردو بطرف سنگر تکه شد، و آنچه مردمان خیراندیش از قبیل مرحوم نصرت‌الملک و یوسف‌خان هزاره و سایر اهل خراسان اصرار و عجز کردند که عاقبت اینکار بغیر از وخاست و پشیمانی حاصل ندارد، حالاً که قشون بهرطور بوده آذوقه سه چهار ماهه جمع‌آوری کرده‌اند، صلاح این است که چندی در قلعه توقف نمائیم. و اگر ممکن شود بار سال رسل و رسائل کاری از پیش ببریم، مفید نیفتاد. و روز سه شنبه بیست و پنجم شهر صفر المظفر با پانزده فوج و بیست و چهار عراده توپ و سواره آذربایجانی و عراقی از قلعه مرو حرکت کرده، در بیرون قلعه اردو زده شد، و نگاهداری قلعه را محول به مقرب الخاقان آقا رضاخان آجودانباشی کردند. و فوج ناصریه را با فوج خوی و دامغان تماماً در قلعه گذاشتند، و سواره ایلات قزوین و سواره جامی هم با سورتوقف قلعه شدند. و فردای آنروز که بیست و ششم بود اردو از ظاهر قلعه مرو کوچیده بطرف سنگر روانه شد، و آنروز یک فرسخ و نیم مسافت طی کرده، شب در پورت مشهور به سمندوک اردو متوقف شد.

و فردای آنروز که روز بیست و هفتم بود از آنجا حرکت کرده عازم یورت خان کچن که محل سکناى طایفه تکه و سنگر ایشان است شدند، و در این روز بعد از آنکه نیم فرسخ مسافت طی شده بود تخمیناً هشتصد نفر سوار تکه بجهت جلو گرفتن و اظهار جلالت کردن به سرراه اردو آمدند، و مقرب الخاقان سرتیم توپخانه با شلیک توپ آنها را از پیش برداشته بعقب نشانید.

و آنروز اردو یک فرسخ مسافت طی کرده و در نیم فرسخی سنگر تکه حکم بتوقف اردو صادر شد، و ترکمانان تکه بعد از ملاحظه این حالت و نزدیک شدن اردو به سنگر ایشان زیاده از حد اضطراب و پریشانی حاصل کرده، به توسط صفر لک‌خان نام که از اسرای سابق تکه بود و از رؤسا و ریش‌سفیدان ایشان، و خود نیز رئیس سه‌چهار هزار خانوار وایل بود، و در این سفر بجهت بعضی ملاحظات او راه‌مراه آورده، و در منزل مرحوم محمد حسن خان بحسب آنگاه داشته بودند، طالب مصالحه و برآورده شدند و اظهار خدمتگزاری و اطاعت و انقیاد کردند، مشروط باینکه یک فقره عرض ایشان قبول شود. و چون رؤسای ترکمانیه با مرحوم محمد حسن خان در سفر سابق اردو به همراهی نواب حسام‌السلطنه بمرو یک نوع خلطه و آمیزش و دوستی داشتند، از او خواهش کردند که امر مصالحه را اقدام نماید، و از جانب ایشان متقبل همه قسم اطاعت و خدمتگزاری بشود، از پیشکش دادن و خانوار بجهت گرو به سرخس و سرحدات خراسان کوچانیدن و بر قوف کردن تاخت و تاز اطراف خراسان و غیر ذلک.

لکن یک فقره عرض ایشان در مقابل این بود که، بعد از آنکه تعهد و تقبل همه قسم خدمتگزاری بکنیم و ریش سفیدان خود را با هر قدر خانوار که از ما بخواهید بگرو بدهیم، و هنگام ضرورت دولت به نوکراز ایل خود سواره و پیاده بقدر امکان به دولت کمک نمائیم، و تاخت و تاز اطراف خراسان را بجهت موقوف نمائیم، دولت هم باید استدعای ما را قبول فرماید و ولایت سرو را که یورت قدیم ماها است به ماها واگذارند، که ایل و اولوس ما از بابت زراعت و فلاح و وسعت مدار و غیر ذلک آسوده باشد. و اگر دولت علیه میخواستند ایل ساروق را هم در سرو سکنی بدهند باز ماها حرفی نداریم، و با ایشان بطور اتحاد و یکجبهتی کنار می‌آئیم، و بهر قسم که دولت علیه یورت و مزارع مزورا میان ماها تقسیم نمایند حرفی نداریم. و مرحوم محمدحسن خان هم تفصیل را خدمت نواب والا حشمت الدوله و جناب قوام الدوله عرض کرد، و اعتقاد ایشان و جمع دیگر از رؤسای قشون این بود که ترکمانان در این قول کاذبند، و حالا که می بینند قشون به نزدیک سنگر ایشان رسیده و بر سر عیال ایشان آمده، می‌خواهند باین حرفها اردو را معطل نمایند، و ضمناً در مقام استحکام سنگر و حصار و خاکریز و جمع آوری آلات حرب برآیند. و عرایض ترکمانان و توسط مرحوم محمدحسن خان را قبول نکردند و جواب درست ندادند. لکن رؤسای ترکمانیه آن دوروزه که اردو در نیم فرسخی سنگر ایشان افتاده بود، همه روزه به منزل مرحوم محمدحسن خان می‌آمدند و خواهش میکردند که اسر مصالحه در همان یورت تمام شود و قشون مراجعت نماید و از آنجا بیشتر نرود.

روز بیست و هفتم شهر صفر المظفر نواب حشمت الدوله از هر فوج پانصد نفر سرباز به همراه برداشته، با پانزده عراده توپ و چند دسته سواره و سرتیب توپخانه بجهت تشخیص جای توقف اردو در نزدیکی سنگر تکه و صاف و هموار کردن نوغانه‌ها و نهرهای بزرگ بجهت عبور اردو از آنجاها به نزدیکی سنگر تکه رفتند. تا بجائی که زیاده از چهار هزار قدم مسافت میانه اردو و سنگر تکه مانده بود، و آنچه نوغانه و نهرهای بزرگ که در میانه واقع شده بود احتمال میرفت که ترکمانیه آنها را بگیرند و سنگر نمایند، که اردو نتواند آنقدرها پیش برود همه را صاف کردند، و با چوب و اسباب که از قلعه سرو بجهت بستن پل در محل ضرورت همراه آورده بودند پل بستند، و افواج و توپخانه را در چهار هزار قدمی سنگر نگاهداشته، صف آرائی کردند و بهر فوج هم یک عراده توپ، قسمت دادند و بجهت توپها باستیانها ئیکه یک ذرع ارتفاع آنها میشد ساختند و توپها را بالای باستیانها کشیدند. ترکمانیه بعد از مشاهده این حالت آمدند نزد مرحوم محمدحسن خان و اظهار کردند که بنا بود اردو در همان یورت توقف نماید تا اسر مصالحه تمام و یکطرف شود.

و اگر شما با ما بنای مصالحه و ایلیت دازید آمدن قشون شما تا این نزدیکی سایه وحشت و اضطراب اهل و عیال ما میشود. پس شما قشون را حکم مراجعت به یورت اول بدهید، تا ما امروز ریش سفیدان خود را آورده اسر مصالحه را تمام نمائیم. مرحوم محمدحسن خان این مراتب را خدمت نواب والا اظهار داشت. نواب والا و مقرب الخاقان سرتیب توپخانه و نواب جهانسوز میرزا

وسلطان حسین میرزا که در آنجا حاضر بودند، در جواب گفتند که اگر ترکمان راست میگویند ریش سفیدان خود را الآن، همین جا حاضر نمایند و قرار کار خود را تمام کنند. و مرحوم محمدحسن خان این مراتب را بآن چند نفر ترکمان که نزد او آمده اظهار مصالحه کرده بودند حالی کرد، که الآن باید بروید جمیع رؤسا و ریش سفیدان خود را بیاورید، این کار را تمام نمائید. و آن چند نفر ترکمان رفتند که بقیه رؤسا و ریش سفیدان را بیاورند، و مراجعت ایشان دفعه ثانی بقدر یک ساعت و نیم تخمیناً طول کشید. و سر تپ توپخانه و نواب جهانسوز میرزا و سایرین که حاضر بودند اصرار کردند که بنای ترکمانیه برخلاف و نفاق و معطل کردن اردو است. و از آن طرف هم ترکمانان بقول خودشان بجهت تماشای قشون دولتی بهیئت اجتماع از سنگر بیرون آمده سواره و پیاده مرد وزن در جلو سنگر در کنار رودخانه شاهد صف کشیده بودند. رؤسای قشون را بخاطر رسیدن که آنها را بترسانند و از اردو و توپخانه رعب و خوف زیاد در دل ایشان بیندازند. سرباز را حکم تشتوان دادند و بالابانچیان مشغول زدن طبل جنگ شدند، و حکم شلیک به توپخانه دادند و توپچیان بطرف ترکمانیه مشغول شلیک توپ شدند، و بقدر یک ساعت و نیم تخمیناً بطرف ترکمانیه شلیک کرده هشتصد تیر توپ بطرف ایشان انداختند. و بعد از آنکه بنای شلیک شد، نواب حشمت الدوله و سر تپ توپخانه و سایرین که حضور داشتند صلاح چنان دانستند که بفرستند اردو را از آن یورت نیم فرسخی کوچانیده بهمین چهار هزار قدمی بیاورند، که حالا که کار باینجا کشیده اگر قشون شب از اینجا به اردو مراجعت نماید ترکمانان نوغانه ها و نهرها

که در سر راه هست می آیند بگیرند و سنگر می کنند، آنوقت دوباره آوردن اردو و قشون باین مکان کمال صعوبت و سختی را خواهد داشت. و همان ساعت مرحوم محمدحسن خان مأمور بآمدن و کوچانیدن اردو از آن یورت و آوردن باین یورت شد، و اردو هم از آنجا کوچیده تا دو ساعت از شب گذشته در کمال صعوبت و سختی از نوغانه ها گذشتند و به اردو ملحق شدند. و ترکمانان هم پیش از وقت باستیان بسیار بلندی که تخمیناً پانزده ذرع هم ارتفاع داشت در جلو سنگر متصل برودخانه شاهد ساخته بودند، و دو عراده توپ که سابقاً از اردوی خان خبیوق بچنگ آورده بودند بر بالای باستیان کشیده، حاضر گذاشته بودند. و همین که از مصالحه و اتحاد بقول خودشان یأس حاصل کردند، ایشان هم خواستند اظهار حیاتی بکنند و جلادتی بخرج بدهند. از باستیان بنای انداختن توپ گذاشتند و بیست و پنج شش تیر توپ بطرف قشون انداختند. اما باحدی نخورده و کاری ندید و از آن توپ ها که از طرف قشون بآنها شلیک شده بود، از قراریکه بعد معلوم شد زیاده از چهار پنج نفر آدم از ایشان تلف شده بودند. و آنروز تا عصر بهمین رویه گذشت و از هیچ طرف بغیر از انداختن توپ کاری از پیش نرفت، و ترکمانان هم از اهل اردو یأس حاصل کرده بکلی مراوده و آمد و شد را موقوف کردند، و اردو در همان جا متوقف شد و یک دو روز بجهت آسودگی و جایجا شدن اردو دعوائی از هیچ طرف نشد.

لکن همان روز اول که اردو بآن یورت آمده بود و هنوز درست جایجا نشده و آرام نگرفته بودند و سنگر اطراف اردو بطوریکه باید مضبوط

شود نشده بود، ترکمانیه تکه خیال کردند که همان شب اردو را برهم بزنند و بمتفرق نمایند و بهر قسم که ممکن شود خود را بار دو دست شمشیر داخل نمایند، و نگذارند که آنجا بهانند. و بیهیئت اجتماع آمده، اطراف اردو را گرفتند و بنای انداختن تفنگ و شمشال گذاشتند، و زیاده از حد خیرگی کردند و بقدر چهار ساعت مشغول های وهوی بودند. لکن از طرف اردو اعتنائی بآنها نشد و همان قراول اطراف اردو با تفنگ با آنها مشغول مدافعه شدند، و از طرف توپخانه هم چند تیرساجمه و گلوله بایشان شلیک شد. و از این فتره که بتوانند دست بردی به اردو بزنند بکلی مایوس شده مراجعت کردند. و فردا شب که شب دویم توقف اردو در آنجا بود باز بهمان قاعده شب گذشته با طرف اردو آمده بنای تفنگ انداختن و داد و فریاد را گذاشته مراجعت کردند.

روز دویم شهر ربیع الاول نواب حشمت الدوله با سرکردگان نشسته بنای کار دعوا را گذاشتند، و رأیها بر این اتفاق یافت که افواج را خبر کرده، باییل و کلنگ و چوب و سیخ که اسباب ساختن باستیان است بروند در محل موسوم به حیران تپه که تخمیناً زیاده از دوهزار قدم تا سنگر تکه مسافت ندارد، و گلوله توپ و خمپاره و قیس بطور خوب به آلاچیق و اوپه آنها میرسد سنگر و باستیانی در کمال استحکام بسازند، و چند عراده توپ و خمپاره بالای باستیانها کشیده، بضراب گلوله توپ و خمپاره و غیر ذلک آنها را مستأصل نمایند، که بعجز بیایند و امان بیاورند و بر عتی دولت ابد مدت راضی شوند. و بعد از تقدیم مشورت نواب والا و قوام الدوله و سایر سرکردگان با بیل و کلنگ و اسباب بستن باستیان و توپخانه از

۱- در اصل: بگذارند.

اردو بیرون رفتند. ترکمانیه که شب و روز سواره و پیاده اطراف اردو را می گردیدند و قراولی میکردند و بیخواستند از حالت اهل اردو استحضار حاصل نمایند، بعد از آنکه ملاحظه کردند که قشون و جمعیت زیاد از اردو بیرون آمد ایشان هم هفت هشت هزار نفر سواره و پیاده از اوپه بیرون آمده، در مقابل اردو مستعد جنگ ایستادند، و کم کم مشغول مدافعه و مقابله شدند و نگذاشتند که قشون به حیران تپه برسد. در همان نزدیکی اردو؛ گیرودار و هتگامه گرم شد. افواج افشار و فراهانی داوطلب شدند که یورش ببرند و حیران تپه را از دست ترکمانیه بگیرند و سنگر نمایند. اولاً افواج افشار یا علی کشیده بطرف حیران تپه دویدند. و افواج فراهان نیز از عقب آنها یا علی کشیده رفتند، و از آنجائی که افواج مزبور به عزم یورش حرکت کردند تا حیران تپه که تخمیناً هزار و پانصد قدم سیشد. معلوم است بعد از آنکه سرباز هزار و پانصد قدم پیاده بدود و به منزل برسد، با نفس گسیخته در هوای گرم حالت هیچ کار ندارد تا بدعوا کردن چه رسد، و در پهلوی حیران تپه علاوه بر این نوغانه آب بزرگی در کمال عمق داشت، و آتش کم بود. ترکمانیه در میان نوغانه مزبور بنخو کرده بودند. بعد از آنکه سرباز بآنجا رسید غفله ترکمانیه دست به شمشیر بر سر آنها ریخته و از افواج افشار و فراهانی بقدر هفتاد نفر زخمی و مقتول شدند، و سرباز بعد از مشاهده این حالت تاب مقاومت نیاورده بطرف قشون مراجعت کردند. و در مراجعت باز ترکمانیه بقدر سی-چهل نفر از ایشان مقتول و زخمی کردند، و مرحوم محمد حسن خان بیچاره هر چه

خواست جلو افواج افشار را نگاه بنماید که مراجعت نکنند ممکن نشد لابد برگشتند ، و افواج فراهانی هم بعد از افشار برگشتند . مرحوم محمد حسن خان خود نیز خواست بعد از مراجعت افواج برگردد در میان نوغانه اسب او بگل فرو رفت و تا خواست اسب را بیرون بیاورد ، پیادگان ترکمانیه بر سر او ریخته ، اولاً گلوله تفنگ بسینه او انداختند بعد از آن نشناخته بر سر او ریخته با چند زخم شمشیر او را مقتول نمودند ، و سرش را هم همانجا از بدن جدا کرده بردند . افواج افشار و فراهانی بقشون ملحق شده زخمی آنها را هم به اردو آوردند و قشون باز بهمان حالت مشغول جنگ بودند ، و اشهد بالله فوج سراغه با مرحوم نصرت الملک و برادرش خداداد خان و سایر صاحب منصبان افواج سراغه آن روز آنقدر جلادت و پاداری کردند که مافوق آن متصور نیست ، و از حوصله بشر خارج است . و از سواره هم سواره چهاردولی عراق و آذربایجان و قورت بیگلو و مقدم زیاده از حد جلادت کردند . و از طرف اردو البته هزار و پانصد تیر بل متجاوز شلیک توپ بطرف ترکمانیه کردند . و ترکمانیه هم بقدر دو بیست ، سیصد تیر توپ بطرف اردو و جنگ گاه انداختند ، و توپ ایشان همه طرف اردو را بطور خوب میزد . بلکه اغلب که سر توپ را قدری بالا می گرفتند هزار قدم و پانصد قدم از روی اردو میگذشت و بیرون اردو می افتاد . و مختصر این است که جنگی بآن سختی اعتقاد این چاکر این است که در این سنوات و قرون اتفاق نیفتاده باشد . آخر کار جنگ بطوری شد که ترکمانیه و سرباز با هم به مشت و سیلی و نیزه جنگ میکردند ، و دوازده ساعت بل متجاوز مدت جنگ طول کشیده و وقت غروب آفتاب طوری شد که هر دو طرف از

کار افتاده و لابد مراجعت کردند . و از طرفین آنروز هزار نفر تخمیناً مقتول و زخمی و اسیر شدند . و بعد از مراجعت قشون به اردو معلوم شد که مرحوم محمد حسن خان مفقود شده است اما درست مشخص نشده که زنده اسیر شده یا مقتول شده است . بعد از چند روز دیگر این فقره محقق شد که او را کشته اند . و همان شب سیم شهر ربیع الاول دو فوج قرائی و شانزدهم شقاقی مأمور شدند که با اسباب ساختن باستیان به حیران تپه [بروندو] بعد از رسیدن بآنجا . . . [شغول] ساختن باستیان و سنگردر کمال استحکام . و عالیجاهان مصطفی قلی خان سرهنک (سیر پنجه) و رحمت الله خان شقاقی فوجهای خود را برداشته داوطلبانه بطرف حیران تپه رفتند . و بعد از رسیدن به حیران تپه مشغول ساختن باستیان و سنگر شده بودند که ترکمانیه خبردار شده به سراپیشان آمده بنای جنگ گذاشتند . نصف افواج مزبوره مشغول جنگ بودند و نصف دیگر باستیان و سنگرمی ساختند ، و آنقدر پاداری کردند که سنگر ساخته شد و جان پناه درست کردند و مشغول مدافعه شدند . ترکمانان چون دیدند که نتوانستند کاری از پیش ببرند مراجعت کردند ، و افواج مزبور در آن سنگر و باستیان متمکن شدند ، و لکن در چند روزیکه آن فوجها آنجا بودند تا آخر شکست اردو اصلاً رؤسای اردو بسرکشی آنها رفتند و دلجوئی از آنها نکردند ، و لامحاله انعامی در ازای آن خدمت بهیچوجه بایشان ندادند . و همه روز و همه شب ترکمانیه بسر آنها به هیئت اجتماع می آمدند و انواع [و] اقسام بایشان جنگ می کردند ، و ایشان بقدر قوه پاداری و ایستادگی کردند . و گاهی که از طرف نواب حشمت الدوله مآذون میشدند چند تیر توپی به او بترکمانان می انداختند و به آلاچیق های ایشان

میخورد و چند نفر هم زن و طفل از ایشان تلف و هدر کرد. و حق مطلب اینست که بعد از مقتول شدن مرحوم محمدحسن خان بکلی قشون از حالت جنگ افتادند. و خیرگی ترکمانیه نیز روز بروز زیاد میشد و اضطراب و واهمه قشون دولتی زیادتر، و از صرافت جنگ کردن و سنگر دیگر در پهلوی سنگر فوج قرائی و شتاقی بستن افتادند، و اختلاف آراء در میان سرکردگان بهم رسید. اغلب اعتقادشان این بود که باید از پهلوی سنگر تکه کوچ کرد و بقلعه مرو رفت. و بعضی دیگر اعتقادشان این بود که باید در جنگ ایستادگی کرد تا تکه متکوب و مغذول شوند. و اغلب اوقات شبانه روز مصروف همین سخنان بود و طایفه تکه هم حتی المقدور در جلادت و بهادری اهتمام میکردند و از اطراف اردو مال و آدم سیردند و می کشتند، تا روز نهم ربیع الاول و در آن اوقات هم بجهت مدار سال بسیار اهل اردو تنگی میکشیدند، و هر دو روز [و] سه روز یک مرتبه چند فوج و چند عراده توپ با یکنفر صاحب منصب بزرگ بجهت آوردن علف مأسور میشد و در ذهاب و ایاب صدمه زیاد میخوردند.

بالاخره طوری شده بود که بعضی از سرکردگان میگفتند که اگر گردن ما را بزنند به علف آوردن نمیرویم. تا روز نهم که علف اسبان توپخانه تمام شاهه بود و سرکردگان اغلب در منزل مرحوم نصرت الملک بودند، که نواب حشمت الدوله فرانشاهی خود را نزد مرحوم نصرت الملک فرستادند که از هر فوج دو بیست نفر با پنج عراده توپ خبر کرده ایم که بجهت علف آوردن اسب توپخانه بصحرا بروند خدادادخان هم مأسور است که رئیس آنها باشد و بروند علف بیاورند. و جهت اینکه از هر فوج دو بیست نفر خبر

کرده بودند این بود که از هر فوج پانصد نفر با مال بارگیر بجهت آوردن آذوقه و علیق اسبان توپخانه بهمراهی مقرب الخاقان یوسفخان سرتیب بقلعه مرو رفته بودند، و زیاده از دو بیست و پنجاه نفر از هیچ فوج در سنگر نمانده بود، و خدادادخان تمکین نکرد که بهمراه افواج متفرقه به علف چر برود، و حرفش این بود که تا فوجهای خودم نباشد بجائی نمیروم. و هر چه نصرت الملک مرحوم و سایر سرکردگان اصرار کردند که خدادادخان بهمراه علف چر برود قبول نکرد و نرفت. آخر الامر همان افواج متفرقه با کریم سلطان مقدم، سلطان توپخانه مبارکه و پنج عراده توپ از اردو بیرون رفتند، و چون متصل به سنگر ترکمانیه علف زار و نی زار زیاد بود و از همه طرف به اردو نزدیک تر بود علف چین ها با نظرف میل کردند. سواره و پیاده ترکمانیه هم در پهلوی سنگر خود با استعداد تمام حاضر بودند، و بعد از بیرون رفتن آن جمعیت از اردو، چنان دانستند که قشون به جنگ مأسور شده بیرون آمده است. آنها آهسته آهسته خود را بعقب کشیدند و منظورشان این بود که قشون را بطرف سنگر خودشان بکشند. علف چین ها غفلت کرده بطرف نی زار و علف زار متصل بسنگر ترکمانیه میل کردند. و بعد از رسیدن به نزدیک سنگر، ترکمانیه بهیئت اجتماع بر سر ایشان ریخته جنگ سخت در انداختند و از افواج متفرقه زیاد مقتول و اسیر کردند، و از فوج اردبیل و مشکین صد نفر بجهت آوردن علف بیرون رفته بودند، اغلب آنها هم وکیل و سرجوقه بودند، چهل نفر از ایشان در همان جا مقتول شدند و تاب مقاومت نیاورده از جلو ترکمانیه برگشتند، و ترکمانیه دو عراده توپ ۹ پوند و ۶ پوند از ایشان گرفته بطرف سنگر

خود کشیدند، و بعد از آنکه خبر به اردو رسید نواب حشمت الدوله از سنگر بیرون آمده و مقرب الخاقان سرتیپ توپخانه و خدادادخان را بکوسک علفچین ها فرستادند. بعد از رسیدن آنها، ترکمانیه آن دو عراده توپ اول را کشیده برده بودند و میخواستند آن سه عراده دیگر که باقی مانده است ببرند. سرتیپ توپخانه و خدادادخان با جمعیت همراهشان بمقام مدافعه برآمده، آنها هم بهمان دو عراده توپ قناعت کرده در کمال فرح و انبساط و سرور توپها را برداشته بسنگر خود داخل کردند، و آنروز هم جنگی در کمال سختی و صعوبت اتفاق افتاد و از طرفین زیاد کشته و اسیر شدند و بالکلیه، اهل اردو از صرافت جنگ افتاده و هیچ حالت و یارای حرکت و کاری نداشتند، و خیرگی ترکمانیه روز به روز وساعت به ساعت زیادتر میشد. بالاخره بعد از آنکه از خارج و داخل معلوم کردند که اردو بنای کوچیدن از مقابل سنگر ایشان دارد، شبها و روزها علی الاتصال سه چهار هزار نفر پیاده آنها در اطراف اردو مشغول نگاهبانی و کشیک بودند، که هر وقت اردو بخواهد حرکت نماید، آنها هم بنای هرزگی را بگذارند، و بقدر قوه در کار جنگ و صدمه بشون دولتی کوتاهی نمایند، و همه روزه بتفاوت پنج نفر، شش نفر [و] دهنفر اسیر از اهل اردو میبردند. تا اینکه سرکردگان و رؤسا در مجلس مشورت نشستند. بعد از گفت و شنید زیاد بنای کوچانیدن اردو بطرف قلعه مرو شد، و اغلب سرکردگان مثل عبدالعلی خان و یوسف خان و قاسم خان و پرویزخان و مرحوم نصرت الملک تمکین بحرکت از آنجا نمیکردند، و اعتقادشان این بود که اول اردو نباید باینجا بیاید، حالاکه آمده باید ایستادگی. کرد تا کار تمام شود. و اعتقاد رؤسا در

کوچانیدن قشون بود. بالاخره کار بجائی رسید که جواب سرکردگان قشون را اینطور گفتند که شماها را ماسور باطاعت ما کرده اند، و آنچه ما حکم کرده ایم باید حکماً اطاعت نمائید. سرکردگان نیز لابد تمکین کردند. اولاً قرار بود که یک فقره مال مردم با افواج افشار و فوج مخیران شقاقی اسباب و احوال و ائقال زیاد که در اردو دارند حمل نمایند، و یاسم اینکه بعقب آذوقه و سیرویم آن احوال و ائقال را برده بگذارند^۱ و خودشان مراجعت نمایند، و دوباره به همراه قشون از سنگر مراجعت نمایند که اگر در راه چشم زخمی برسد و صدمه [ای] وارد آید، بازینه^۲ زیاد نباشد که قشون را از جنگ بازدارد. و باز بعد از این فقره اختلاف در مرتبه ثانی میان رؤسا بهم رسید و قرار گذاشتند که اردو یک دفعه حرکت نماید.

و روز هفدهم شهر ربیع الاول بنای حرکت اردو را گذاشتند، و عصر روز شانزدهم حکم نظامی صادر شد که مردم شبانه بار و بنه خود را بار کنند و چادرها را بیندازند و دو ساعت بصبح مانده حرکت نمایند. و اشهد بالله سرتیپ توپخانه و اغلب رؤسای قشون اصرار و ابرام زیاد کردند و عجز آوردند که حرکت دادن قشون باین بزرگی و سال بنه و بار زیاد در شب مایه هزار قسم خطر است، و اگر خدای نخواسته حکایتی رو بدهد مردم لاسحاله باید همدیگر را ببینند و بشناسند و کاری از پیش ببرند، و اصرار ایشان حاصلی نبخشید، و حکم بکوچیدن اردو در شب چهارشنبه هفدهم شهر ربیع الاول صادر شد. و از قرار تفصیل، پیش قراول و چنداول و بنداول مشخص کرده بودند:

۱- چنین است در اصل و بسپاق کلام: بگذارند.

۲- در اصل باین صورت است ولی ظاهراً باز بنه به پاء صحیح است.

مقرب الخاقان قوام الدوله و معاون لشکر و این چاکر درگاه به همراه پیش قراول بودیم، و نواب حشمت الدوله و سرتیپ توپخانه و نواب سلطان حسین میرزا و سرتیپان افواج چنداول به همراه چنداول بودند، و سرتیپان افواج بنداول هم هر کس به همراه تیپ و فوج خود بودند، و مقرب الخاقان حسین علی خان سرتیپ با فوج اردبیل و مشکین مأمور بقراولی قورخانه بودند، و تا اردو از سنگر بتمامه بیرون آمدن زیاد از یکساعت بطلوع صبح نمانده بود، و ترکمانیه هم از کوچ اردو خبردار شده اطراف اردو در بسخوگاهها پنهان شده بودند، و همین که عقبه چنداول از سنگر بیرون آمد که دیگر در جای اردو یک نفر آدم و مال از اهل اردو باقی نمانده بود، پیادگان ترکمانیه فریادکنان باهای وهوی زیاد خود را ریختند بمیان افواج چنداول و هنگامه گرم شد، و افواج قلعه بسته مشغول جنگ شدند. و محل تردد اردو هم زمین صیفی زار بود که سابقاً بستان و جالیز کاشته بودند، و نهرهای بزرگ عریض طویل عمیق داشت و افواج چنداول زیاد از حد در جنگ پاداری و ایستادگی کردند. مرحوم نصرت الملک نیز با فوجهای خود از سمت خود مشغول مدافعه و مقابله بود، و جمیع توپها مشغول آتش فشانی بودند، و پیش قراول بعد از رسیدن بمحل موسوم به مزار تپه که علی التخمین سه هزار قدم از یورت اردو مسافت داشت توقف کرد و افواج و سواره جابجا ایستادند، و موافق قاعده نظامی صف کشیدند و توپها را هم در جلو افواج گذاشتند، و در آن حالت آفتاب طلوع کرده بود و جنگ سخت شده بود، و افواج چنداول بقدریکه توانستند در جنگ پاداری و ایستادگی کردند تا فشتگ ایشان تمام شد. و چون قورخانه

پیش قراول افواج	عرب و عجم دو فوج	سمنانی و دامغانی دو فوج
فراهانی دو فوج	چنداول افواج	
افشار دو فوج	سخبران شقاقی فوج	۶ شقاقی فوج
هزاره پانصد نفر	سواره شاهسون بغدادی دویست نفر	مقدم دویست نفر
چهاردولی دو دسته	سواره	
توپ بهمراهی فرج الله بک یاور شش عراده	قورت بیگلر دسته توپ و خمپاره دوازده عراده	
افواج سراغه دو فوج	بنداول طرف راست سواره خراسانی پانصد نفر	توپ دو عراده
افواج بهادران دو فوج	طرف چپ سواره مگری دویست نفر	توپ دو عراده

در عقب پیش‌قراول بود تا آمدند فشنک بردند طول کشیده بود ،
 ترکمانیه زور آور شده و خیرگی زیاد کردند و بغیر از رحوم نصرت‌الملک
 و افواج سراغه که تا آخر جنگ مشغول مدافعه و مقاتله بودند ، دیگر از
 هیچ طرفی از اطراف پیش‌قراول و غیره کمکی بآنها از سواره‌وپیاوه نرسید ،
 و هرچه معاون لشکر به قوام‌الدوله اصرار کرد که ازین افواج پیش‌قراول
 لامحاله دوسه فوج بکمک چنداول بفرستید هیچ سفید نیفتاد ، و مشیت
 خداوندی هم به شکست آن اردو قرار گرفته بود . افواج چنداول بعد از
 آنکه شش ساعت دعوا کردند و راه اسیدشان از همه طرف مسدود شد ، و
 ترکمانیه زور آور شده ، تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند ، و ترکمانیه
 غالب و قشون دولتی مغلوب و آیه «و غیض الماء و قضی الامر»^۱ درباره قشون
 دولتی صدق پیدا کرده ، دیگر حالت جمع‌آوری و نگاهداری مردم
 متفرقه خارج از حوصله بود . ترکمانیه خود را بمیان بنه و قورخانه ریخته
 اولاً قدری از قورخانه را آتش زدند و بنای اسر و قتل و نهب را گذاشتند .
 بقیه السیف که از ترکمانیه خلاصی حاصل کرده خود را بمزارتیه رسانیدند ،
 اعتقادشان این بود که هم آنجا دوباره جمع‌آوری و ایستادگی نمایند و با
 ترکمانیه دوباره مشغول مجادله شوند . چون بنه و قورخانه یکجا
 بگير ترکمانیه افتاده بود ، سهل است ، توپ‌ها را هم گرفته بودند ، نواب
 حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله صلاح در توقف ندیده بطرف قلعه سرو روانه
 شدند ، و بعد از رفتن ایشان از برای سایر مردم حالت یأس بهم رسیده .
 قتل مرحوم نصرت‌الملک و گرفتاری سرتیپ توپخانه و زخم برداشتن او و
 گرفتاری سایر سرتیبیان هم بتحقیق پیوست ، و هر کس در خیال حفظ جان
 ۱- قسمتی از آیه ۴ و ۵ سوره هود . یعنی و فرونشست آب و گذشت کار .

خود افتاد و رو بقرار گذاشت . و بعینه هنگامه محشر برپا شده بود ، و
 آیه «یوم یفر المرء من اخیه و صاحبته و بنیه و فسیلته الذی»^(۱) تئویه^۱ درباره
 آن روز و آن مردم صدق پیدا کرده بود . واقعاً حالت تصور غیر از حالت
 وقوع است . و تفصیل آن جنگ را اگر کسی بتماسی بخواهد که شرح بدهد
 تاریخ بزرگی خواهد شد ، که نویسنده و خواننده و شنونده همه از مطالعه
 آن ملالت حاصل خواهند کرد . و ترکمانیه تا محل موسوم به کولک تپه
 که تخمیناً یک فرسخ ونیم تا قلعه سرو مسافت داشت متعاقب اهل اردو
 آمدند ، و کردند آنچه باید بکنند و شد آنچه شد .
 کنون بود نی آنچه بایست بود

ندارد غم و درد [و] اندیشه سود

و تتمه مردم باحالت پریشان و معشوش کالجراد المنتشر^۲ بقلعه
 داخل شدند ، و نواب حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله بعد از ورود بقلعه سرو
 بفکر مراجعت بطرف بشهد مقدس افتادند ، و بدون اینکه از احدی مشورت
 نمایند یوسف‌خان ایل بیگی هزاره و میر عطاءالله خان تیموری را خواستند ،
 و قدغن کردند که شما دونفر با سواره جمعی خودتان الآن از قلعه بیرون
 بروید که ما هم از عقب شما سوار شده و خواهیم آمد ، و از راه گل‌ران
 باید چهار-پنج روزه ما را بمشهد مقدس برسانید . ایشان نیز قبول کرده
 در تدارک حرکت بودند . مقرب‌الطاقان معاون لشکر از قضیه اطلاع
 بهم رسانیده ، رقت خدمت نواب حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله و اصرار و ابرام
 زیاد کرد که آنها را از این صراقت و خیال بیندازد ، و اگر بنای حرکت
 باشد همه مردم باتفاق یکدیگر حرکت نمایند ، سهل است چهار عراده

۱- آیات ۴، ۵، ۳، ۲، ۱ سوره عبس یعنی روزی که مرد از برادر وزن و فرزندان

خود بیگردد . دنباله عبارت مربوط است به سوره سعارج (آیه ۱۳) یعنی و خویشان
 خود را که جای داده بودند و نگا هداری میکردند او را در دنیا . (۱) کلمه الذی هم غلط
 است و باید التی باشد تا آیه درست باشد . ۲- چون ملخ پراکنده .

توپ و قورخانه که در قلعه گذاشته بودند برداشته به همراه خود بیاورند، مفید نیفتاد، و جوابی که بمشارالیه گفته شد این بود که توهم بدون اینکه احدی را مطلع نمائی آجودانباشی را بردار بیاوبرویم. این مردم هر کس برای خود فکری میکنند.

سعاون لشکر تمکین نکرده بمنزل خودش آمد و سر کرده هائیکه بقلعه آمده بودند جمع آوری کرده و گفت چنان بدانید که شاهزاده و قوام الدوله در میان شما نیستند و هر طور عقل خودتان میرسد برای نجات خود فکری بکنید. همه قول اورا بستند و قرار گذاشتند که هر قدر فشنگ که در قورخانه است با فواج تقسیم نمایند و توپ ها را هم موافق قاعده با سب های توپ خانه ببندند، و مردم را بنظم و قاعده حرکت داده از قلعه بیرون ببرند و محافظت حال خود را نمایند تا خدا چه خواسته باشد. و در این خیال بودند که حشمت الدوله و قوام الدوله سوار شده با نوکرها و کسان خودشان از قلعه بیرون رفتند. و مردم متفرقه بعد از آنکه این حالت را ملاحظه کردند که سردار و رئیس، آنها را چه طور گذاشته رفته اند. هر کس بصرافت این معنی افتاد که زودتر برود و پیش بیفتد و جان خود را از سهلکته بیرون ببرد. عنان تمالک و اختیار بکلی از دست سرتیپ و صاحب منصب و سر کرده خارج شد، و اسبها که بتوپ بسته بودند سرباز و سوار و مردم متفرقه بندهای آنها را بریده و بجهت اینکه سوار شود و خود را خلاص نمایند بردند، و همه هم و هنگامه زیاد در سردم افتاد، بطوریکه یک دو نفر آدم نزدیک شد که در زیر دست و پای مال و مردم تلف شود، و معاون لشکر و آجودانباشی بعد از این مقدمه بیرون آمدند و هر چه به نواب حشمت الدوله و قوام الدوله

عجز و لایه کردند که لاسحاله، حالا که بیرون آمده اید لا اقل قدری جلو بکشید و اندکی آهسته تر بروید تا مردم عقب مانده هم بیایند برسند بجائی برسید و بیک تاخت در همان شب اول تا صبح پانزده فرسخ مسافت طی کردند. و مقرب الخاقان قاسم خان سرتیپ و حسین علی خان سرتیپ و رحمت الله خان سرهنگک بایشتر مردم پیاده عقب ماندند. آنشب نتوانستند خود را برسانند و روز دیگر آن طبقه اول که از قلعه آمده بودند، باز در پانزده فرسخی نماندند و پنج فرسخ دیگر مسافت طی کرده بر سر دو راه رسیدند، که یک راه از بیابان قم بی آب که معروف به کله بران است و هجده فرسخ آب ندارد و بطرف حشمت آباد و سرخس میرود، و راه دیگر بطرف پنج ده که یورت طایفه ساروق است جدا میشود.

نواب حشمت الدوله و قوام الدوله بنا داشتند که از آن راه بی آب بروند بهمراهی یوسف خان ایل بیگی هزاره. مشارالیه از این معنی سرباز زده گفت من چگونه میتوانم ده پانزده هزار نفس در میان بیابان قم بی آب تلف نمایم و از تشنگی و گرسنگی هلاک نمایم. هر کس میرود برودن و سوار من پیرامون اینکار نمیگردیم. و بعد از این تفصیلات یکروز در سر همان دو راه توقف کردند تا سرکردگان و مردم عقب مانده رسیدند، آنوقت از راه پنجاه روانه شدند. لکن آن دسته که عقب مانده بودند، روز دیگر طایفه تکه بصرافت آنها افتاده چهار صد پانصد نفر متعاقب آنها بنای تاخت و تاراج را گذاشتند و بقدر قوه کوتاهی نمیگردند، تا اینکه مردم سابق و لاحق متصل بهم شدند و متفقاً روانه شدند و در آن حالت آذوقه مردم بکلی تمام شده بود، که یک سن نان و آرد گندم و جو [و] غیر ذلک در میان مردم

بهم نرسید، و مدار مردم به گوشت اسب و شتر و غیر ذلک میگذشت ، و خیال همه این بود که بعد از رسیدن پنجه ، طایفه ساروق بمقام خدمتگزاری برمی آیند و آذوقه برای این مردم می آورند . و طایفه ساروق هم چنان تصور کرده بودند که نواب حشمت الدوله و قوام الدوله و سایر سرکردگان و مرددیکه اسبهای خوب داشتند و میتوانستند فرار کنند رفته اند و این جمعیت که در این صحرا معطل است همه سرباز پیاده و مردمان بی پا هستند که نتوانسته اند فرار نمایند . طمع آنها هم بحرکت آمده هرروزه بنای تاخت و تاز اطراف اردو را گذاشتند، و دو روز، روزی چهار-پنج نفر اسیر از مردم بردند .

روز سیم صبح سواره و پیاده زیادی از ایشان که تخمیناً چهارصد پانصد نفر میشدند بمقابل اردو آمده ، ایستاده بنای جنگ و های وهوی را گذاشتند، و خیالشان این بود که بقیة السیف طایفه نکه را هم آنها لجه نمایند و اسیر کنند . و اشهد بالله سوار هزاره یوسف خان ایل بیگی آنروز ایستادگی زیاد کردند تا ترکمانهای ساروق را از پیش برداشتند . چند نفر از ایشان خود را برودخانه شهد انداخته غرق شدند، و چند نفر مقتول و اسیر شدند، و اسرای ایشانرا شاهزاده و قوام الدوله خواسته ، انعامی بایشان دادند ، و آنها را بطرف پنجه روانه کردند، و از برای که خدایان و ریش سفیدان طایفه ساروق پیغام دادند که ما با شما ایل بودیم ، و شما هم خدمتگزار دولت بودید ، چرا حالا میخواهید خدمت خود را ضایع کنید و بهدر بدهید ، باید حالا که این فقره برای قشون اتفاق افتاده است ، شماها مهمان داری بکنید ، و آذوقه از برای مردم اردو ببرید، باز دولت در مقابل

این خدمات شما التفات به شماها خواهد کرد ، و باز سال دیگر که قشون به مرو خواهد آمد شما را درسو سکنی خواهد داد . و بشرح ایضاً از این قبیل پیغامات برای ریش سفیدان طایفه ساروق دادند، و کاغذی هم باین مضمون برای آنها نوشتند ، و مصحوب اسرای خودشان فرستادند . فردای آن روز که به دوفرسخی پنجه رسیدیم ، ریش سفیدان طایفه ساروق همه باستقبال آمدند، و عذر تقصیرات گذشته را خواستند ، و چهار-پنج نفر اسیر که روز پیش از اردو برده بودند پس آوردند، و اظهار اطاعت و خدمتگزاری و ایلیت کردند، و خواهش نمودند که اردو برود بمحل موسوم به داش-کُری که یک فرسخی پنجه است بیفتد، که مسافت اردو با او به چندان زیاد نباشد، که از برای آوردن آذوقه و تردد ایشان به اردو نزدیک باشد . و بروفق خاطر خواه ایشان اردو در محل موسوم به داش کُری افتاد ، و ترکمانان هم بقدری که توانستند آذوقه از ما کولات حمل به اردو کردند، و بقیمت گران فروختند، و مردم لابد میخریدند . و بنا این بود که اردو دو روز آنجا توقف نماید، که مردم از کسالت و خستگی راه بیرون بیایند، و روز سیم از آنجا حرکت کنند ، و ترکمانیه هم بغیر از خدمتگزاری خیال دیگر نداشتند .

فردای آن روز که چهارشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول بود ، سربازی در اردو بازار ، با یک نفر ترکمان ساروق در سر قیمت خرپزه نزاع کردند ، تا آخر سرباز دست به تفنگ برد ، و ترکمان شمشیر ، و همه در گرفت ، دوسه نفر سرباز و ترکمان هم از طرفین بحمایت آمدند، و سربازان فریاد کردند که های ترکمان گلدی که بیک مرتبه اردو بازار

برهم خورد، جمیع مردم خیال کردند که سوارالامان تکه آمده. براسب های خود سوارشدند و مال و بنه و احمال و ائقال آنچه داشتند، و رو بطرف بیابان قم که از راه و آب خارج بود کردند. و آنروزهم از ظهر تا شام سرباز و مردم پیاده چهارپنج فرسخ مسافت بیراهه طی کردند، و همه را پای برهنه دیدند. و هیچ کس از حال کسی خبر نداشت و هر کس فکر این بود که زودتر جان خود را بیرون ببرد، واحدی در مقام تحقیق بر نیامد که این خبر راست بود یا دروغ. باری ترکمانیه ساروق هم بعد از مشاهده این حالت بقدر هزار نفر سواره و پیاده از عقب اردو افتاده، بنای تاخت گذاشتند و تا اول خاك بادغیس هرات که به چمن بید معروف است آمدند، و بقدر دوهزار و پانصد نفر تخمیناً اسیر بردند. و کار بر مردم بسیار سخت شده بود. و از پنج دهه به هرات که چهل فرسخ علی التخمین مسافت دارد، گذران مردم بگوشت اسب و شتر و گراز و خون شتر و خون اسب و علف و غیر ذلک میگذشت، و بقدر دویست نفر در آن بیابان ها از گرسنگی تلف شد، و بقیه السیف به هرات باحالت پریشان به شکیبان رفتند، و چهارپنج روز در آنجا توقف کرده روانه بطرف مشهد مقدس شدند. والی الآن که دو ماه است از این مقدمه گذشته، هنوز عقب مانده مردم که در صحراها و بیابانهای نزدیک هرات مانده بودند تمام نیامده و نرسیده اند. این است مختصری از وقایعات سفر سرو که حسب الاسر اولیای دولت ابد مدت قاهره که عرض شد.

و اگر کسی بخواهد تفصیل حالات و حرکات این سفر را بجزو بنویسد مجلدات پرداخته خواهد شد، و مشنوی هفتاد من کاغذ شود.

۱- دراصل چنین است.

از خداوند، بباطن ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین مسئلت مینمایم که وجود مبارک پادشاه جمجاه اسلام پناه روحنا له الفداء را در ظل حمایت خود محفوظ بدارد و سایه بلند پایه اش را از سر قاطبه اهل ایران کم نفرماید. انشاء الله تعالی در ظل عاطفت خداوندی رفع کسالت و پریشانی اهل ایران عموماً خواهند شد. آمین یارب العالمین !!!

اقل چاکران در گاه خلایق امید گاه سید محمد لشکر نویسنوری، درسنه یک هزار و دویست و هفتاد و هفت هجری، مطابق بیچی نیل ترکیه، که حسب الاسر قدر در هما یون شاهنشاهی روحنا فداه، قشون دولتی مأمور تسخیر سرو شاهجان و صفحات ترکستان شده بود، در خراسان توقف داشته، مشغول انجام خدمات لشکری و تحمل زحمات قشونی بود. بعد از مأموریت لشکر به صوب ترکستان، و اجتماع و احتشاد قشون مأموره در خراسان، مقارن حرکت اردو از ارض اقدس، حکم محکم همایونی، بموجب ملفوفه فرمان، موشح و مزین به دستخط مبارک، مأمور بهمراهی اردوی بزرگ شده، چاره [ای] جز اطاعت فرمان لازم الاذعان نداشت. طوعاً او کراً بهمراهی اردو حرکت کرده روانه گردید. و از روز حرکت از ارض اقدس تا زمان مراجعت حدو النعل بالنعل با مرحوم مغفور حشمت الدوله و جناب غفرانمآب قوام الدوله طاب ثراهما همراه بود، و قدسی تخلف ننمود، و جمیع حوادث اتفاقیه و وقایع سخت را که در این رساله تفصیل داده شده است خود برای العین مشاهده نموده.

و گذشت از سر ما آنچه گذشت چه بدریا و چه کهسار و چه دشت و چند مرتبه دوچار مخاطرات و مهالک سخت شده، از مال هر چه

همراه داشت از صامت و ناطق بمعرض تلف درآمد ، سهل است ، هیچ نمائنده بود که جان عزیز خود را هم به صعب‌ترین حالتی تلف کرده باشیم . لکن چون اجل موعود مقدر نرسیده بود فضل خدا و توسل بآنمه هدی علیهم السلام و اولیای بزرگوار دست‌گیری نموده ، بهرطور بود سلامتی خود را فوز عظیم‌شمرده . تاء عن الاهل صفرالکف منفرد^۱ مراجعت بارض اقدس نمود ، و پس از مراجعت برحسب مأموریتی که داشت ، حالات و وقایع سفر نحوست اثر را از روی روزنامه‌های یومیه خلاصه کرده ، مطابق این کتابچه ، کتابچه دیگر نوشته ، بتوسط مرحمت و غفران پناه میرزا عنایت‌الله امین لشکر طاب‌ثراه ، تقدیم خاکهای اقدس همایونی روحنافته نمود و از عرض لحاظ انورگذشت ، و موقع تحسین و قبول یافت و بهمه قسم ، وعده بدل موهبت و توجه و مرحمت ملوکانه در باره اقل چاکران شد ، لکن فوت مرحوم مغفور معزنی الیه مایه تعویق و تعطیل اجرای مراحم ملوکانه آمد . و از آن سال تا کنون نزدیک قرنی است که گاهی در خراسان و وقتی در دارالخلافت طهران به خدمات قشونی می‌پردازد . همقطارانی که حال در دفترخانه مبارکه لشکر صاحب امتیازات و دارای شئون و افتخار شده‌اند در آن سنوات بهیچوجه اسمی و رسمی از ایشان نبود ، سهل است پاره‌ای از این اشخاص هنوز از کتم عدم بوجود نیامده بودند ، و این ذره بی‌مقدار بجهت عدم بضاعت و نداشتن سرب و واسطه بزرگ بافتوت ، بهمین حال ، خاسل الذکر و پریشان از همه همسران و همقطاران بازپس ماند ، و چون در ناامیدی بسی امید است ، بعد از هزار یأس و خیبت و حرمان ، بانی فیض موطن اولیای بزرگوار ، خصوصاً حضرت ثامن‌الاطهار ،

۱- مصرع اول از بیت چهارم قصیده لابیة العجم طغرانی اصفهانی که نویسنده تضمین کرده است و بیخواهد بگوید تنها و تهی دست و دوزاخ کسان بمشهد بازگشته است . منفرد در اصل منفرداً نوشته شده است .

علیه صلوات‌الله الملك الغفار ، بحالت عجزه و مساکین و فقرای مملکت خراسان ترحم و تفضل فرموده ، در سنه ماضیه تخاقوی ثیل ، هزار و سیصد و یک هجریه ، علی هاجرها آلف سلام و تبحیه^۱ ، شغل جلیل و منصب نبیل فرمانفرمائی و حکومت و دارائی مملکتین خراسان و میستان ، برحسب انتخاب شخص شریف و ذات مقدس همایونی روحنافته ، مفوض و مفتخر بوجود مسعود حضرت مستطاب بندگان اجل اشرف امجد افخم ، تاج الوزراء و فخرالصدور ، مشید و سروج قوانین جمشید ، ثالث ماه و خورشید ، جناب جلالت‌مآب خدایگان اعظم ، امیرنویان معظم ، نصیر دولت و ملت سزین ارائکک فرمانفرمائی و ایالت ، آصف الدولة العلیة العالیه میرزا عبدالوهاب‌خان ، ادام‌الله طول بقائه ، و مدالله ظلله علی مفارق الانام گردید ، کمترین چاکر را هم بخت و اقبال همراهی کرده ، در پیرانه سری ، بغلامی و چاکری برگزیدند ، و کما فی السابق بخدمات لشکری خراسانم مفتخر و سرافراز داشتند . و به مفاد آیه کریمه «سبیجعل الله بعد عسر یسرا»^۲ دعا های مدت عمر که در حق خود درین آستان مقدس می نمود و خاتمه امور خود را بخیر مسئلت میکرد بحمدالله تعالی بتوجه انطاف شامله و مراحم کامله حضرت مستطاب اجل معظم الیه ، آثار اجابت ظاهر شده ، اکنون در جرگ چاکران و بندگان باختصاص مندرج و منسلک ، و شب و روز در کمال ارادت و عبودیت و صدق نیت مشغول چاکری و خدمتگزاری است . امید از فیض عمیم خداوندی این است که سالیان دراز این وجود مبارک و شخص شریف را برین مسند فرمانفرمائی پاینده و مستدام بدارد که مایه رفاه و آسایش عامه خلق این دو مملکت ، از غنی و فقیر و صغیر

۱- بر هجرت کننده اش هزاران سلام و درود باد .

۲- زود باشد که خداوند پس از سختی آسانی قرار دهد . جزء آخر از آیه ۷ سوره طلاق .

و کبیر میباشند .

این دعوت را بوقت تهلیل آمین آمین کناد جبریل

**

چون شفاهاً به اقل چاکران امر و مقرر شده بود که نسخه وقایع سفر گذشته مرو را استنساخ نموده ، از لحاظ انورشان بگذرانند . استثلاً لامره الاجل الاکرم العالی مجدداً این نسخه را استکتاب نموده ، تقدیم حضور مرحمت ظهور مبارک داشت . مستدعی است که خطاها و زلات این بنده غلام را بنظر عفو و اغماض ملاحظه فرمایند . والعذر عند کرام الناس مقبول والسلام خیر ختام . یا علی مدد .

= ۳ =

سفرنامه خراسان

نوشته

ا. هوتوم شیندلر

A. Houtum - Schindler

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسب الفرمایش سرکار جناب مخبرالدوله ، نهم شهر صفرالمظفر
از دارالخلافة مبارکه بسمت ارض اقدس حرکت نموده ، تفصیل یازده
منزل از دارالخلافة الی شاهرود از این قرار است .

منزل اول

از دروازه مشهد مقدس^۱ الی خاتون آباد هجده میل^۲ و نیم انگلیسی
مسافت دارد، و راهش مسطح و صاف است، و خاتون آبادده خالصه است .
هشتاد خانه وارد دارد و یک کاروانسرای بزرگ با چهل اطاق و طویله های^۳
بزرگ که جناب حاجی ملاعلی ساخته است . خاتون آباد اول ده ورامین
است، از حیثیت آب و خاک و زراعت مشهور است ، و حال هم آب فراوان
دارد و یکی از بلوک پرمفعت و حاصل خیز ایرانست . اسکندر رومی که
دو هزار و دوست و ده سال تخمیناً پیش از این از ورامین عبور نموده ،
جهت کل قشون، آذوقه از ورامین بدست آورده، حمل نموده، در چند منزل
گذران نمودند . با وجود این همه جنس که در ورامین است، در خاتون آباد
نان و کاه و جورا زیاد به عابرین گران میفروشند . دوده که^۴ نزدیک

۱- گویا اشتباه است و صحیح آن دارالخلافة طهران است چه خاتون آباد
از توابع طهران است نه مشهد و از بقیه مطلب هم استنباط میشود .

۲- هر میل انگلیسی یک هزار و ششصد و نه متر است .

۳- دراصل : طویله ها .

۴- این کلمه زائد بنظر میرسد .

خاتون آباد است که ساین شمال و جنوب خاتون آباد واقع اند یکی حصار امیر که خالصه است، و یکی دیگر پیرا مال اسین الملکه است. چپر خانه منزل اول در کبود کمبز^۲ است، درشش فرسخی دارالخلافه واقعست. و در این کبود کمبز یک کاروان سرای شاه عباس است.

منزل دویم

خاتون آباد الی ایوانه کیف^۳ بیست و هفت میل انگلیس است. راهش خوب است، ولی در چند گذار سنگ زار است، و نهر بسیار هم درین راه می باشد که از برای عبور کالسکه بسیار زحمت دارد، دهاتی که نزدیک راه می باشند از این قرار است: الورک^۴ ده کوچک آب فراوان دارد، خسرو، ده کوچک است، شریف آباد ده بزرگ معتبر است. از شریف آباد الی ایوانه کیف که پانزده میل انگلیسی است. این پانزده میل آب ندارد، ایوانه کیف جای خوبی نیست، در زمستان و بهار آب دارد ولی در تابستان و پائیز آب ندارد، بجز آبی که در آب انبارها انداخته اند چاه کنند هم ممکن نیست، اولاً بواسطه عمق که در پنجاه زرع باب نمیرسد و اگر بیشتر بکنند، دم مانع کردن میشود و مقلی را میکشد، در آخر تابستان ابداً آب ندارد و آب انبار هم خشک شده و اگر هم آبی باشد شور شده است.

- ۱- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد اول بیروء اعلان ضبط شده است.
- ۲- امروز کبود گنبد گفته میشود هر چند بنا بر تلفظ قدیم و کنونی بسیاری از نقاط ایران گنبد هم گفته میشود.
- ۳- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران بصورت ایوانکی آمده است ولی از اصل تبعیت گردید و بهمان صورت نوشته شد.
- ۴- در قسمت اول این کتاب بصورت آلواک آمده است ولی در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران آلونک نوشته شده است. حرف پیش از کاف. درست مشخص نیست که دال است یا راء یا همزه.

از رودخانه شهر دماوند آب می آورند به آب انبارها می اندازند، و در ایوانه کیف چپر خانه می باشد، و ربع فرسخ به سمت جنوب کاروانسرای شاه عباسی واقع است که حال خرابه می باشد، مسکون نیست. کوهی که مغرب ایوانه کیف واقع است قره قاج می گویند و مشرق را کوه قلهک می گویند، به سمت جنوب چهار رشته کوه می باشد یکی کوه نمک، دیگری کوه سکرچ دیگری کوه کالنگک، دیگری سیاه کوه که گاهی کوه گوگرد می نامند.

منزل سیم

ایوانه کیف الی قشلاق خوار هجده میل و ربع انگلیسی است، یک فرسخ و نیم اول خیلی هموار است، بعد از اتمام این یک فرسخ و نیم، اول گذار سرداریست. اسم مربوط این گذار سردره است و دهنه خوار هم می گویند و طولش پنج میل انگلیسی است. در ابتدای این دهنه دو قلعه کوچک و خرابه می باشد و یک قلعه سنگی خرابه در وسط این گذار می باشد. احتمال می برد که این جادزد گاه بوده و این قلعه ها قراول خانه بوده است. بعد از اتمام این دهنه میرسد به جلگه خوار، راه اول قدری سنگ زار است، بعد از آن خوب می شود و از ده حسین آباد و قلعه نو و کرند رد میشود، میرسد به قشلاق خوار، بلوک خوار شصت و دو پارچه ده دارد و دست اسین - السلطان است. بزرگترین ده بلوک خوار... که دوست خانه وار است. بلوک خوار تخمیناً روی هم حساب نموده نود هزار خانه وار دارد، و مثل جلگه ورامین آب بسیار دارد. آب خار رودخانه ایست که از پهلوی ده

۱- در اصل: جای آن سفید است.

سررود و از نزدیک کوه سررهور می‌آید. قشلاق خوار چپرخانه دارد و یک کاروانسرای خشتی که آقا نصرالله ساخته است، و سالی هشتاد و چهار تومان اجاره می‌گیرد. از قشلاق خوار راه خوبی دارد به سیاه کوه که چهارفرسخ است، و در جلگه خوار هم قشلاق پانصد خانه وار ایل اوسانلو و سیصد چهارصد خانه وار ایل الاکائی است.

منزل چهارم

از قشلاق خوار الی ده نمک بیست و سه میل انگلیس است، راه صاف و خوب است، بعضی مکانها سنگ زار است. در سه فرسخی قشلاق ارادان است که تلگراف خانه دارد. از ارادان تا پادسه سه میل انگلیسی است و از پاده الی ده نمک آبدار دونه میل و ربع انگلیس مسافت می‌باشد. ده نمک پنجاه و یک خانه وار دارد، آب بسیار کم و شور می‌باشد و زراعت هم خیلی کم برداشت میشود، و مردم اینجا خیلی بی چیز می‌باشند، و از قدیم هم مالیات نمی‌دهند. ده نمک یک کاروانسرای بسیار خوب دارد که از بنای شاه اسمعیل است، و این کاروانسرا بیست و چهار اطاق و طویله بزرگ بسیار خوب دارد. جنوب این ده همه اش کویر است، و شمالش کوه چهل و یک تن مشهور است، قلعه ده نمک با وجود این که خیلی خراب است بیست و شش خانه وار منزل دارند، و اهل ده می‌گویند که اینجا جای بسیار بزرگی بوده است، و اطراف چینه پایه دیوارها معلوم است که می‌گویند در اینجا که حال دیوارست دروازه شهر بوده است. خربوزه در ده نمک از جهت شوره زار بودن زمین، بسیار خوب و ممتاز است، و دویخچال در ده نمک می‌باشد.

حاجی علی اکبر امین سعدن و حاجی علی نقی کاشی ارباب این ده نمک می‌باشند^۱.

منزل پنجم

از ده نمک الی لاس گرد^۲ بیست و چهار میل و نیم انگلیسی است، راهش خوب است، قدری سنگ زار است، و در زمستان این راه خیلی سخت است از جهت زیادی گل، سه فرسخی ده نمک ده عبدل آباد واقعست، این ده خیلی معتبر و آباد بوده ولی حال بسکلی بخرویه [است] و کسی مسکن ندارد، و دوفرسخ شمالی ده عبدل آباد، سعدن گوگرد و سرب دارد، و سه میل مسافت از عبدل آباد، چند کال دارد با پل های خوب و محکم که در زمان صفویه ساخته شده است. اینجا پل کُری مشهور است و بیشتر حد مابین خراسان و عراق عجم این نقطه بوده است، و یک برج خرابه هم در اینجا واقع است که برج سیکشم مشهور است، بزبان لاسگردی برج موکشم، و در یک فرسخ پیش از رسیدن به لاس گرد، راه داخل کوه می‌شود و یک چشمه آب صاف بسیار خوب دارد، و در ابتدای دهنه این کوه که آب باریک می‌گویند اسم کوه تیره کان است، و از آب باریک تا جلگه لاس گرد راهش بسیار سخت است و بعضی از جاها عبور کالسکه نمی‌شود و از یک مال هم بیشتر نمی‌تواند رد شود. لاسگرد ده معتبر است و قلعه آن مدور است اطراف، بیرون بسیار کثیف^۳ است، بطوری که کثافت^۴ مانع پرورش

۱- در اصل می‌باشد.

۲- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد سوم، لاس جرد ضبط شده است.

۳- در اصل: کسیف و کسافت - همچنین در سطر بعد.

دشمن می‌شود. و اهل لاسگرد از پشت سنگر کثیف در کمال آسودگی می‌باشند. درب قلعه بسیار کوچک است، داخل قلعه دو خیابان دارد، فاصله هر خیابانی عمارت ساخته شده است، بطور دایره سه مرتبه دارد و این عمارت‌ها بواسطه پل چوبی باهمدیگر اتصال دارند، و ارتفاع کل قلعه بیست و پنج الی سی ذرع^۱ می‌باشد. داخل قلعه شصت و هفت خانه دارد و در بیرون قلعه هشتاد و پنج خانه وار مسکن دارند که مجموع خانه‌وار این ده تخمیناً صد و پنجاه خانه وار می‌باشد. زراعت لاسگرد تقریباً چهارصد خروار جنس است، آب بسیار دارد و قدری شور است، در باغات شمال لاسگرد انار بسیار دارد و انار بی هسته^۲ لاسگرد مشهور و معروف است. کوه شمال لاسگرد کوه توند می‌نامند و کوه انتظار از لاسگرد به فیروزکوه راهی دارد، سیزده فرسخ است، از ایچ و امام زاده رد می‌شود. جلوی قلعه امام زاده‌ای است که امام زاده سیدرضا و سید علی اکبر، هردو برادر حضرت رضا می‌باشند، در لاس گرد چپر خانه و یک کاروانسرای شاه عباسی دارد، کاروانسرا بیست و چهار اطاق و طویله‌های بزرگ و چند عدد بالاخانه و یک طالار بزرگ خوب هم دارد، اهل لاس گرد مثل سمنان و سرخه زیان غربی^۳ حرف بی‌زندان که از الفاظ قدیم و لفظ ترکی و فارسی مخلوط است.

۱- در اصل: زرع در همه جا

۲- در اصل: حصته در همه جا.

- راجع بزبان سمنانی رجوع شود به جلد اول کتاب فرهنگ لغات و

اصطلاحات سمنانی نوشته آقای دکتر منوچهر ستوده و کتاب تاریخ قومس نوشته آقای رفیع.

منزل ششم

از لاسگرد الی سمنان نوزده مین و نیم انگلیسی می‌باشد. راه بسیار خوب است ولی در زمستان و در بارندگی بسیار گل می‌شود که عبور کردن به سختی می‌باشد. از لاسگرد هفت میل گذشته سرخه واقعتاً سرخه یک ده بسیار معتبر است و سیصد و پنجاه خانه وار دارد و آب و باغات بسیار دارد، مالیات این ده تقریباً هزار و پانصد تومان است، والیه زاده دختر حضرت شاهنشاه که زوجه اعتضاد الملک است از بابت سواجب می‌گیرند، و خربزه سرخه مشهور است و انار بی هسته خوب دارد، و در اطراف سرخه چند عدد ده کوچک می‌باشد و اساسی آنها از این قرار است: نظامیه^۱، محمدآباد، سنجده. از سرخه تا سمنان دوازده میل و نیم انگلیس، راه بسیار صاف خوب می‌باشد. یک ده معتبر در شمال واقعتاً مؤمن آباد می‌گویند. سمنان یک شهری کوچک است که تقریباً هزار خانه وار دارد. و پای تخت حکومت سمنان و دامغان و جندق است. در سمنان پنج محله می‌باشد: ناآر^۲ و اسفتجان و چوب مسجد، ولاتی آبار و شاه جوق. ارگ^۳ و تلگراف خانه در محله ناآر واقع شده است. مسجد شاه و مسجد جامع در محله چوب مسجد واقع اند. چهار دروازه دارد: دروازه خراسان و عراق و ناآر و چوب مسجد. در سمنان پنج کاروانسرا در داخل دارد و شش کاروانسرا هم در بیرون شهر می‌باشد، پهلوی دروازه ناآر از این قرار است: کاروانسرای سه سالار خشتی است، بیست و هشت اطاق دارد، یک بالاخانه و ازینای

۱- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد سوم نظامی ضبط شده است.

۲- ناسار نیز نوشته شده است برای اطلاع بیشتر به تاریخ قومس نوشته

آقای رفیع مراجعه شود. ۳- لتی بار نیز آمده است.

۴- این کلمه را همه جا با کاف نوشته است ولی در محاوره با گاف تلفظ

میشود.

محمدخان سپهسالار مرحوم است، دویم کاروانسرای حاجی آقا بابا، خشتی و بیست و پنج اطاق دارد، سیم کاروانسرای آقا، خشتی و چهل و هشت اطاق دارد. چهارم کاروانسرای شاه عباسی خراب است. پنجم کاروانسرای وارثین علیقلی کفش دوز خراب است. ششم کاروانسرای نواب سیف الله میرزای مرحوم خشتی و خراب است. مالیات حکومتی سمنان تقریباً نوزده هزار و پانصد تومان است. حاکم این حکومت حسین خان اعتضادالملک پسر سپهسالار مرحوم است. سمنان سه مدرسه کوچک دارد: مدرسه مسجدشاه، مدرسه صادق خان، مدرسه مهدی قلی خان، مسجدشاه از بناهای خاقان مغفور است، بسیار ممتاز است و خیلی تعریف دارد، دو ایوان بزرگ دارد که ارتفاع آنها سیزده ذرع است. میان حیاط و حوض بزرگ و نهر آب جاری دارد، سی اطاق برای طلبه و غربا دارد و این بنا را خوش رو و خوب نگاه داری می کنند. مسجد جامع از بناهای محمد شاه مرحوم است، حیاط کوچک است و یک ایوان دارد. پشت مسجد جامع یک منار، از بنای محمد شاه مرحوم دارد و ارتفاع این مناره بیست ذرع است و از پائین تا بالا نود پله می خورد، مؤذن مسجد جامع از سر این مناره اذان می گوید، و از بالای این مناره شهر سمنان و اطراف خوب دیده میشود. بجز این دو مسجد پانزده مسجد دیگر دارد ولی همه آنها کوچک است. در محله [ای] که شمال شهر واقع است سی برج خرابه می باشد. بروج میرزا عسکری مشهورند و هر یکی بیستالی ده ذرع ارتفاع دارد، بالا رفتن بسیار مشکل است. یکی از این سه برج قلعه ترکمان می نامند و داخل این قلعه یک چاهی می باشد که بیست

۱- دراصل: حیات در همه جا.

ذرع عمق دارد و پائین یک آب کمی بایوی بسیار بیدی دارد. در محله شاه جوق یک عمارت خراب دارد که می گویند امام زاده چهل تن، ولی تفصیل و تاریخ او معلوم نشد. در مغرب سمنان چند عدد امام زاده دارد، یکی امامزاده علوی که از اولاد امام رضا علیه السلام میباشد، یکی دیگر امامزاده اشرف، یکی دیگر امام زاده میرزا حسن، و یک بقعه خرابی هم می باشد که به چهل دختر مشهور است. نزد یک این امام زاده ها و اطراف نزدیک شهر سمنان چند عددده می باشد که روی هم بحلات می گویند و اساسی هر یک از این قرار است: کوش سغان^۱، کودووک^۲، وزاورقان^۳. بازار سمنان کوچک است ولی دکان او پر از اسباب و خوب کاسبی می کنند و معمور است. آب سمنان از یک رودخانه می باشد که از پهلوی ده شاه میرزاد^۴ که داخل کوه شمالی سمنان است جاری می باشد. نیم فرسخ شمالی شهر جایی می باشد که سمنانیها می گویند آب بخش کن، و در اینجا آبی که می آید از رودخانه به پنج قسمت کرده اند که هر یکی از آن قسمت ها میرود به سمت شهر و در اصطلاح جمع میشود و بعد از آن باز می کنند به باغات و زراعت می برند. زراعت بلوکات سمنان کفاف جمعیت سمنان را نمی کند و برای سه ماه کافیت. برای کفاف نه ماه دیگر از اطراف و خوار می آورند. در مراجعت از سمنان از اهل آنجا شنیدم که از بابت پول سرشمار، حاکم خیلی تعدی میکند، چنانچه پول سرشمار از دیوان نهمصد تومانست و حاکم تقریباً

۱ و ۲ و ۳- در کتاب قوسن، تألیف آقای رفیع کوشک سغان و کودی دریا

کد یوروژاوغان ضبط شده است.

۴- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد سوم شه میرزاد نوشته شده

است.

چهار هزار تومان در سال دریافت میکنند. و بنای عریضه نوشتن هم داشتند. شخصی را آنجا دیدم که در فوج سمنانی سرباز بوده و در سفر مرو اسیر شده بود و بعد از پانزده سال تازه از دست ترکمان خلاص شده و آمده بود سمنان، هنوز از خستگی راه بیرون نیامده، گماشتگان حاکم آمده بودند و سرشمار میخواستند. قیمت آذوقه در سمنان با دارالخلافه چندان فرقی ندارد، بجز برنج که از طهران ارزان تر میفروشد.

منزل هفتم

سمنان الی آهوان بیست و دو میل و نیم است. از دروازه شهر تا سیزده میل راه خوب است کم کم روی بالا رفته و بعد از آن داخل کوه میشود، از آنجا تا ده خرابه که وسط دره و کوه واقع است و چاشت خوران میگویند دو میل و نیم است. در تابستان و بهار در این ده سه چهار نفر مشغول کشت و زراعت جزئی میباشند، در آخر تابستان آب آنجا می خشکد. از چاشت خوران الی کاروانسرای آهوان راه خیلی سختی دارد، همه کوه می باشد و پست و بلندی خیلی دارد، و مسافت از چاشت خوران الی آهوان هفت میل است. در آهوان یک چپرخانه دارد و یک آب انبار و یک کاروانسرای شاه عباسی و یک کاروانسرای سنگی خرابه که کاروانسرای انوشیروان میگویند، ولی معلوم نیست که انوشیروان این کاروانسرای را ساخته باشد، گویا از بنای سامون خلیفه عباسی است^۱، چونکه آن خلیفه

۱- در سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان اشاره ای نیز به بنای این کاروانسرا شده است و تاریخ آنرا در حدود هزار سال ذکر کرده است. برای اطلاعات بیشتر به تاریخ قومس نوشته آقای رفیع مراجعه شود.

در کل راه از بغداد الی طوس که حال مشهد مقدس باشد منزل هائی که دور بود و آبادی نداشت کاروانسرا و آبادی بنا مینمود. در اطراف آهوان سه مزرعه کوچک و آب جزئی دارد: یکی مزرعه سیرآباد، دوم مزرعه کودوان، سیم مزرعه نامود. کل زمین این سه مزرعه بیشتر از چهل من بذرافشان زمین ندارد. آهوان جای بسیار سرد است، پنج روز پیش از عید نوروز که من آنجا بودم وقت طلوع آفتاب آب یخ می بست و یخ و برف بسیار در آنجا بود.

منزل هشتم

آهوان الی گوشه^۱ یازده میل و نیم است. از آهوان الی ده خراب که آب خوران است هفت میل و نیم باشد. راه میان کوه و سنگ زاواست، جنوب ده آب خوران کوه سلطان شاهرخ است. سر آنکوه یک امامزاده مدفونست. از آب خوران الی گوشه سیزده میل راه خوب صاف و بی آب است. گوشه یک جای کوچک است، چپرخانه دارد و یک آب انبار و یک کاروانسرای شاه عباسی کوچک باده اطاق و سه ایوان، یک جزئی زراعتی هم دارد، چهار فرسخ شمالی در کوه دشت تران معدن سرب دارد و پنج فرسخ مغرب گوشه، در کوه کرکیان هم یک معدن سرب دارد که سرب این معدن در سمنان منی... شاهی فروش میرود. نزدیک به گوشه چند تپه و خرابه دارد که اهل ولایت دروازه شهر قدیم قومس میگویند.

۱- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران جلد سوم قوشه ضبط شده است.

منزل نهم

از گوشه الی دامغان بیست و دو میل و نیم است . از گوشه الی ده امیرآباد هفت میل و راه تا آنجا بسیار خوب است ، دست راست چند ده دارد به فاصله نیم فرسخ : یحیی آباد ، فیروزآباد و ده زه . امیرآباد ده معتبر است پاشانزده عدد برج و مال اعتضادالملک است ، از امیرآباد الی دولت آباد چهار میل و نیم است ، راه تا آنجا بسیار خوب است و دهاتی که نزدیک راه می باشد از این قرار است : سلطان آباد خرابه ، امامزاده قاسم ، سلیمان آباد خرابه ، سیدآباد ، فتح آباد ، اعلاء آباد خرابه ، اسمعیل آباد ، قاسم آباد ، قلعه اسمعیل آباد و حاجی هفتاد خانه وار دارد . دولت آباد ده بسیار بزرگ است با دو بیست و پنجاه خانه وار و آب بسیار . یک فرسخ در شمال دولت آباد ، ده بزرگ خراب منصورآباد دارد . از دولت آباد الی دامغان یازده میل و نیم است . در اطراف راه ده بسیار دارد ، معتبرترین دهات از این قرار است :

بخش آباد ، شیرآشیان ، علی آباد ، عوض آباد ، حاجی آباد ، رضی آباد . بیش از رسیدن بشهر دوتپه کوچک دارد . میان آن دوتپه را کنندند و کله آدم بیرون آوردند . پهلوی این تپه ها یک امامزاده دارد گنبد زنگوله شهور است ، داخل آن امامزاده هیچ معلوم نیست ، مقابل این امامزاده یک خرابه دارد که میگویند پیربکر ابن احمیان .

دامغان شهر بزرگی است ولی خرابه بسیار دارد ، آنچه معموره

۱- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران ، جلد سوم علا ، (Alia) ضبط شده

که نام یکی از دهستانهای مرکزی شهرستان سمنان است .

۲- در اصل : کنبز .

می باشد ششصد خانه وار بیشتر نیست . محلات دامغان پنج می باشد از این قرار است : محله شاه ، چوب مسجد ، دباغان ، سراوری ، بزبان دامغانی سرولی میگویند ، زرچوب . یک محله دیگر هم بیرون شهر می باشد میگویند محله آب ، و پنج دروازه هم دارد : دروازه عراق ، دوم سرولی ، سیم زرچوب ، چهارم خراسان ، پنجم شاه سن . در دامغان بسیار عمارات قدیم دارد و دو مناره بسیار برتفع دارد ، یکی پهلوی مسجد جامع است ، تخمیناً هشتصد سال پیش از این ساخته شده است و دو ذرع ارتفاع دارد ، از پائین تا بالای سر این مناره صد و آدو پله میخورد ، سرش خراب شده است و دور مناره بخط کوفی با آجر برون آورده اند و بواسطه خرابی خوانده نمیشود . مسجد جامع کوچک است تعریف ندارد . پهلوی مسجد جامع مدرسه فتحعلی بیگ است . این مدرسه بیست و دو طاق دارد خیلی کثیف است . در ایوان این مدرسه یک سنگی در دیوار نصب کرده اند و روی آن سنگ نوشته که این عمارت در نهمصد و هشتاد و نه تعمیر شده است . مناره دیگر پهلوی یک مسجد قدیمست و این مسجد را تاریخانه یا چهل ستون می نامند ، مناره خیلی خراب است هم بالا هم پائین و رفتن بالا خیلی مشکل است . حیاط این مسجد قدیم یک مربع چهل و سه ذرع است . بیست و دو ستون الحال موجود است . ایوان بزرگ بطرف قبله ساخته نشده است ، نزدیک باین مسجد قدیم بقعه پیر علم دار است . این بقعه هم در سنه چهارصد و هفده ساخته شده است و قبر محمد بن ابراهیم است و اسم معمار علی بن محمد بن حسین بود ، یک سنگ دیگر هم دارد که میگوید حاجی حسین دامغانی این بقعه را تعمیر کرده است ، دو مدرسه دیگر دارد

یکی مدرسه سطلب خان صاحب ده دولت آباد بایست اطاق ، و مدرسه حاجی موسی آقا باسی اطاق می باشد . ارگ دامغان جای بسیار معتبر بوده است . دیوار خندقش حالا هم آدم سواره در کمال آسودگی در بالای دیوار میتواند عبور کند ، وسط ارگ خانه [ای] میباشد که اینچهار اسولودخانه خاقان مغفور میگوبند ، خانه خوبی بوده ولی حال دیوار اطراف حیاط خراب شده است . داخل ارگ سی الی چهل خانه وار مسکن دارد ، زمین ارگ را طوری تقسیم نموده اند که هر یکی از اهل دامغان یک قسمتی از زمین ارگ را مالکند . جلوی دروازه عراق پلی دارد و کاروانسرای شاه عباسی و معصوم زاده ، امام زاده جعفر ابن علی بن حسن بن عمر ابن زین العابدین ، تاریخی این امام زاده در روی قبر نداشت ، ولی آجرها که در ایوان این بقعه نصب کرده اند تاریخ سنه ششصد و شصت [و] پنج دارند ، روی دیوار این ایوان هم یک سنگی دارد که فرمان شاه رخ نوشته اند ، فرمان از سنه هشتصد و بیست و پنج است . و میگویند که مالیات صابون که در دامغان میسازند عوض صد و هفت باید صد و پنج باشد . یک قبری هم دارد که از مرمر سبز ساخته اند ، و این قبر بنت شیخ شاه که ملقب به پادشاه انوشیروان عادل است در سنه نهصد و پنجاه و هفت مدفون شده پشت معصوم زاده بقعه [ای] دارد که اهل دامغان نمی دانند که چه بوده است ولی از خط کوفی که دور بقعه از آجر در آورده اند معلوم است که از بنای ابوخواجه اصغریک این اصفهان ، در سنه چهارصد و چهل و شش بوده ، در حیاط یک قبر شاه طاهر صفویه هم دارد که در سنه نهصد و شصت و هفت مدفون شده است ، و قبر محمد که از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام باشد در اینجا است .

و این امام زاده بسیار معتبرست و اهل ولایت بسیار احترام دارند و از اطراف بزیارت می آیند ، متولی این معصوم زاده آدم بسیار مقدس و خوبی می باشد و میباید نجیب است . بمن گفته که دهو ، دهی است وقف این امام زاده ، ولی چند سالست که قنات آن خشک شده است و زراعت نمیشود و بمن چیزی نمیرسد و امام زاده هم مخارج ندارد ، اگر کسی بانی خیر شود و سیصد تومان مخارج قنات این ده کند ، آب خوبی بیرون می آید زراعت و منفعت خوبی خواهد داد که خرج بن و مخارج امام زاده بیرون می آید و علاوه به فقر آهم از منفعت این ده میرسد . آب دامغان از رودخانه چشمه علی است که آیش بسیار است . چشمه علی چهار فرسخ مسافت تا دامغان دارد ، بازار دامغان کوچک است ، صد و پنجاه دکان دارد و نصف آنها خالی و خراب میباشد . نزدیک شهر دامغان تپه حصار مشهور است ، چونکه در مراجعت این تپه را بدقت ملاحظه کرده ام تفصیل آنرا من بعد خواهم گفت . دامغان یک باد بسیار بدی دارد که از قدیم همیشه بوده . میگویند که جهت آمدن این باد نجاست انداختن در چشمه گندابست که یک فرسخ ونیم تا چشمه علی مسافت دارد . چونکه این باد روز بروز و همیشه می آید و یقین است که همیشه متصل کسی مواظب نیست که در آنجا نجاست در آب بیندازد ، عقل باور نمیکند که این فقره راست باشد .

منزل دهم

دامغان الی ده ملا بیست و چهار میل ، راهش خوب است بجز چند جا که گل دارد بواسطه آب بهار و زمستان . از دامغان الی بهمان دوست دوازده میل است . دهات نزدیک اطراف راه از این قرار است : فیروز آباد ،

حیدرآباد، گیز، سحیان، بهران، طاق، مال الله یارخان سرهنگ، [...] ۱
بوسه جان، و اسرزان، باق ۲ با یک تپه قدیم، حسین آباد، عشرت آباد،
ابراهیم آباد، امام آباد.

همان دوست پیشتر جای بزرگی بوده و سابق براین منزلگاه
معا برین بود. در نزدیکی همان دوست بقعه [ای] می باشد که هشتصد سال
پیش از این ساخته شده است و به امامزاده قاسم مشهور است. از همان دوست
الی ده ملا دوازده میل راه خوب دارد، دهاتی که در اطراف راه می باشد
از این قرار است: زرین آباد، دولاب، حسین آباد، حاجی آباد، نعیم آباد،
قادآباد، مؤمن آباد، کلات ملا، قلعه حاجی. ده ملا ده بزرگی است با
صد و پنجاه خانه وار و کاروانسرای شاه عباسی دارد و چپرخانه و قلعه خرابه
و دو کاروانسرای خشتی و آب بسیار، کاروانسرای شاه عباسی بیست و
شش اطاق دارد و یک بالاخانه و طویله خوب دارد، داخل قلعه ده ملا
سه خانه وار دارد و باقی جمعیت بیرون منزل دارند، ده ملا الی شاهرود
هفده میل است، راهی بسیار خوب و زمین سخت و صاف دارد و باقی
جمعیت بیرون منزل دارند.

منزل یازدهم

ده ملا الی شاهرود هفده میل است، راهی بسیار خوب و زمین
سخت و صاف دارد. دهاتی که در اطراف راه می باشد از این قرار است:

۱- بتن در اینجا افتادگی دارد.

۲- در کتاب فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد سوم، باقرآباد و باقرآبادو
(Bâqer-âbâdu) ضبط شده که جزو بخش صیدآباد شهرستان دامغان آمده است.

رانجین ۱، سرادآباد، تلاتیه خان ۲، حزیان، قلعه ذوالفقارخان و مسکه دو،
و قلعه نو و تل. کوه هائی که در شمال واقع اند کوه مغان میگویند و کوهی
که به جنوب واقع است کوه زر، و کوه ریش میگویند، شاهرود شهر [ی] کثیف
است، آب و هوای خوبی دارد ولی از جهت کنه [و] شب گز، ماندن و
منزل گرفتن در شهر جهت غربا و مسافرین خیلی زحمت دارد. تاجر
بسیار دارد و معامله آنها اینست که پنبه و ابریشم و پپله و مس و سرب
و گوگرد از خراسان خریده بولایت اروس میفروشند و عوض آن آهن و قند
و چاهی و ماهوت و پارچه و غیره میآورند. پا [ی] تخت حکومت این مملکت
در بسطام است، و بسطام در یک فرسخی شمالی شاهرود واقع است. در
بسطام باغات خیلی دارد، در میان [آبادی] مسجدی میباشد که یک مناره دارد
و در آنجا شیخ یزید بسطامی که در سنه دو بیست و شصت و یک مرده
مدفونست، ولی تاریخ روی قبرش ششصد و شصت است. این مسجد و
مناره از بنای سلطان اولجایتو ۳ خدا بنده است و در سنه هفتصد تمام شده است.
این مناره هم مثل مناره جناب اصفهان متحرک است. یک قبر دیگر هم
آنجا میباشد که قبر شیخ ابویزید تیفور ابن عیسی بن سروشان [است].
برای این شیخ تیفور بتاریخ سنه ششصد و پنجاه و شش میباشد، و در این مسجد
یک امامزاده دارد، و نزدیک امامزاده یک بقعه میباشد که میگویند
نعش یکنفر آدم در اینجا مدفونست که هنوز درست است و متلاشی نشده
است، ولی چونکه از هر کس جو یا شدم که خود شما دیده اید، کسی نبود
که خودش دیده باشد. نمیدانم این فقره راست است یا خیر؟ حاکم

۱- در کتاب فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد سوم، راهنجان ضبط شده
است که جزو بخش مرکزی شهرستان شاهرود آمده است.

۲- کلاته خان صحیحتر بنظر میرسد. ۳- در اصل: اولجیتو.

ولایت شاهرود و بسطام کیومرث میرزا عمیدالدوله است. بسواره شاهرود و بسطام که بجهت چهار منزل مخوف از سوارهای دیگر بیشتر کار دارند، چندسالست مواجب دیوان و اسب بآنها نرسیده، سرهنگ این سوارها علی اکبرخان است، یک آدم قابلی است ولی این سرهنگ و سواره از بابت نرسیدن مواجب درست از عهده خدمت بیرون نمی آیند، چنانچه چند نفر ازین سوار از جهت محافظت نزد بن بودند، اگر مخارج آنها را نمیدادم قوه ماندن نداشتند میرفتند.

چونکه از شاهرود به مشهد مقدس از دهات اطراف راه بجهت انجام خدمات تلگرافی عبور کرده لهذا تفصیل اینها را ذکر میکنم و بعد از آن تفصیل عبور شاهراه و منزل به منزل تا ارض اقدس بیان میشود.

حرکت از میامی الی کلاته مهر روشنی و اطراف آن

از میامی الی شریف آباد که ده معتبر این کلات باشد هیجده میل انگلیس است، از قرار تقریر مردم، این راه خیلی مخوف است، مخصوصاً آنجا که چنددره و ماهور دارد، سیزده میل و نیم از میامی ده خراب حسین-آباد نام واقع است، حسین آباد یک دهی باسی خانه وار بوده، بیست و هفت سال قبل ازین سالار پسر آصف الدوله از دست قشون ایران شکست خورده و ازین راه فرار کرده، همراه او ترکمان بسیار بود که کار اینها منحصر بقمارت کردن بود، مردم حسین آباد همه بجهت درو کردن گندم بیرون رفته بودند، ترکمانها باین ده که رسیدند دختری در بیرون قلعه بود، از دختر جویاشدن^۱، دختر جواب داد مردمارفته اند جهت درو، و در قلعه دو نفر

۱- دراصل چنین است. صحیح: شدند.

پیرمرد باقی مانده است، و چند نفر ترکمانها آن دختر را کشته، بقلعه ریختند و آنها را بردند و اسباب هرچه بود آتش زدند، از آن وقت تا بحال خرابه مانده است. سه میل و نیم از حسین آباد ابتدای دهات کلاته مهر روشنی است. این کلاته حالا میگویند کلاته عرب و عجم، و سرباز و تفنگچی هم بدیوان میدهند که در جزو فوج بسطامی می باشند.

دهات این کلاته از این قرار است: یونستان^۱ بایست خانه وار، و یگران^۲ باسی خانه وار، اهل این دو [ده] عرب می باشند ولی زبان عربی هیچ نمیدانند، اسمشان از قدیم همین طور مانده است، چهل نفر از اینها تفنگچی های میان دشت می باشند. کهن آباد بایست خانه وار، و شریف آباد بایست خانه وار، و عسکر آباد باده خانه وار، و کرد آباد بادوا زده خانه وار، و ری آباد باسی خانه وار کلاته عجم می باشند. کهن و شریف آباد سالی پنج خروار جنس و هشت خروار گاه و سی و چهار تومان نقد بدیوان میدهند. هشت نفر سرباز و یک سلطان و یک نایب و یک بیرتچی^۱ به فوج بسطامی میدهند، اسم کلاتر این دهات نجفعلی خان است. ری آباد که دوفرسخ به مغرب واقع است. پانصد من جنس [و] شش خروار گاه و بیست و چهار تومان نقد و چند عدد سرباز میدهد. نزدیکی شریف آباد سه ده خرابه می باشد، مهر روشنی، و پویه و گزوان. آب این دهات کم است، درخت این دهات اکثر سنجد است و انار. دور این دهات همه گدار ترکمانست. سه فرسخ

۱-۲- در کتاب تاریخ قومس، نوشته آقای رفیع بصورت هونستان و یگران

نوشته شده است.

۳- دراصل: بیدق.

شمالی شریف آباد رباطشونج است که بسیار مخوف است، از رباطشونج الی شاهراه مشهد مقدس چند گذار ترکمان است از اینقرار: چشمه بسیار، جوزدان، سیداب، شورداد، چشمه گنداب: کوهی که در شمال این دهات واقع است کوه کنی مینامند، اهل این دهات برای تیر تلگراف از کوه نردین که سیزده فرسخ در شمال واقع است درخت آو رس که سرو کوهی هم میگویند آوردند. اهل این دهات از دولت روس خوب میگفتند بجهت اینکه از سه نفر از مردمان این دهات یک نفر آنها اسیر ترکمان شده بود و روس آنها را پول و لباس داده رها کرده بود، لهذا تعریف میکردند این زمان، آمدن ترکمان و دست برد ترکمان کم شده است، و ماها حال آسوده میباشیم. سابق بر این سالی ده بیست نفر ما را ترکمان می برد، مثلاً درین سال گذشته پنج نفر ترکمان آمده است که سه نفر از اهل ایران کشته اند ولی کسی نبردند. از شریف آباد الی میاندهشت براه گذار شوردر، شانزده میل است، هشت میلش در جلگه می باشد و هشت میل دیگر در کوه می باشد. در بین کوه چشمه شوردر واقع است و جای بسیار خوبیست، از بابت آب و سبزه و علف و جهت دشمن جای بسیار محفوظ است، چنانچه تنگه دارد اگر سه چهار نفر تفنگچی در این تنگه باشد، دشمن نمیتواند داخل اینجا شود. در این کوهها معدن مس بسیار است و جای کوره های قدیم بسیار است، ازین چشمه تا میاندهشت شش میل است.

حرکت از میاندهشت الی بیارجمند

از میاندهشت راه می رود بجنوب، از کوه که رد شد داخل جلگه بیار می رسد، از میاندهشت تا چشمه تلخ آب که اول جلگه بیارجمند باشد شانزده میل است که از اینجا همه دهات جلگه بیارجمند پیدا میباشند. از این چشمه الی غازازان چهار میل و نیم است، غازازان یک دهی با قنات و پنجاه خانه وار است، اهل این ده سابق بر این از دست ترکمان زیاد صدمه خوردند، ولی حال چند سال است که آمد و رفت ترکمان رفع شده است. شخصی را آنجا دیدم که چند ماه قبل ازین از خیوق آمده بود، و بسیار از روس تعریف میکرد، سال گذشته دوفتر ترکمان پهلوی این آمدند، دو نفر چوپانرا ملاقات کرده، یکی از آنها را کشته و یک نفر دیگر فرار کرده به محض اینکه بده رسید از ترس بُرد.

از غازازان الی طاهرآباد شش میل است، که طاهرآباد شصت خانه وار دارد، چندتا درخت بادام و یک قنات آب که آب این قنات در کل جلگه بیارجمند مشهور است از خوبی. از طاهرآباد الی خانه خودی سه میل است، و خانه خودی دامنه کوه خانه خودی واقع است. خانه خودی هفتاد خانه وار دارد و تیول حاج ظهیرالدوله می باشد، پیشتر صد و پنجاه خانه وار داشت ولی در زمان قحطی این طور شده. در جنوب خانه خودی روی دامنه کوه شش عدد ده می باشد از این قرار است: کلاته زین العابدین با یک خانه وار، قلعه احمد با ده خانه وار، دزیون با پنجاه خانوار، جابر با پنجاه

۱ - شکل قدیم جمند، جوسندامت و بیارجمند دو ده جدا گانه می باشد،

خانه‌وار، قلعه بالاباشصت خانه‌وار، وی دو باشش خانه‌وار، این شش ده روی هم بیست خروار جنس و بیست و هشت خروار گاه بدیوان میدهند و تخمیناً دویست تومان نقد میدهند، در این کوه سرب و مس بسیار دارد، آهن و زاج سبز هم خیلی دارد، سنگ مس با بقدر خوب و معتبر است که در سر معدن خرواری بیست و هشت تومان فروش میرود. در دزیون یک تکیه دارد بایک درخت چنار بزرگ، و یک امامزاده دارد که شاهسلطان عزیزالله مینامند. در زمانی که بن در اینجا بودم یک شخصی در آنجا بود که دودست او را بواسطه دزدی، نواب حسام السلطنه بریده بود و میگفت من طلا میسازم و مردم عوام دور او را گرفته بودند و بتزویر از مردم پول میگرفت، تا زمان برون آمدن من از آن ده آن شخص دست بریده دویست تومان گرفته بود.

از خانه خودی الی بیارجمند سه فرسخست و از آنجا یک راه خوب و همواره شاه‌رود دارد. بیارجمند دویست خانه‌وار دارد و تیول^۱ بنعیر الممالک است، چهار فرسخ به بیارجمند سر راه شاه‌رود جائی^۲ میباشد که باغ گود مشهور است، پیشتر آنجا یک باغی بود که شخصی وقف کرده بود بایتقرار، که هر مسافر سوار از این باغ رد میشود یک چارک انگور باو بدهند و هر مسافر پیاده نیم‌بن، ولی حالا باغ و وقف همه خراب شده است و بیحاصل است. در خانه خودی و دهات او قارچ بسیار خوب پیدا میشود و بقارچ در این ده سمرق^۳ بیگویند. اهل خانه خودی هم مرد و هم زن بسیار خوش‌رو و خوش‌گل میباشند، ولی در دهات نزدیک خانه خودی هم مرد

۱- دراصل: تذویر. ۲- دراصل: طیول. ۳- دراصل: جاهی.

هم زن زشت میباشد، بسیار سرد دیدم که سوی صورت آنها بسیار کم بود. از خانه خودی الی دستگرد ده میل ونیم بطرف شمالست. دستگرد نود خانه‌دارد و سیصد تومان مالیات میدهد، اهل دستگرد صاحب بسیار شتر میباشد و ساربانان میکنند. از دستگرد تا چشمه گورخان دوازده میل است، این چشمه گورخان کمی آب شیرین دارد و بسیار بخوف و محفوظ است که کوه‌های دور این چشمه همه معدن مس میباشد و پهلوی چشمه گورخان دویست - سیصد جای کندن سنگ مس میباشد، ولی دو - سه زرع که پائین میرود همه پر از آب است، در همین تپه گورخانی بجز چشمه گورخانی چهار چشمه دیگر هم دارد، قلعه گزیک چشمه است، چشمه خدا و چشمه بیرزا، از چشمه گورخانی الی عباس‌آباد دوازده میل ونیم راه صاف خوب دارد.

حرکت از عباس‌آباد تا جوین و اطراف

از عباس‌آباد تا پل ابریشم هشت میل است و چونکه شاهراه بزرگست، تفصیل آن بعد خواهیم گفت. از پل ابریشم ده میل راه دارد تا آسترو^۱، راهش خوب است ولی در میان تپه‌ها بسیار سرازیری خیلی دارد. استرود، ده معتبر است و هفتاد و پنج خانه‌وار دارد، آب و زراعتش بسیار خوب است. از استرود^۲ الی فرومد شش میل است، فرومد دهی بسیار معتبر است با دویست خانه‌وار، مالیات این ده، دویست و هشتاد تومان نقد است و صد و سی خروار جنس و صد و سی خروار گاه هر سال بدیوان میدهد،

۱- این کلمه زائد بنظر میرسد.

۲- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران، استرند ضبط شده است. ظاهراً

استرند و استرود و استرودسه صورت از یک کلمه است.

وسی سرباز و یک سلطان هم بجهت فوج عرب و عجم از این ده میگیرند .
 آب این ده از رودخانه منی در است و بسیار فراوانست ، در این فرومد
 یک قلعه قدیم دارد که در زمان فتحعلی شاه بواسطه ترکمان ویران شده
 و یک خندق و چند برج تازه در زمان محمدشاه ساخته شده است . هفده سال
 قبل ازین هزار و پانصد سواره تکه آخالی آمدن^۱ بچپاول فرومد، ولی میان
 شب راهشان گم گردید و میان کوه از دست فرومدی قدری شکست خورده
 بطرف داورزان^۲ رفته . گویند که قلعه قدیم از بنای فرامرز این رستم^۳
 بوده است، و باین دلیل اسم مربوط باین ده باید فرامرز باشد، ولی در تاریخ
 قدیم ایران اسم این ده فرومد نوشته است . داخل قلعه یک آب انباری
 بزرگ میباشد و در اطراف این ده آثار خندق و علامات دیگر بسیار دارد .
 و یک مسجد آنجا میباشد که هفتاد سال قبل ازین ساخته شده [است] . اهل
 این ولایت داخل این مسجد نماز نمیکنند بواسطه اینکه از بنای منی میباشد،
 در ایوان این مسجد نوشته، کتیبه و کج بری و ایوان بسیار خوب و قشنگ
 است . چند سال قبل ازین پهلوی دروازه فرومد مناره بزرگی بوده است که
 پیرماهور مشهور بوده ، این مناره افتاده و آجر این برای ساختن عمارت
 جدید بکار بردند . چند نفر بودند که میگفتند این مناره را بجهت آجر
 مخصوصاً خراب کردند . یک امامزاده دارد که سلطان سید احمد بود
 برادر امام رضا علیه السلام مینامند ، این بقعه چهل سال قبل ازین تعمیر
 شده است و بسیار جای خویست . فرومد آخرده ولایت شاهرود و بسطام
 است ، قدری از فرومد گذشته داخل ولایت جوین میشود . در وقتی که

۱- در اصل چنین است صحیح آمدند .
 ۲- در کتاب فرهنگ آبادیهای ایران ، تألیف آقای دکتر مفخم پایان داورزن نوشته شده است .
 ۳- در اصل چنین است و اصل تبعیت شد .
 ۴- در اصل بیار .

من در فرومد بودم چند نفر از اهل شفی آباد^۱ که یکی از دهات جوین و
 چهار فرسخی فرومد [است] ، پیش من آمدند و بسیار شکایت از ظلم حاکم جوین
 کردند و خواستند بروند دارالخلافه عرض کنند . از فرومد الی منیدر
 هشت میل ونیم است، راهش پهلوی رودخانه منیدرو میان کوه میرود .
 منیدراول جوین است و چهارده خانه وار دارد، و یک کمی ابریشم میسازند
 و زراعت جزئی هم دارند، با وجود این محمدجعفرخان سرتیپ حاکم جوین
 سیصد تومان از این ده بدیخت عوض مالیات گرفت . کوهی که منیدر میانش
 واقع است متصل بکوه داورزان است و کوه داورزان [را] کتره کوه هم میگویند .
 از منیدر الی کهنه هفت میل است، و راهش خوبست ولی همه تپه و کوه است،
 در بین راه چند دانه چادر سیاه مال ایل بلوچ دیدم و هرچه از آنها جویا
 شدم که شتر بدهید بجهت حمل تیر، یا بره بدهید بجهت خوردن من و
 پولش راهم پیش بگیرید . جواب دادند نه شتر داریم و نه بره داریم . معنی
 آن این بود که برسیدن ما هرچه شتر و بره داشتند پنهان کردند . چونکه
 ما را در خدمت دولت میدانستند ، خیال کردند که مال آنها را بی وجه
 خواستم بگیرم . کهنه یک ده کوچک است بایست خانه وار، آب فراوان
 دارد ولی زراعت از جهت زیادتی کوه کم است . حکومت جوین در سال
 گذشته مالیات از کهنه ازین قرار گرفت، مالیات جنس بیست خروار است،
 عوض این بیست خروار جنس ، صد و شصت تومان نقد گرفت ، سرشماری
 شصت تومان بود، سرگوسفند بیست تومان بود، بحساب گوسفندی دوهزار

۱- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران ، جلد نهم ، شفیع آباد ضبط شده

ویانصد دینار، بیست تومان برابر هشتادگوسفند است، و من شنیدم که از بیست [و] دوگوسفند بیشتر در دفتر دیوانی ضبط نیست. سرگاو پانزده تومان گرفت، گاو پنجهازار. بیست سال قبل ازین همه گاو این ده را ترکمان گرفتند و از آنوقت تا حال یکدانه گاو در این ده وجود نداشت ولی سی رأس گاو هنوز در دفتر دیوان ثبت است. بجهت مالیات زمین، جریبی هشت قران گرفته شد و روی چهل جریب سی و [دو] تومان شد، جمع این دو بیست و هشتاد هفت تومان میشود، و بغیر این مبلغ پنجاه یا شصت تومان دیگر آدسهای حاکم گرفته و کدخدا که یکی از سوارهای حاکم است صد یا صد و پنجاه تومان برای خود میگیرد، که این ده کوچک با پانزده خانه وار تخمیناً پانصد تومان در فاصله یکسال داده است. اهل کهنه هم یک کمی ابریشم میسازند، بیست سال پیش ازین یک جمعیت بزرگ تکه بجهت چپاول کهنه آمده بودند، سیصد رأس گاو و ده نفر مرد برده بودند، دو نفر راهم کشتند، از آنوقت تا حال هیچ ترکمان در نزدیکی این ده پیدا نشد. از کهنه الی جاجرم نه فرسخست و شفی آباد در نصف راه واقع است. از کهنه الی بجنورد شانزده فرسخست، و میان آباد که پایتخت حکومت اسفراین باشد در نصف راه واقع است. از کهنه الی جاققای یازده میل است، راه متصل دره و کوه میباشد. دهاتی که در اطراف هستند از این قرار است: دستوران، جبله، و گت، همه این دهات کمی ابریشم میسازند و قدری زراعت دارند. گت پنجاه خانه وارد دارد و ده معتبر است، آنجا هم یک امامزاده دارد که سید عبدالله بن موسی کاظم علیه السلام

۱- در کتاب فرهنگ آبادیهای ایران، جفتای ضبط شده است.

مشهور است، در گت یک نفر نوۀ الله یار خان جوینی را دیدم، الله یار خان جوینی از ایل ترک خلیجائی بود، در زمان سلطنت فتحعلی شاه یاعی شده بود، در سزینان گرفتار شده در دارالخلافت کشته شد.

جاققائی صد و پنجاه خانه وارد دارد، وارکش در وسط شهر واقع است، ارکش بسیار خرابه دارد و منزل حاکم است ولی چهار یا پنج اطاق درست بیشتر ندارد. جاققائی نزدیک بجلگه جوین است. و از اینجا تا بدھاتی که در جلگه واقع اند چهار فرسخ مسافت دارد. معتبرترین این جلگه زورآباد است، دوفرسخی از زورآباد سقان واقع است که دهی با بیست خانه وار میباشد، از جهت کم آبی و ظلم حاکم اهل ده، در ماه ربیع الاول، اسماول بولایت سبزوار فرار کردند.

از جاققائی الی زمند سه میل و نیم است، زمند سی خانه وار دارد، و مالیات زمند از این قرار است: خانواری نود تومان نقد، هشت تومان و هشت هزار دینار، جنس، پانزده خروار، خرواری چهار تومان، و یک هزار دینار که شصت و یک تومان و نیم میشود، گله سی و پنج تومان، گاو بیست و پنج تومان که جمیع با پولی که آدسهای حاکم میگیرند سیصد تومان میشود.

از زمند الی فریمان یک میل و نیم است، فریمان بیست خانه وار دارد و از قدیم هیچ مالیات نمیدهد، بجز سالی بیست و یک تومان سرگله [ای]. از فریمان الی زرقون پنج میل و نیم مسافت دارد. زرقون چهار خانه وار دارد و دویست ونود و شش تومان مالیات میدهد و جزء حکومت سبزوار است. زرقون دم رودخانه نوین واقع است، خیلی زراعت دارد و بسیار درخت گردو و میوه جات و سفیدار. در چند خانه این ده، کنه، شب گذارد، نزدیک به زرقون یک معدن معتبر مس دارد ولی حالا نه سالست که

۱- در اصل: گردون.

هیچکس در این معدن کار نمیکنند. زمستان زرقون بسیار سخت است، وقتی من آنجا بودم بیست روز بعد از عید نوروز، میان شب آب یخ میشد و سرکوه زرقون بسیار برف داشت. از زرقون الی رامشین هیچده میل انگلیس است، کل این راه میان کوه و دره است. دهاتی که در اطراف راه هستند از این قرار است: ارک نوجوی. با پنجاه خانه وار، ارک قربانعلی بیک با پنج خانه وار، سُنج شیرین با پانزده خانه وار، کُر دی، قلعه کزندر باد و خانه وار، یوسف آباد با قلعه شاه داج^۱ با ده خانه وار، بیدخور با پنجاه خانه وار. همه این دهات آب بسیار دارند و خیلی زراعت هم میکنند. رامشین پنجاه خانه وار دارد، مالیات رامشین در سال گذشته پانصد و هفتاد و دو تومان بود و یک هزار دینار، خروار جنس به چهار تومان و یک هزار حساب کردند. هر خانه واری به شصت و چهار هزار، و هر تومان نقد به سیزده هزار حساب کردند، نزدیک رامشین یک دهی دارد و بلندباران مشهور است. بلندباران پنجاه خانه وار دارد و صد و شصت تومان مالیات میدهد، ویر [از] کنه شب گزار است، و بسیار تعجب است که رامشین که باین نزدیکی بلندبارانست هیچ شب گزار ندارد. از رامشین الی طبس نوزده میل است و راه در کل این مسافت میان دره و تپه میباشد. دهاتی که در اطراف راه میباشد از این قرار است: سهرآباد، بید، محمودآباد، برق بند، بالاآباد، میانآباد، نوده، بُرُند. بزقند در پهلوی طبس است و شصت خانه وار دارد و طبس ده بسیار خوبیست و صد خانه وار دارد و آب و زراعت و اشجار بسیار دارد و طبس در شمال سبزوار واقع است. از طبس الی سبزوار شانزده میل است که هشت میل بین کوه میباشد و هشت میل در جلگه. کوه هائی

۱- در محل شواج گفته میشود.

که در اطراف میباشد معدن مس بسیار و با زهر سبز دارند. دامنه کوه که همانجا راه داخل جلگه میشود چند عدد ده میباشد: کلاته خواجه، سنگ سفید، عشرآباد، کلاته حاجی محمد رضا، شاه باش، زرقند^۱. از کلاته حاجی محمد رضا الی سبزوار هشت میل و نیم است و در زمین آنجا بسیار نهر و گودی بواسطه سیل حاصل شده است و در زمستان عبور خیلی مشکل است از جهت گل و آب.

حرکت نیشابور^۲ و معدن فیروزه و اطراف

از نیشابور الی معدن فیروزه سی و دو میل است، و درین راه دهات بسیار میباشد که لازم نیست آدم این سی و دو میل را یک منزل بکند، در دهات بین راه میتوانند منزل نمایند. راه اول از کُرُم به رد میشود و هم چنین از سیف آباد و عشق آباد کهنه و یک لنگه و پیر کماج و شی هو، بعد میرسد بخواجه بچه که قبر شخصی در آنجا میباشد که بخواجه بچه مشهور است. از خواجه بچه الی رشیدآباد سه میل است، و سیدآباد و سمان و عسکرآباد و حسن آباد در اطراف راه میباشد. رشیدآباد یکی از دهات حسام السلطنه میباشد و چهل خانه وار دارد. از رشیدآباد الی علی آباد که منزل ما بود پنج میل است. علی آباد پهلوی رودخانه واقع است که بسیار آب دارد. اساسی دهاتی که در اطراف این رودخانه میباشد تا نزدیک دهنه چشمه از این قرار است: محمدآباد پنج خانه وار، خالق سی خانه وار، سرخ توره پانزده خانه وار، چهار باغ هشت خانه وار، تاغان بیست خانه وار، کدسجان سی خانه وار، دیار صد خانه وار. نزدیک به [د] منجان، در کوه نبالو

۱- در کتاب فرهنگ آبادیهای ایران، زرقان نوشته شده است. ولی در اصل

این کتاب باد و زاء نقطه دار. ۲- در اصل: نیشابور.

معدن مس و سرب دارد و چند دانه یاقوت هم در آنجا پیدا شد ، و دامنه کوه بسمت مشرق معدن نمک است که آب گو مشهور است، و مالی صد و هشتاد تومان اجاره دارد . رودخانه دمنجان [را] یکفرسخ بجنوبی علی آباد بچندین قسمت تقسیم نموده اند که هر یک از دهات اطراف آن رودخانه حق خود را میبرند . از علی آباد تا دو میل مسافت راه صاف و میان جلگه است ، و از امامزاده خواجه علی^۱ و حصارنو [که] یکده کوچک باشد رد میشود . از آنجا تا قره قوچ و معدن فیروزه راه میان تپه و دره میباشد و چهارده میل و نیم مسافت دارد . قره قوچ پیش از قحطی ده خوبی بود ولی حالا آب بسیار کم دارد و سه خانه وار بیشتر ندارد و مالیات این سه خانه وار بیست و چهار تومان است ، کوه نزدیک قره قوچ همه اش معدن نمک است و این معدن نمک برای سالی دویست و پنجاه تومان به حیدرنامی از جانب بستشار - الملک داده شده است ، چونکه در این معدن نمک از روی قاعده کار نمیشود و سر رشته درستی ندارند باین واسطه هم مداخل کم برداشت میشود و هم آدم تلف میشود . دهات معدن دو تا میباشد ، قلعه بالا ، قلعه پائین و تخمیناً دویست خانه وار دارد ، اصل اهل این دهات از ولایت بدخشانست . آب این دهات کم است و همه جمعیت این دوده اوقاتشان صرف عمل معدن فیروزه میباشد ، در عمل کشت و زراعت چندان اهمی ندارند . این معدن فیروزه از ایام قدیم مشهور است ، و پیشتر فیروزه بجز این معدن دیگر نبود ، در همین معدن فیروزه بسیار جاها میباشد که کار میکنند و می کنند ولی در همه جا فیروزه خوب پیدا نمیشود . غارهای معتبر این است : غار عبدالرزاق ، غار زاق ، غار دره کوه ، غار اردلانی ، غار علی مرتضی

۱- با تردید . خواجه نبی هم خوانده میشود .

غار سرخ ، غار ملک ، غار آقاعلی ، غار شاه پیردار ، غار طاق میدان ، غار قمری . غار زاغ^۱ و غار عبدالرزاق سالی هشتصد الی هزار تومان اجاره دارند ، ولی حالا آنجا کسی کار نمیکند ، غار دره کوه عمقش بیشتر می باشد و از بالا تا پائین راه عبور بواسطه پیچ و خم زیاد است ولی ارتفاع عمودی از بالا تا پائین سی ذرع می باشد ، هر چه پائین تر میکنند فیروزه رنگین تر و بهتر میشود . این غار در کوه دودهنه دارد ، یکی کار میکنند و یکی دیگر هوای بسیار بدی دارد و نفس کشیدن صدمه میزند و این را چراغ کُش می نامند . معلوم است که در ایام قدیم معدن چنان معتبر داشته بواسطه اینکه^۲ کارهایی که در قدیم شده است در کمال آسانی میتوان رفت پائین و آمد بالا ، و یا ستونست ، و هر چه سنگ معدن بیفایده بود از غار بیرون می ریختند ، و حال هر مغاره [ای] که کنده اند ، جهت فیروزه دست آوردن ، سوراخهای کوچک که در کمال سختی میروند باشکم و با زحمت ، و سنگ فیروزه که بیکاره می باشد بیرون نمی آورند ، در میان همان مغاره می ریزند . غار معتبرین^۳ این معدن غار قمری بوده است ، ولی حال : ده سال است که این [غار] قمری پر آب شده است ، قدری پول خرج کرده اند که این غار خالی شود ولی بواسطه ندانستگی و نفهمیدگی بیفایده بود . میگویند که در غار قمری فیروزه [ای] پیدا شده که در هیچ غار دیگر پیدا نشده است ، که^۴ فیروزه بزرگ که قوام الدوله به شاه پیشکش کرده است از همین غار بیرون آمده است . نزدیک این غار ، غار خروج و زایح هم دارد که هر دو را کار میکنند ، و غار شهرنوم در آنجا می باشد که حال پر از آب است . حکومت خراسان از این معدن فیروزه سالی هشت هزار تومان از بابت مالیات

۱- در اصل باین دو صورت نوشته شده است .

۲- این کلمه زائد بنظر میرسد . ۳- ین زائد است .

۴- در اصل چنین است حرف که اضافی است .

دریافت بینماید، اگر دولت این معدن فیروزه را بیک نفر آدم معتبری اجاره بیداد که آن شخص هر جا که خراب شده و آب گرفته است درست میکرد، در سالی پانزده - شانزده هزار تومان بلکه بیشتر بدولت عاید میشد عوض هشت هزار تومان که حالا میگیرند. هر چه فیروزه خوب پیدا میشود فوراً به افرنگستان میفرستند [چنان] که در مشهد یا معدن، فیروزه خوب پیدا نمی شود. چند سال پیش از این فیروزه [ای] پیدا شد که اول برای دوازده تومان فروش رفت. میرزا هدایت تاجر مشهد این فیروزه را به صد تومان خرید و حال به پاریس فرستاده در آنجا هزار تومان قیمت دارد. در معدن هیچ جده چرخ برای تراشیدن سنگ فیروزه دارد ولی خیلی کار نمی کنند، چرخ ها را میسازند از یک خاکی که از بدخشان می آورند، و از صمغی که از هندوستان می آورند میسازند. این چرخ همه سنگ را بجز الماس می تراشد. اهل دهات معدن به من گفتند که در سالی آدمی چهل الی چهل و پنج تومان مالیات میگیرند و بعد از دادن چهل و پنج تومان مالیات از جهت گذران خودشان کم می ماند. در دامنه کوه بسیار جایی است که جهت فیروزه خاکی میکنند آنجا هر کس که میل دارد میتواند کار کند برای عام است، گاه وقتی فیروزه بسیار خوب آنجا پیدا میشود.

نواب والا نیرالدوله که چند روز پیش از من آنجا رفته بود در میان خاک فیروزه پیدا کرده بودند، که قیمت آن بیست تومان بود. از معدن یک راه خوبی دارد به سبزوار که نه فرسخ است، و این راه را همه کس میروند، ولی من از راه دیگر که کسی نمیروند بزعفرانی رفتم. از معدن بزعفرانی چهل میل است، از چند سلسله کوه و از چند دره راه رد میشود،

از معدن الی شوراب پانزده میل است. دهاتی که در اطراف راه هستند از این قرار است: قلعه حسنعلی، احیا آباد، نوبهار، شاه کوه، قلعه حسن، یدتو. قلعه حسن و یدتو خرابه می باشند و مسکن کسی ندارد. شوراب بیست خانه وارد دارد و ده خانه وار شیعه هراتی می باشند که بمحمدشاه [در] مراجعت از سفر هرات آورده [است]. در راه مشهد در مابین سبزوار و نیشابور یک ده دیگر باسم شوراب دارد و آنجا هم شیعه هراتی می باشد ولی دخلی باین ده ندارد، نزدیک باین ده و دامنه همین کوه چند عدد ده دارد و از این قرار است: قراباغ با چهل خانه وار، تپه جیق ده خانه وار، چزک پنج خانه وار، فرخار پانزده خانه وار، یلقون آباد چهل خانه وار. چهار باغ خرابه است، مالیات شوراب صد و شصت تومان دفتری است، ولی دو بیست و چهل تومان میگیرند. از شوراب راه میروند به جنوب و داخل کوه میشود، بعد از هشت میل داخل دره [ای] میشود و درین دره چند عدد ده کوچک دارد که اساسی آنها از این قرار است: تل بی، فیض آباد، روقی، کردستان پنج خانه وار، زرقی، بوچی شش خانه وار، نورآباد پانزده خانه وار. آب نورآباد میروند به زعفرانی. و از نورآباد الی زعفرانی ده میل است. راه پهلوی این رودخانه میروند و بعد از چهار میل از نورآباد گذشته داخل جلگه زعفرانی میشود. از اینجا الی سبزوار جلگه صاف و هموار است.

تفصیل حرکت اطراف شاهراه از قرار مذکور بود

چونکه سابق گفته شد تفصیل شاهراه از شاهرود الی ارض اقدس بیان کنم. چونکه اول از چهار منزل مخوف از شاهرود الی سزیتان لازم

است که شرح آمدن و رفتن ترکمان را بیان کنم و بیاناتی که چه باید کرد که دیگر ترکمان در این چهار منزل نیاید و راه امن شود مذکور میکنم. ترکمان حال بسیار کم بیایند ولی تا ده سال قبل ازین سر راه ارض اقدس بسیار میآمدند، مخصوصاً در این چهار منزل میان شاهرود و مریان، که از آن جهت به چهار منزل مخوف مشهورند. پارسال دوقریبه اینجا آمدند و اسب هشت نفر. به جهت مانع آمد و شد ترکمان از همه لازم تر این است که دهنه کوه شمالی را بگیرند و حفظ کنند، چونکه بجز این دهنه ها از راه دیگر نمی توانند آمد. محافظت این دهنه ها در این اوقات چند افواج سواره است که سرکرده های آنها چند نفر سرهنگ باشند. همیشه اتفاقاً می گفتند که این دهنه ها را موافق قاعده حفظ نمی کنند و ترکمان رد شده میروند به سمت جنوب و سر شاهراه مشهد و آنجا قافله را باهم زده آدم میکشند و میبرند و غارت میکنند. جهت اینکه این دهنه ها را موافق قاعده حفظ نمی کنند این است که هیچکس سرهنگ های افواج را ضامن نکرده است، و مواجب سواره به قاعده درست نمیرسد، اگر چنانچه هر فوج سواره یک سرکرده دارد، اصل حکم این سواره در دست حاکم است، ولی این طور بسیار بد است، اگر هر سرهنگ را ضامن میکردند و اختیار کل فوج را باو میدادند تکلیف خودش را میدانست و میفهمید چه باید کرد. سوارها مواجبشان هرگز بوقت نمیرسد. گاه وقتی چند سال بعد از خدمت مواجب بآنها میرسد. از این جهت نمی توانند اسب خوب نگاه بدارند. آذوقه هم کم دارند و کار درست نمی توانند بکنند. اگر مواجب و جیره آنها بوقت داده میشد هم اسب و هم یراق خوب میتوانستند بخردند

و شکایت از نبودن آذوقه نمی توانستند بکنند. چند نفر سواره که همراه من در راه بودند نه پول و نه جو و نه گاه میداشتند، و اگر من هر روز بآنها پول نمی دادم کار دیوان را نمی توانستند کرد. حاکم بسطام عوض جیره بآنها یک براتی داده بود حواله سیاسی، ولی این برات را قبول نکردند. و سرهنگ های این فوج را مواجب خوب باید داده شود و مواجب و جیره سوارهای خودش را بخودش واگذار نمایند، و سرهنگ ها ضامن باشند که ترکمان نیایند، و برای هر یک نفر ترکمان که داخل خاک ایران میشد سرهنگ ها را مؤاخذه کنند، و جریمه از ایشان بگیرند. حکام ابداً کاری به سواره نداشته باشند و مواجب و جیره سواره ابداً در دست حکام نیفتد. حکام حکم به سرهنگ میدهند نه بدیگران و الا شأن سرهنگ هیچ ارزش ندارد. در فوج بسطام یک سلطان است که ابداً بحکم سرهنگ گوش نمیدهد ولی ممکن نیست که سرهنگ او را تنبیه کند، چونکه این یکی از متعلقان عمیدالدوله است و شاهزاده هرگز نمی گذارد که این سلطان از دست سرهنگ تنبیه شود. اگر دولت ایران به نوکرایانی خودش اطمینان ندارد و اختیار کل و مواجب و جیره تمام فوج بیک نفر سرهنگ بدهد، به یکی از صاحب منصبهای فرنگی که حال در دارالخلافه به نظام مشق میدهند و کار زیاد ندارند به خراسان مأمور بکنند، یک صاحب منصب فرنگی به شرطی که مواجب و جیره خود و سواره های خودش را همیشه بوقت بگیرد، اندک زمانی آمد و شد ترکمان را بالکلیه رفع میکند. در تنبه هائی که در اطراف شاهراه مشهد در چهار منزل مخوف واقع اند چند عدد چشمه آب خوب دارد. تراکمه همیشه پهلوی این چشمه ها در کمین هستند،

و اما اگر چنانچه یک برجی با چهار- پنج نفر تفنگچی نزد هر چشمه می بود ترکمان دیگر نمی آمدند . چونکه بی آب زندگی نمی توانند بکنند . و هروقت ترکمان در این تپه ها نمی توانند بیایند ، آدم از اطراف می آمدند به جهت کار کردن سعادن مس که در این تپه ها واقع اند . ترکمان از توپ بسیار ترس دارند ولی از توپهائی که در این چهار منزل مخوف عبور میکنند ترس ندارند . چونکه بسیار بد هستند و کهنه و خراب ، و اسب بد و توپچی بی سشق دارند، و ملزومات توپ هم مثل فشنگ و غیره خوب نیست . عراده های توپ را اکثر باریمان بسته اند، توپچیان هم تعلیم درست ندارند ، یک جلودار توپ چندماه قبل ازین در وقت نبودن چا پارچی ، در چهرخانه را شکسته و عیال چا پارچی را از خانه بیرون انداخته و گاه وجو چا پارخانه را گرفته برای خودش . یک جلودار دیگر روی سرداری نظامی دکمه با نشان دولت رومیه را عوض دکمه ایرانی گذاشته بود . در باب این دوفقره به نواب والا عمیدالدوله عرض کرده بودم ولی نمیدانم که شاهزاده بان جلودار تشبیه کرده است یا نه . جمعیت قافله و زوار که هر پانزده روز در اینجا عبور میکند بسیار بزرگ است ، لیکن سه یا پنج نفر ترکمان برای برهم زدن کل قافله کفاح هستند . یک عراده توپ بجهت محافظت همیشه همراه قافله و زوار است و گاه وقتی چند نفر سواره و چند نفر تفنگچی همراه قافله هم هستند . ولی گاه وقتی بجز این یک عراده توپ هیچ محافظ دیگر نیست ، آنهم از این جهت است که هیچکس ضامن نیست محافظ باشد یا نباشد . حکومت خیال میکند که شصت یا هفتاد نفر تفنگچی مزینانی همیشه با قافله و زوار هستند . من هرگز از بیست و پنج الی سی نفر بیشتر همراه این قافله ها

ندیدم . سواره هائی که همراه قافله ها هستند اکثر اوقات از ده نفر بیشتر نیستند ، چونکه هیچکس ضامن نیست هروقتی که ترکمان آمدند و آدم بردند یا کشتند هیچکس نیست که دولت ریش او را بگیرد و هیچکس در بند نیست چه شد و چه نشد . از شاهرود الی مشهد دو بیست و نود و شش میل است، قافله این همه مسافت را در دوازده منزل طی میکنند ولی چهارده منزل خوب میشود کرد .

منزل اول

شاهرود الی رحمت آباد بیست و دو میل است، راه بسیار خوب و صاف دارد ، پنج میل از شاهرود ، ده بزرگ واقع است بدشت نام . در این ده هرچه زوار به سمت مشهد مقدس می خواهد برود جمع میشود، از اینجا با توپ حرکت میکنند . بدشت خیلی آب و زراعت و یک کاروانسرای شام عباسی دارد . از بدشت الی خیرآباد سه میل و نیم است ، خیرآباد دهی خراب است، آبش قدری شور است و چهار- پنج خانه وار بیش ندارد . تا هفت میل دیگر راه در جلگه است، بعد داخل تپه میشود ، دو میل و نیم دیگر آب انباری واقع است بایک عمارت خراب ، حوض میل مشهور است، از تابستان اینجا آب ندارد . از حوض میل الی قلعه رحمت آباد چهار میل است، پیشتر در اینجا جائی بود به نارنج آباد مشهور ، بعد فراش آباد گفتند، وقتی که فراش آباد خراب شده بود ، میرزا آقاسی قلعه رحمت آباد آنجا ساخته و چند عدد توپ هم بجهت ترکمان آنجا گذاشت، و چاه هم آنجا کنده اند، رحمت آباد هم خراب شد و قنات و چاه با هم افتادند . رضا خان مهندس را که همراه من بود و حالا سرهنگ شد در آنجا گذاشتم، این قلعه را

از نو بسازد و قلعه خوبی ساخته ، هرچه دیوار و طولیله و اطاق خراب بود حالا آبادست و منزلگاه شد . اگر از دیوان یک مبلغی معین میشد که قنات هم درست شود جای خیلی معتبر میشد، مخارج قنات ساختن دوهزار تومن میشود . سه هزار قدم دور از قلعه چشمه ای است با آب خوب و از آن چشمه تا قلعه دورشته قنات دارد، ولی حال دورشته مسدود است ، اگر این دورشته با دوهزار تومن تعمیر بکنند و آب جاری تا قلعه برسد جای بسیار معتبری میشود، چونکه از دهات اطراف آدم میآید بجهت زراعت و در آنجا سکنه میساختند و بدیوان هم مالیات میدادند .

منزل دویم

رحمت آباد الی میامی هفده میل و نیم است ، راه خوب و صاف ، اولاً قدری تپه و دره دارد، بعد راه توی جلگه میافتد و بسیار خوب میشود، پنج میل از رحمت آباد بندسرجان واقع است . این بندسرجان چند تپه و یک دهنه است . از بندسرجان الی قلعه آب سرجان هشت میل است . قلعه آب سرجان هم یکی از بنای جناب مخبرالدوله است و رضاخان مهندس آنرا ساخته بجهت محافظت سیم تلگراف ، این قلعه هم بسیار خوب شد و نهر آب سرجان که بسیار آب خوب و شیرین دارد از او میگذرد . از آب سرجان الی میامی چهارمیل و نیم است . میامی دهی بسیار خوب است با آب فراوان . مالیات میامی سالی یکصد و هفتاد و دو تومان نقد و هیچده خروار جنس و بیست و یک خروار گاه است . میامی تخمیناً صد و پنجاه خانه وار دارد، هلو و انگور میامی معروف اند و میامی کاروانسرائی دارد.

که از بنای شاه عباس ثانی است، سر دروازه سنگی دارد با تاریخ سنه هزار و شصت و چهار، و کاروانسرا بیست اطاق و سه تالار و چند بالاخانه و طولیله خوب دارد . از جهت نبودن خانه خوب میان قلعه میامی ، لابد بودم تلگراف خانه را در کاروانسرا بسازم . چاپارخانه هم در میامی دارد ، راه چاپارخانه از شاهرود الی میامی از رحمت آباد رد نمی شود ، ولی از اربیان که شش میل و نیم از رحمت آباد بطرف جنوب واقع است [رد میشود] . اربیان هم دهی بسیار خوب است با هفتاد خانه وار و آب فراوان دارد . در اربیان امام زاده ای است میان درخت چنار واقع است، این درخت بسیار تعریف دارد ولی از چنار تجریش کوچکتر است ، میان اربیان و میامی چند عدد ده واقع اند که اسامی آنها باین قرار است: سرایل ، جودانه ، محمدآباد و کلات اسد . کوه میامی بسیار ارتفاع دارد و از دور پیداست، میگویند که هیچکس تا بحال تا قلعه این کوه نرفته است ولی این دروغ است چونکه اهل میامی بمن گفتند که آدم بسیار تا بالا رفته بودند . در این منزل دویم یعنی از رحمت آباد الی میامی دوچاه آب دارد ، یکی آب انبار بندسرجان و یکی دیگر قلعه آب سرجان .

منزل سیم

از میامی الی میاندشت بیست و سه میل مسافت دارد . از میامی الی زیدر جلگه است و هفت میل است . میان این دو ده ابراهیم آباد واقع است با یک درخت چنار بسیار خوب و آب فراوان . راه تا زیدر خوب است ، زیدر قلعه [ای] کوچک است با ده خانه وار و آب جزئی و زراعت کم، و اول جائی است که حالا مخوف باشد . از زیدر الی میان دشت راه بجز یک فرسخ

آخر میان تپه و دره است و بسیار مخوف میگویند ، چشمه هائی که در اطراف راه هستند و ترکمان گاه هستند از این قرار است: در شمال راه ، چشمه گندآب، چشمه شوردر. و در جنوب راه ، در کال طاقی و کال گزی، میان بهار آب پیدا میشود ، یک فرسخ این سمت میاندشت جائی است که دوچیله مشهور است . چند ماه قبل ازین دونفر ازدهات سبزوار شخص افغانی را در آنجا کشتند، این شخص یکی از آدم های شیرعلی خان سلطان افغانستان بود . دونفر قاتل را گرفته بحکومت سبزوار تحویل دادم . میاندشت تازه منزلگام شده، پیشتر هیچ آبادی اینجا نبود . حالا یک کاروانسرای بسیار بزرگ و خوب آنجا است از بنای نظام الدوله حسین خان شاهیسوند . میگویند که مخارج این کاروانسرای بیست و دوهزار تومان بود ، کاروانسرائی نو جز کاروانسرای شاه عباسی ساختند . کاروانسرای کهنه بیست و یک اطاق و طویله کوچک دارد، کاروانسرای نو شصت و نه اطاق و چهار آب انبار و یک خلوت و حمام و طویله بسیار بزرگ دارد ، جائی است که دوهزار نفر آدم بلکه بیشتر میان این کاروانسرا منزل میتوانند کرد . نزدیک باین کاروانسرا قدری زراعت میشود ، سر کرده تفنگچی میاندشت نصرالله بیگ است، او و تفنگچی از کلات عرب هستند که پیش مذکور شد، کل کار این تفنگچی این است که از زوار منفعت بکنند ، هر پانزده روز آنجا حاضر هستند اگر اتفاقاً کسی درین این پانزده روز تفنگچی میخواهد ، میگویند که همه رفتند کاه وجو بخرند بجهت زوار، یعنی پیدا کنند ، یک دفعه چند نفر لازم داشتیم بجهت فرستادن همراه چارودار، سه نفر پیر مرد و چند نفر زن و بچه پیدا شد، باقی تفنگچی سر کرده

آنها به ده خودشان رفته بودند . در میاندشت هم تلگراف خانه گذاشتم و این تلگراف خانه مخصوص در زستان بسیار با فایده است . در میاندشت چاپارخانه دارد که نه اطاق دارد نه طویله ، جائی بسیار ویران است . تقضیل چاپارخانه های این راه من بعد خواهم گفت .

منزل چهارم

میاندشت الی عباس آباد بیست و یک میل است ، راهش خوب است ، دوفرسخ میان جلگه و سه فرسخ میان تپه و دره است . از میان دشت الی قلعه الهاک سه فرسخ است، و از الهاک الی عباس آباد دوفرسخ است . چشمه هائی که در نزدیک راه واقع هستند چشمه معدن و چشمه میرزا ، و تپه نزدیک الهاک از همه جا مخوف تر هستند و زوار بسیار میترسند . الهاک اولاً کاروانسرائی بود از بنای شاه و بعد دهی کوچکست پهلوی آن ساخته شد . اهل الهاک سی خانه وار ازدهات بیارجمندند، هر خانه واری سالی سه تومان نقد و دو بیست و هفتاد من جنس ازدیوان میگیرد . در اطراف الهاک قدری زراعت و آب جزئی دارد . میان الهاک و عباس آباد یک مزرعه کوچک است چشمه سفید نام ، و در شمال این مزرعه برجی ساختیم بجهت حفظ سیم . عباس آباد از بنای شاه عباس است و یک کاروانسرای خوب باسی و شش اطاق و یک چاپارخانه دارد . تلگراف خانه هم آنجا گذاشتم . عباس آباد شصت خانه وار دارد و اهل عباس آباد بسیار متقلب هستند ، معلوم است که اصل اینها ارسنی بوده ، سالی صد تومان نقد و صد خروار جنس ازدیوان میگیرند و هیچ دربند نیستند که زراعت کنند یا نه ، هر چه

مردمان دیدم بیکاره بودند، بجز دزدی کردن از زوار و مسافران کاری دیگر ندارند، قدری ابریشم میسازند بلکه هر سال بیست و پنج من تبریزی، آب عباس آباد بسیار خوب است و هوایش بد نیست.

منزل پنجم

از عباس آباد [الی] مزینان بیست و چهار میل مسافت دارد و راهش بسیار خوب است، در یک فرسخی عباس آباد نزد [یک] چشمه گزی قلعه ساختیم بجهت حفظ سیم، از این قلعه الی پل ابریشم چهار میل است. پُلّی که حالا آنجا باشد از بنای جناب ظهیرالدوله است. از پل ابریشم الی صدرآباد دو میل است. صدرآباد از بنای صدر اعظم مرحوم است و کاروانسرای بیست و یک اطاق و دو آب انبار دارد، اهل صدرآباد بیست خانه وار از عباس آباد هستند، هر خانه وار سالی دو تومان نقد و چهار خروار جنس از دیوان میگیرد ولی صحیح بآنها نمیرسد. در سال گذشته جناب ظهیرالدوله چهل تومان و حاکم سبزوار بیست تومان از پول آنها کم کرده، بعد از وصول کردن برات هفتاد و سه تومان عوض صد و شصت تومان گرفتند، معلوم است که قوه ماندن ندارند و فرار میکنند. آب انبار صدرآباد هم خراب است، سیصد تومان لازم است که همه آنها را تعمیر کنند، اگر آب انبار درست نمی شود و قنات هم درست نمیکند، دوباره باید فرار کنند، و صدرآباد بی محافظت خواهد ماند. از صدرآباد الی مزینان سیزده میل ونیم است، از صدرآباد تا یک آب انبار یکه سر راه واقع است سه میل است، و از آب انبار تا مزینان ده میل ونیم است، و در شمال راه کوه است و در جنوب راه کویر مزینان است. پیش از رسیدن

به مزینان سه عدد دهه دارد: یکی کته ' با صد و بیست خانه وار، یکی دیگر سوزین با پنجاه خانه وار، یکی دیگر نزدیک به مزینان بهمن آباد با صد و پنجاه خانه وار، بلوک مزینان یازده پارچه دهه دارد از این قرار: مزینان، بهمن-آباد، سوزین، کته، داورزان با صد و پنجاه خانه وار، نهاردان، با صد خانه وار، آبرود با سی خانه وار، بیزه با شصت خانه وار، مور با ده خانه وار، کلاتها با هشتاد خانه وار، کم یابون با بیست خانه وار، کل جمعیت بلوک مزینان یک هزار و بیست خانه وار است، چند عدد دهه خراب هم دارد: محسن آباد، افضل آباد، ماهیون، بادقیس. کلانتر مزینان حاج آقا محمد است که جد او از دست الله یار خان جوینی کشته شد. مزینان خودش دو بیست و پنجاه خانه وار و کاروانسرای خوب از بنای شاه عباس و یک چاپارخانه دارد. تلگراف خانه هم آنجا گذاشته شد. چند سال قبل ازین یک سیل بزرگ آمد و بسیار خانه خراب کرد، از آنوقت تا حال ده را بسمت شمالی میبرند و کم کم در آنجا خانه میسازند. یک کاروانسرای قدیم که کاروانسرای انوشیروان میگویند هم آنجا میباشد. سی سال پیش ازین چند عدد آجر دور این کاروانسرا بودند، از خط آنها معلوم شد که از بنای ماسون بنی عباسی بوده است. کوهی که شمال واقع است کوه داورزانست و کره کره هم میگویند.

منزل ششم

مزینان الی مهر بیست میل مسافت دارد، راهش بسیار خوب است. بین راه یک آب انبار از بنای سیهسالار مرحوم با کمی آب دارد و یک
۱ و ۲- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد پنجم کهک و نهال دان (Nahâl - dân) ضبط شده است.

فرسخ پیش از رسیدن به مهر، دهی بزرگ صد خرو نام سرراه واقع است. مهر کاروانسرای شاه عباسی و چا پارخانه دارد و آب بسیار هم دارد، از کوهی که شمال واقع است سه رودخانه کوچک می آیند، که یکی رود مهر و یکی دیگر رود کوشک باغ و یکی دیگر رود تنوز میگویند، در جنوب این دهات چند عدد ده واقع اند ازینقرار: چوبین با بیست و پنج خانه وار، خسروآباد با صدخانه وار، چشم با صدخانه وار، شهرآباد با سی و پنج خانه وار، هنت آباد با سه خانه وار، فوروغان با بیست خانه وار، سوغیه با صدخانه وار، مهرآباد با ده خانه وار، حسین آباد با ده خانه وار، شاهرخ آباد با ده خانه وار. از مهر و دهات خیلی ابریشم میسازند. مالیات مهر تخمیناً ششصد تومان است، مالیات کوشک باغ هفتصد تومان می باشد.

منزل هفتم

از مهر الی ریود سیزده میل است، و راه خوب دارد. در ریود یک چا پارخانه دارد، کاروانسرای شاه عباسی هم دارد ولی خراب است و از ده دور است. چند باغ خوب در ریود هست و میوه جات بسیار دارد. آب ریود از کوهی که در شمال واقع است می آید، در همان کوه چند ده دارد: فوشنگ^۲ و ساروق و کلات سادات، در جنوب ریود، نُمن^۳ و پشت^۴ و تاج آباد و فیض آباد واقع اند.

منزل هشتم

ریود الی سبزوار بیست و سه میل است و راه خوب دارد. میان

۱ - در فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد پنجم، مقیسه (Moqise) ضبط شده که جزو بخش داورزن شهرستان سبزوار است.
 ۲ و ۳ و ۴ - در فرهنگ جغرافیائی، بصورت فشتق (بضم فاء) و ناسن و باشتین ضبط شده است.

ریود و استیر یک آب انبار بی آب دارد. استیر دهی بزرگ است با خیلی آب و باغات بسیار. از استیر الی سبزوار یازده میل است و نصف راه ده خسروگرد واقعست. پهلوی این ده مناره خسروگرد است، این مناره موافق خط کوفی که دوران باشد در سنه پانصد و پنجاه ساخته شده است، ارتفاع این مناره سی و دو ذرع است، در اطراف راه میان خسروگرد و سبزوار چند عدد ده دارد از این قرار: کلوآسیاب، بالا شاه آباد، اباری، کلات عزیز.

سبزوار شهر معتبر است و تخمیناً دو هزار خانه وار دارد. محله سبزوار یازده اند از اینقرار: نوزشک^۱، حمام حکیم، مزار سبز، سیرده^۲، سرکوچه قاضیان به محله آقا مشهور، ارک، حاجی مقدو، الداغینه^۳، زرگر، سبریز، کوچه نو، و چهار دروازه دارد: عراق، ارک، نیشابور، سبریز. ونه حمام دارد: میرزا حسن، نوزشک، انبارگرد، قیصریه، بازار، محله سبریز، میدان، حمام شریعت مدار، ارک. هر محله [ای] چند مسجد کوچک دارد و یک مسجد بزرگ هم دارد. مسجد جامع نام از بنای شاه عباس است. آب سبزوار از شش رشته قنات است، سه رشته بزرگ و سه رشته کوچک، آب این سه رشته بزرگ هر هفته یک روز برای شهر است و آب سه رشته کوچک همیشه برای شهر است. در سبزوار دو مدرسه است، مدرسه نو و مدرسه کهنه. بازار سبزوار پانصد و پنجاه دکان دارد و ازین جمله چهارصد و شصت کار میکنند. داخل شهر پنج کاروانسرای دارد، مال شریعت مدار با اجاره دویست و چهل تومان، کاروانسرای میدان که هم مال

۱ و ۲ و ۳ - در سبزوار نقابش، سرده والداغی گفته میشود.

۴ - در اصل: مساجد.

شریعتمدار است و اجاره هفتاد تومان دارد. کاروانسرای پای منار مال حاجی ملا محمد با اجاره دو بیست و پنج تومن، کاروانسرای محمد حسین خان، کاروانسرای محمدرضا لُر. بیرون شهر هم یک کاروانسرا دارد که از بنای شریعتمدار است و سالی اجاره سی تومان دارد. خندق شهر خیلی خراب است و دروازه های شهر هم بسیار خرابند. حاکم سبزواری محمد امین میرزا است که از پسران فتحعلی شاه مرحوم است، شاهزاده بسیار خوب و نجیب است و در بازی تخته نرد خیلی کامل است.

باغات سبزواری بسیار درخت توت دارد و در سبزواری پارچه ابریشم خوب میسازند. میگویند هشت کارخانه ابریشم در سبزواری دارد، و در اطراف شهر پنبه هم بسیار دارد و پنبه سبزواری بد نیست، یک خروار بشانزده تومان فروش میبرد. ارگ سبزواری خراب است و مسکن ندارد، جلو ارگ اسام زاده شاهزاده ابوالقاسم واقع است. مسجد جامع بسیار ممتاز است و یک ایوان بزرگ دارد که از بنای شاه عباس است، مناره [ای] که میان شهر واقع است ارتفاع ندارد، کوچک است، تاریخ آن معلوم نیست. تلگرافخانه سبزواری نزدیک دروازه نیشابور است و جای خوبی است. بجهت تهنیت رسیدن تلگراف، مردم بسیار به تلگرافخانه آمدند، از آن جمله جناب مجتهد بود که آدم بسیار مقدس است، و همه مردم باو بسیار احترام دارند. در جنوبی سبزواری یک معدن مس بسیار معتبر دارد و آدم های امین معدن حالا در آنجا کار میکنند.

۱- در اصل چنین است و صحیح آن مسکون یا ساکن چنانکه در محاوره گفته

میشود.

منزل نهم

از سبزواری زعفرانی بیست میل راه خوب دارد. دهاتی که در اطراف راه واقع اند از این قرار است: ده بنان، القان، باغان، آزاد منزل، خیرآباد، نزل آباد، حسین آباد، زیدآباد، جولین نو، جولین کهنه، جولین کوچک، سرپوشیده، و در این ده یک کاروانسرای است که سرش پوشیده است و اسم این ده از آن سبب است. عشق آباد، آب باریک، ذیل آباد، صلح آباد، زعفرانی کوچک باسی خانه وار و نود تومان مالیات و چاپارخانه و مهمانخانه دارد. یک کاروانسرای هم دارد با بیست و شش اطاق و هشت بالاخانه که دوازده سال قبل از این بفرمایش شاهنشاه ناصرالدین شاه، روحانفاده از آجر کاروانسرای قدیم ساخته شد. در باب کاروانسرای قدیم حکایتی دارد که باین تفصیل است: میگویند که تاجر بسیار پولدار [ی] در این جا کاروانسرا میساخت و در این اثنا تاجری با چند بار زعفران عبور میکرد، او را پرسیدند بکجا میروی و از کجا آمدی. گفت بیغداد رفته بودم که زعفران سرا [کذا] بفروشم، دیدم که فروختن من در بیغداد منفعت ندارد چونکه زعفران آنجا از این جا ارزانتر است و حال زعفران خودم را پس آوردم و بسیار ضرر کشیدم و بی پول هستم. تاجر پولدار که کاروانسرا میساخت همه زعفران را گرفته عوض کاه میان گل میانداخت که از آن آجر بسازند، و بتاجر زعفران عوض زعفران جواهر روی مال او بار میکرد و او را سرخص کرد. میگویند که از همین جهت است که اسم این مکان زعفرانی شده. و بسیار آدم میبود که در وقت رسیدن به این کاروانسرا باهمدیگر میگفتند بوی زعفران در این مکان بسیار تند است.

من گمان میکنم که اسم مربوط این ده زعفران لو باشد نه زعفرانی چونکه در اطراف اینجا جمعیتی از ایل زعفران لو میباشد. بهمانخانه این ده را نواب والا حسام السلطنه ساخته است.

منزل دهم

از زعفرانی الی شوری آب هیجده میل است، ونه میل ونیم در جلگه وهشت میل ونیم میان کوه میباشد. از زعفرانی الی قلعه غلامان پنج میل است. قلعه غلامان خراب است و آثار مسکن ندارد، و یک آب انبار هم آنجا هست که از جهت خراب شدن بندسبیل که یکفرسخ بشمال واقع است آب نداشت، ولی از مرحمت جناب مخیرالدوله پول داده شد که بندسبیل را درست کنند و آب داخل آب انبار شود. از قلعه غلامان الی رباط سرپوشیده چهارمیل ونیم است، این رباط سرپوشیده از بنای قدیم بوده و نواب والا حشمت الدوله هشتصد و پنجاه تومان داده که این را بسازند و تعمیر کنند، از این مبلغ از یکجتهی سی و پنج تومان تا حال نرسیده و رباط بیدربمانده، باین رباط هم کاروانسرای دهنه سنگلیدر میگوبند، چونکه در ابتدای دهنه سنگلیدر واقعست. پهلوی این کاروانسرا یک ده است که بقلعه سنگلیدر مشهور است و ده خانوار دارد. در زمان آصف الدوله در این دهنه جنگلی بود که دزد گاه بود، باین شدت که هیچ غافل^۱ سالم عبور نمیکرد. آصف الدوله این جنگل را بریده رفع دزدرا کرد، و قلعه دهنه سنگلیدر را هم آنجا ساخته و سی خانه وار در آنجا منزل داد. آبی که ازین دهنه

۱ - در اصل چنین است. صحیح: قافله.

بیرون میآید مال ده سنگلیدر است که پنجاه خانه وار دارد، و یکفرسخ بسمت جنوب واقع است. قلعه دهنه، سالی پنجاه تومان بجهت آب به ده سنگلیدر میدهند، واستدعای اهل قلعه دهنه اینست که دادن پنجاه تومان باجمعتی که از ده خانه وار بیش نیست بسیار سخت است، و امیدوار هستم که از جانب دیوان تخفیفی بجهت آنها بشود. این دهنه آخر خاك سبزوار است و اول خاك نیشابور است. از قلعه دهنه الی شوری آب هشت میل ونیم است. شوری آب یکده کوچک است یا سی خانه وار شیعه هراتی که در زمان محمدشاه باینجا آمدند. مالیات شوری آب دو یست و پنجاه تومان است و پیشتر دو یست تومان بود. حاجی مستشارالملک در اینجا یک کاروانسرای خوبی ساخته که سی اطاق و بیست ودو بالاخانه دارد. اطاقها کوچک اند، اما بالا طولها بزرگند. در ساختن این کاروانسرا احتیاط نکردند و همه رطوبت کشیده که بزودی خراب خواهد شد. در شوری آب هم یک چاپارخانه دارد. آب این ده کم است و زراعت جزئی دارد.

منزل یازدهم

از شوری آب الی نیشابور بیست و پنج میل است، نه میل میان تپه وشانزده میل در میان جلگه است. دهاتی که در اطراف راه اند از اینقرار است: کفگیر، ده نو، زمان آباد، پشت زمان آباد پلی دارد که از رودخانه شور میگردد. ده حاجی نو، حسن آباد، زر کرده، بیرام آباد^۲، نصرت آباد، موسی آباد، ارزومنده^۳، منت آباد^۴. نیشابور در ایام قدیم یک شهر بسیار

۱- در اصل چنین است و ظاهراً میخواسته است بالاخانه ها و طویله ها بنویسد و اشتباه کرده است. ۲- در محل بیرام آباد بتخفیف گفته میشود. ۳- در کتاب فرهنگ آبادیهای ایران، آرزومند ضبط شده است. ۴- در محل همت آباد گفته میشود.

بزرگ بود، و یابر شهر مشهور بود، از جهت بزرگی ام‌البلاد هم می‌گفتند. این شهر چندین دفعه از دست دشمن خراب شد. در تاریخ مذکور است که پسر چنگیز، تولیخان نام، در اینجا سه کرو ز نفر آدم کشته، و کل شهر و بلوک آن که دوازده هزار پارچه ده بود که دوازده هزار قنات داشت خراب و ویران می‌کرد. از آنوقت تا حال این شهر دو سه دفعه دیگر خراب شد، که جمعیت نیشابور در این اوقات که یازده هزار نفر زن و مرد بیش نباشد. حاکم نیشابور، پرویز میرزا نیرالدوله که شاهزاده بسیار معقول و نجیب می‌باشد، و برضامندی همه رعیت حکومت میکند. نیشابور چهار محله دارد: سرتلیخ، بالاگودال، سرسنگ، سعدشاه^۲. و چهار دروازه دارد: مشهد، ارگ، عراق، پاچنار. و دو مدرسه دارد: گلشن، درب مسجد، و یک مسجد بزرگ دارد مسجد جامع. و سه قنات دارد: زنگی‌شاه، مسجد جامع، محله. و سه کاروانسرای معتبر دارد: میرزا محمد حسین مستوفی باجاره هفتاد تومان، سرای حاجی رضا باجاره پنجاه تومان، و کاروانسرای شاه عباسی که جلودروازه مشهد واقعست. و یازده حمام دارد: سرتلیخ، میدان، حاجی ملاجعفر، چهارسوق، حاجی رجبعلی، مهدی بیگ، قاضی، حسینقلیخان، قاضی کهنه، دروازه مشهد، ارگ. و چهار صد و پنجاه دکان دارد که حالا کار نمیکنند. و شانزده شهریاف^۳ خانه دارد که پارچه ابریشم میسازند. دروازه‌ها و بروج و خندق نیشابور بسیار خراب میباشند. و ارگ نیشابور هم حال دوازده سال است که مسکن ندارد. مسجد جامع از بنای شاه عباس اول است، و در زمان شاه صفی در سنه هزار و بیست و یک^۴

۱- در اصل چنین است و بسیاق کلام: کرده. ۲- در محل معبد شاه گفته میشود. ۳- در اصل چنین است و صحیح: شریاف. ۴- غلط است. در این سال هنوز شاه عباس پادشاه بود.

تعمیر شد. این مسجد بسیار خرابی دارد، و وزنی که در نیشابور معمول است منی نه عباسی است که هفتصد و بیست مثقال میباشد. و اما عطارها منی دیگر دارند که ششصد و هشتاد مثقال میباشد. ذرع نیشابور برابر دو ذرع و نیم معمول است، و حساب نیشابور بریال حساب میکنند، و هر ریال را بده‌شاهی میگویند، که برابر بیست و پنج شاهی معمول میباشد. در نزدیکی نیشابور عمارتی واقعست، به امام زاده محمد محروق مشهور است^۱، درب باغ این عمارت از بنای سپهسالار مرحوم است. در میان این عمارت سه قبرند، که یکی مال محمد محروق این محمد بن زید بن امام زین العابدین علیه السلام میباشد، و یکی دیگر مال ابراهیم بن موسی کاظم علیه السلام، و سیم مال عمر خیام شاعر و مهندس میباشد. آجر کاشی که داخل ایوان نصب کرده‌اند تاریخ صد و چهل و یک، و قبر محمد محروق در زیر گنبد بزرگ است، و این گنبد بر مایش شاهنشاه ناصرالدین شاه تعمیر شد، و زیر همین گنبد سنگ سیاهی دارد که جای پای حضرت امام رضا علیه السلام دارد. قبر ابراهیم بن موسی کاظم در یک اوطاق دیگر است، و قبر عمر خیام در یک تالاریست. کلاً این بقعه بر مایش سلطان اعظم ابوالمظفر^۲ طهماسب^۳ صفی حسینی بهادر خان تعمیر شد، و دویار در سنه هزار و صد و نوزده که از سنگی که در ایوان نصب کرده معلوم میشود، تعمیر شد. و دیگر نواب و الا حسام السلطنه، بر مایش شاهنشاه ناصرالدین شاه این عمارت را تعمیر کرد. جلگه نیشابور آب فراوان دارد، و بسیار زراعت، ولی مردمان کم دارد که بقاعده درست درو نمیشود کرد. در بلوک نیشابور تخمیناً دویست و سی

۱- در اصل: هفصد. ۲- در اصل چنین است. صحیح آن: ابوالمظفر و احتمالاً کتیبه چنین بوده: ابوالمظفر طهماسب الحسینی الصفوی بهادر خان و مؤلف نتوانسته است درست بخواند. ۳- در اصل: تهماسب.

پارچه ده دارد و جمعیت اهل این بلوک تخمیناً هشتاد هزار می باشد .

منزل دوازدهم

از نشابور الی قدمگاه شانزده میل است ، و راه بسیار خوب است و در بین راه بسیار آب دارد و اطراف راه بسیار ده دارد و اساسی دهاتی که نزدیک راه هستند از این قرار است : یحیی آباد ، ده شیخ ، فخریه ، تقی آباد ، انار آباد ، دیرم آباد ، شاه آباد ، سعد آباد ، ابوزاده ، عباس آباد ، هیکه ، عشق آباد ، فیروزه ، بیج سوران ، اردیکج ، خرو ، پیش فروش . قدمگاه جای بسیار باصفایی است ، دامنه کوه واقعست یک آب خوبی هم دارد و بسیار درخت کاج دارد که از ایام شاه عباس هستند . قدمگاه صدویست خانه وار دارد و چونکه اکثر این ده سادات و علما هستند که مالیات نمیدهند ، هشتاد و چهار تومان مالیات دارد . قدمگاه یک چاپارخانه و دو کاروانسرای دارد ، یک کاروانسرای از بنای شاه عباس است و خرابست ، کاروانسرای دیگر را حاجی زکی و حاجی صانع ساختند ، و امیر نظام الدوله آنرا تعمیر کرد . در خیابانی که جلو قدمگاه باشد بیست و هشت درخت کاج ، حال هست . این خیابان پیشتر خیلی بزرگ بود . گنبدی که روی سنگ قدمگاه هست از بنای شاه عباس اولست ، و از کاشی که دور گنبد نصب کرده اند معلوم میشود که شاه سلیمان این گنبد را در سنه هزار و نوزده تعمیر کرده . در باغی که دور این گنبد است سی دانه درخت کاج و چند دانه درخت چنار بسیار بزرگ هستند . ده قدمگاه سرتپه واقعست و چند خانه خوبی

۱- در کتاب فرهنگ آبادیهای ایران ، امیرزاده آمده است .

۲- در سجل ارگ گفته میشود . در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران ، جلد

نهم ارگ (Arg) ضبط شده است . ۳- غلط است - یعنی بازمان سلطنت شاه سلیمان صفوی مطابقت ندارد .

دارد . نیم فرسخ بسمت شمال قدمگاه ده پیش فروش واقعست ، و اسم این ده پیشتر پوست فروش میبود . از نشابور الی مشهد دوراه دارد ، که یکی راه شریف آباد و یکی دیگر راه دررود میگویند ، و راه دررود نزدیک به پیش فروش میگردد . در زمستان راه دررود از جهت زیادی برف بسته است ، و راه بسیار سخت است ، اگر چنانچه این راه از شریف آباد [برود] دو فرسخ کمتر است ، اغلب قافله از راه شریف آباد میروند .

منزل سیزدهم

از قدمگاه الی شریف آباد بیست و نه میل و نیم است ، و نصف این مسافت جلگه است ، و نصف دیگر تپه و دره است . از قدمگاه الی فخر داود هیجده میاست ، و چند عدد دهی که در اطراف راه هستند از این قرار است : حاجی آباد ، حاجی قاسم ، طیس ، موشان ، دهنه ، علی کوری باپانزده خانه وار . میان علی کوری و فخر داود راه از رودخانه سراوان میگردد ، و دم این رودخانه یک فرسخ بسمت جنوبی ، دوزباد واقعست که دو قلعه و پانزده خانه وار دارد ، و اسسال از تربت حیدری چهار صد خانه وار از ایل تیموری با اینجا آوردند که اینجا مسکن کنند ، و سر کرده اینها عطاء الله خان تیموریست و صد سواره بدیوان میدهند ، و این سواره ها اسسال در قلعه سنگ بست که پنج فرسخی مشهد است جای دادند . فخر داود یک کاروانسرای سرپوشیده دارد که از بنای شاه عباس است و دو دفعه تعمیر شد ، یک دفعه از محمدولی میرزا این فتحعلی شاه ، دفعه دیگر از امیر نظام الدوله . فخر داود دوازده خانه وار دارد . اهل فخر داود را در ایام پیشین از فیوزن آوردند ،

وفیوزن یک فرسخ در سمت شمالی در بین کوه واقعت، و دهی بسیار معتبر است با دویست خانه وار، باغات بسیار و با آب فراوان. مالیات این ده از اینقرار است: دویست و بیست [و] پنج تومان بجهت باغات، صد و شصت و هشت تومان بجهت کله، بیست و دو تومان و نیم بجهت دکاکین، و دویست و چهل و پنج تومان و هفت هزار و ده شاهی بجهت سرشمار، و هفت تومان و نیم بجهت آسیاب، و سی و چهار تومان و نیم نقد، و سی و سه خروارجنس، که جمع مالیات تخمیناً سالی هشتصد و پنجاه تومان میشود. اهل فیوزن مردمان بسیار نجیب‌اند، و در آنجا زنه‌ای بسیار خوشکل دارد. از فخر داود الی شریف‌آباد یازده میل و نیم است. در جنوب راه چند پارچه ده دارد که اسامی آن از اینقرار است: علی یون با پانزده خانه وار، سلطان-آباد با شصت خانه وار، سیدآباد با ده خانه وار، آوارشک که آب رشک هم میگویند با بیست خانه وار، دویسپل پیش از رسیدن بشریف‌آباد یک برج خرابی دارد، و راه تربت حیدری از اینجا میگذرد. شریف‌آباد ده بزرگی است، و چا پارخانه و دو کاروانسرای دارد، که یکی از بنای شاه عباس است، و در سنه هزار و بیست و دو تعمیر شد و یکی دیگر ناقص مانده از بنای نظام الدوله است.

منزل چهاردهم

از شریف‌آباد الی مشهد مقدس بیست و یک بیست، نصف در بیابان و کوه و نصف دیگر در جلگه میباشد. از شریف‌آباد الی کَلَنْبِه چهار میل، کَلَنْبِه رباطی است که از بنای عباس میرزا نایب السلطنه ابن فتحعلی شاه

است، بقرایش نواب والا حسام السلطنه تعمیر شد. یک میل و نیم سمت مشرق ده بادحوض واقعت که شصت خانه وار دارد، بین شریف‌آباد و کَلَنْبِه راه از کُتلی میگذرد که برای عبور قافله بسیار سخت است. سپهسالار مرحوم بجهت راه این کتل بسیار خرج کرد، و کار او در سنه دویست و هشتاد و سه تمام شد. از کَلَنْبِه تا تپه سلام هفت میل است. در اینجا یک سنگ مرمر سیاه نصب کرده‌اند که روی آن سنگ زیارت‌نامه حضرت امام رضا علیه السلام را کنده‌اند. و از این تپه، شهر مشهد با گنبد مقدس امام نمایانند. چهارمیل و نیم از اینجا رباط طرق واقع است، و این رباط از بنای شاه سلیمان صفویه است، هزار و هشتاد با تمام رسید. نیم فرسخ سمت مشرق ده طُرق واقع است، و این یک‌ده بسیار بزرگست. از رباط طرق الی دروازه پائین خیابان مشهد مقدس شش میل راه خوب و صاف دارد. مشهد شهری بسیار بزرگ است، و جمعیت شهر از شصت هزار نفر کمتر نیست، بلکه بیشتر دارد، و زوار بسیار همیشه آنجا میباشد، و از جهت زیاد آمدن زوار همه چیز در مشهد گرانست، که قیمت آذوقه مثل قیمت در دارالخلافه بیشتر است. مشهد دو مسجد معتبر دارد، یکی مسجد شاه، و این از سنه هشتصد و پنجاه ساخته شد و در سنه هزار و صد و نوزده تعمیر شد، یکی دیگر پیر پالان دوز که در سنه نهصد و هشتاد و پنج ساخته شد. مشهد امامزاده خیلی دارد ولی امامزاده حضرت امام رضا از همه بهتر است، این امامزاده در کل دنیا معروف است چونکه جای بسیار مقدس است، نگذاشتند که من داخل شوم، تماشا کنیم، اما از تفصیلی که از دیگران

شنیدم باید جای خیلی قشنگ و ممتاز باشد. در سنه هشتصد و بیست و یک از شاه رخ ساخته شد. مشهد چهارده مدرسه دارد: دودرازی بنای شاه رخ، سنه هشتصد و بیست و سه، خیرات خان، از بنای شاه عباس ثانی، سنه هزار و پنجاه و هشت، میرزا جعفر، سنه هزار و پنجاه و نه، نواب، هزار و هفتاد و شش، عباسقلی خان، سنه هزار و هفتاد و هشت، پائین پا، سنه هزار [و] هفتاد و هشت، ملا محمد باقر، سنه هزار و هشتاد و سه، ایرنا طاز، از بنای میرزا شاه الدین، سنه هزار و نوزده، بوله ز سنه هزار و نوزده، حاجی حسن، سلیمان خان، میرزا تاج، علینقی میرزا^۱. و پانزده کاروانسرای دارد: کاشانی، دررود، قزوین، سالار، رضاقلی میرزا، کومبرگ^۲. زنبور کچی، بهادرخان^۳، امام جمعه، گندم آباد، زغال، سلطان، بیرمچین، داراللزوار، شاه وردیخان، و این دو آخری در سنه هزار و نود و یک ساخته شدند. نزدیک دروازه پائین خیابان خرابه [ای] دارد، مصلانام و آن از سنه هزار و هشتاد و هفت است. و نیم فرسخ بسمت شمال واقع، گنبدیست که گنبد قبر خواجه ربیع است، و از بنای سنه هزار و سی و یک است، و خواجه ربیع یکی از مشایخ معتبر در زمان حضرت امام رضا علیه السلام بوده. آب مشهد از چشمه گیلان میآید، و در این رودخانه ماهی قزل آلائی خوب

۱- در کتاب مطلع الشمس و سفرنامه ناصرالدین شاه بخراسان نیز نام مدارس مشهد نوشته شده است که از روی آن دو اساسی مدرسی که بامتن کتاب تطبیق نمی کرد ذکر شده است: الف- مدرسه فاضل خان ب- مدرسه پریزاد ج- مدرسه حاجی رضوان د- مدرسه بالاسر ه- مدرسه ملاناجی و- مدرسه عبدالخان ز- مدرسه ای است نزدیک چهارباغ. ۲- دراصل: کومبرگ. ۳- دراصل: بادلخان.

پیدا میشود. در سمت مغرب شهر کوهی است که کوه یاقوت میگویند، چونکه چند دانه، سیلون آنجا پیدا شده. خندق شهر بسیار خوبست، و سپهسالار مرحوم آنرا تعمیر کرده است. دفعه اول که در مشهد مقدس بودم، حاکم معزول شده بود، ترکمان تکه تاجهار فرسخی شهر آمده، غارت کردند، هفتاد نفر آدم برده بودند، ولی در مشهد چند نفر سواره زرنگ از ایل جمشیدی و ایل تیموری بودند، و میرزا سعیدخان متولی باشی آنها را عقب ترکمان فرستاده، هفتاد نفری که ترکمان گرفته بودند آزاد کردند، و خیلی از ترکمان کشتند. دفعه دوم که در مشهد بودم، نواب والا رکن الدوله تشریف داشتند، و هر وقتی که در حضور شاهزاده بودم، او مشغول فوج سرباز و توپخانه و سواره بود، هر روز سواره را سان [سی] دید و اسبش را داغ میکرد. برای نظم خراسان بسیار کار میکرد، ولی از قراریکه از اهل مشهد شنیدم، زیاد گوش به حاجی مستشارالملک میدهند، و اهل مشهد چندان دوستی به حاجی مستشارالملک ندارند. میگفتند که جناب ظهیرالدوله حاکم بسیار خوب بود، اما مستشارالملک نگذاشت کار خوب بکند، نمیدانم راست است یا دروغ. دو فرسخ بسمت شمالی مشهد خرابه طوس واقعست. و طوس پیش از مشهد شهری بزرگ بود. در ایام امام رضا مشهد هنوز شهری نبود، و وقتی که آنحضرت شهید شد و در سناباد مدفون شده بود سناباد را مشهد میگفتند. هارون الرشید و فردوسی هم در طوس مردند، و هارون الرشید دریای حضرت امام رضا مدفون شد. در شهر مشهد دو قبرستان بزرگ دارد، زمین این قبرستان بسیار پر شده و دیگر جای برای

۱- دراصل: سناباد.

مرده ندارد، ولی با وجود این مرده‌ها [را] همیشه آنجا دفن میکنند، نعش‌ها حالا یکی روی هم‌دیگر می‌گذارند و این بسیار بد است، برای مرده‌بی‌احترامی است، و برای مردمان زنده بدتر است، چونکه از زیاده‌ها مرده‌ها هوا متعفن میشود که مردمان ناخوش میشوند. حالا خیلی وقت است که در شهرهای بزرگ فرنگستان بهیچوجه نعش را داخل شهر دفن نمیکنند، از جانب دولت قدغن شد. در مشهد بسیار پارچه ابریشم و قالی خوب می‌سازند، قیروزه خوب در مشهد پیدا نکردم، میگفتند که هرچه قیروزه خوب است به فرنگستان فرستاده میشود. با قیروزه ریزه خیلی کار میکنند و زرگر مشهد در این باب کامل هستند. ایوب‌خان که پسر شیرعلی‌خان، سلطان افغانستان باشد، در مشهد بود و مواجب از دولت ایران میگرفت، شنیدم که ماهی یک‌هزار و سیصد تومان نقد بجز جیره باو میرسد. در وقتیکه در آنجا بودم سرتیپش را بدارالخلافت فرستاده، که بخاکهای مبارک شاهنشاه عرض کند، که ما مواجب خوب میگیریم و کار نداریم، خواهش داریم که کاری در دست ما بدهند. اگر شاهنشاه کاری بآنها مرحمت میکنند و آنها راضی هستند کار کنند، باید آنها را از خراسان بیرون بفرستند که در مملکت دیگر مثلاً فارس یا کردستان کار کنند، چونکه افغانان خلقی بی‌امین [کذا] هستند، و احتمال دارد که در خراسان با دشمنان ایران ساختگی بکنند، مخصوصاً در این اوقات که دولت روس اینقدر دوستی با افغانان میکند، و اسمال ایلچی را بکابل فرستاده بود. در مشهد شنیدم که تکه سرو همیشه میل داشتند و دارند که اطاعت بدولت ایران

بکنند، و باید خیلی آسان باشد که آنها را باطاعت ایران آورده شوند، چونکه تکه سرو، مثل تکه آخال، حالا دوست دولت روس نیستند، و خیلی وقت معلوم شد که روس روز بروز نزدیکتر بحدود ایران میرسد، و اگر چنانچه ایران دوستی بکنند نمیکنند یقین است که همه تکه‌ها در اندک زمانی رعیت روس میشوند، همه ولایت اژمالتی استرآباد الی مشرق مشهد در دست بی‌افتد، آنوقت کار ایران خراب میشود.

تفصیل چاپارخانها بین مشهد مقدس و دارالخلافت

از مشهد مقدس الی شاهرود چهارده چاپارخانه دارد، به هیچیکه از این چاپارخانها جو و گاهی که از جانب دیوان معین شده نمیرسد، و پول تعمیری که از جانب دیوان معین شده هم نمیرسد. پارسال بجهت تعمیر چاپارخانهای مشهد الی عباس آباد سیصد و پنج تومان در دارالخلافت داده شد، دو بیست و بیست تومان از این مبلغ بنواب والا خسرو میرزا در مشهد رسید، و عوض این دو بیست و بیست تومان، مبلغ هفتاد و چهار تومان و نیم خرج کرده شد، معلوم است که با هفتاد و چهار تومان ممکن نیست ده چاپارخانه را تعمیر شود، و همه چاپارخانها مثل پیش. خراب ماندند، و دیوان سالی برای هر چاپارخانه ده خروار جو و ده خروار گاه میدهد، اما هرگز از هشت خروار جو و هشت خروار گاه بیشتر نمیرسد. چند چاپارخانه از خروار هم کمتر گرفتند. اسبهای این چاپارخانها بسیار بد هستند، و اکثر اسبها نمیشود سوار شد، چونکه زخم دارند، باسی لنگند. چاپارچیان هم دزدی میکنند، و نایبی که برای پنج چاپارخانه از دامغان تا

۱- در اصل: تکهها.

۲- هر چند بهتر است چاپارخانه‌ها نوشته شود. چون اشتباه نمیشد صورت

اصلی حفظ شد. ۳- روی کلمه در اصل خط باریکی کشیده شده

است ولی از سطر بعد معلوم است که باید باقی باشد و حذف نشود.

میامی جو و کاه و پول میگیرد، چهار چاپارخانه عوض پنج نگاه میدارد، و چاپارخانه ارمیان را می بندد، چاپارخانه ریودراهم از سبب مدخل کردن نایب بسته است. چندماه قبل ازین یک نایبی را مخصوصاً از دارالخلافت بمشهد فرستاده شد که همه چاپارخانه‌ها را منظم کنند، ولی همه چیز مثل پیش مانده است و کاری نشد. غلامهای چاپارخانه گاه، وقتی سه یا چهار منزل بایک اسب باید [طی] بکنند. از شاهرود الی طهران چاپارخانه‌ها قدری بهترند، ولی اسبشان هم خوب نیستند.

تفصیل تپه قدیم نزدیک دامغان

بمسافت یک میدان، بسمت جنوب دامغان، تپه [ای] واقعست به تپه حصار مشهور، چندماه قبل ازین در این تپه قدری اسباب قدیم پیدا شده و از آنوقت تا حال در آنجا کار میکنند و چیزهای غریب پیدا میکنند. دفعه اول که در دامغان بودم بتماشای آن تپه رفته و دیدم موافق قاعده کار نمیکنند، بادهائی که این کار میکردند گفتم که باین طور و بآن طور کار کنید، و آب بیاورید سر تپه که کار زودتر و بهتر تمام شود. دفعه دوم که آنجا بودم دیدم که بهتر کار میکنند و حاجی علی اکبر امین معدن هم خودش آنجا بود، و نهر آب آورده بودند که از داخل تپه بیگذشت، و اسباب قدیم را بی شکستن بیرون میآورد. این تپه را بادقت نگاه کردم و بنظر من معلوم شد که در اینجا در ایام قدیم دهی بوده که اهل آن ده از مغل قدیم بودند، یعنی از طایفه سیت Scythes، و این ده در یک دقیقه از زلزله یا از سیل و خاک خراب شده است. در میان این تپه بسیار کله و

استخوان آدم پیدا میشود، ولی اینجا قبرستان نبوده است، چونکه بعضی میت خوابیده‌اند و بعضی اماده‌اند، و دیگران کوزه میان لبشان بوده، و دیگران با کاری مشغول بوده‌اند، و تپه که مردند معلوم است که یکدفعه کشته شده‌اند. از چیزهایی که هم در این تپه پیدا شدند، هم معلوم شد که اهل این تپه را خیلی وقت پیش از اوقات اسکندر رومی کشته شدند، هیچ یراق آهنی پیدا نشد، همه یراق با اسباب از مس یا از سنگ هستند، و در زمان اسکندر رومی یراق آهن فراوان بود. سه دانه مهر هم که حال در موزه خانه شاهنشاه هستند، پیدا شده‌اند، و خطی که روی آن مهرها هست خط مغول قدیم است. از این تپه ها^۱ در این ولایت بسیارند، و گمان میکنم که از چند تپه دیگر که نزدیک بشهر دامغان هستند بسیار چیزهای قدیم پیدا میشود. سر راه همان هم بسیار تپه قدیم دارد و سر راه قزوین و سر راه میان اصفهان و شیراز و نزدیک بابوشهر پهلوی ریشهر، تپه ایست از آجر ساخته که همه آجر آن خط میخ دارند. پنج سال قبل از این تپه قدیم ریشهر را نگاه کردم و چند آجر پیدا کرده، معلوم کردم که خط میخ، پارس قدیم است، و زیان مغول قدیم. شاهنشاه چند نفر فرنگی اذن دادند که آن تپه و تپه‌های دیگر را بکنند، حیث است که همه این چیزهای قدیم از این ولایت ببرند، خوب بود اگر همه چیز مثل آجر و مهر و غیره داخل موزه خانه شاهنشاه گذاشته می‌شد، بشرطیکه اذن به فرنگیان داده میشد که صورت این اسباب و مهر را برداشته در فرنگستان یا اینجا بخوانند و ترجمه کنند، و زیادتی این اسباب را میشد با اسباب موزه خانه های^۲

۱- در اصل: تپها. ۲- در اصل: موزه خانها.

فرنگی عوض کرد و باین قاعده در موزه خانه شاهنشاه هم اسباب قدیم ایرانی وهم اسباب قدیم فرنگی جمع می شد .

نزدیک بدامغان شهری قدیم بود که هکاتنپیل^۱ میگفتند، یعنی شهر باصددروازه، من خیال میکنم که این شهر چهار فرسخی جنوبی دامغان واقع بود، هم آنجا که حال خرابه شهر قدیم قوش واقع است. تپه حصار کوچک است و خرابه هکاتنپیل نیست، از خرابه شهر قوش خیلی چیز باقی نمانده است، چند قنات و چند خرابه نزدیک منزل گوشه پیدا اند.

حرکت از دامغان الی سمنان از راه جنوبی

منزل اول

از دامغان الی فرات هیجده میل است، راهش خوب است و کم آب دارد، چونکه آب همه این اطراف از قنات است و از راه نمیگذرد، دهاتی [که] در اطراف راه واقع هستند از اینقرار است: قلعه آقا بابا، جعفرآباد، ورکیان، محمدآباد، حسینآباد، گلشن، ابراهیمآباد، حاجیآباد، رحمتآباد، کلا، محمدآباد، معصومآباد، کسکوه، صبحان، صلحآباد، سیستان، علیآباد، قاضیآباد، هفتتن، صلحآباد. میگویند که هزار سال قبل ازین حاکم ترود کسی بوده سیاه گوش نام، و این سیاه گوش آدم بد و دزد بود. روزی شنیده که قافله زوار سر راه مشهد بود، و سواره فرستاد که قافله را باهم بزنند و زوارها را بکشند. یکی ازین زوار بسمت

۱- منظور شهر هکاتم پیل است.

فرات فرار کرده، سوار، عقب او رفتند. زوار به شش نفر رسیده که مشغول زراعت بودند، و جزء آن شش نفر شده. سوار سیاه گوش رسیدند و پرسیدند که آن سرد که میخواهیم بگیریم کدام است. هیچ یکی از آن شش نفر بروز نداد، و همه هفت نفر کشته شدند، و نشان درجائی که حال به هفت تن مشهور است مدفون شدند. سواره سیاه گوش سرهای این هفت نفر بریده، بسمت ترود رفته، به چشمه خورش رسیده، شنیدند که سیاه گوش فوت شد، هفت سر را دم چشمه انداختند. و این هفت سر را متبعده پهلوی نشان دفن کردند. میگویند که این سیاه گوش از متعلقان و اقوام حضرت امام رضا بسیار کشته است، و قبر اکثر اینها در اطراف دامغان پیدا اند. فرات دهی کوچکست با پنجاه خانه وار، آب بسیار کم دارد و زراعت هم نمیشود. همه سال از اهل این ده جمعیتی بیرون به بازرگانان که در آنجا کار کنند. مالیات فرات چهل و دو تومان است، و این مالیات ازدوازه خانه وار رعیت میگیرند، باقی خانه وار رعیت حساب نمیکنند.

منزل دوم

از فرات الی دوزیر^۱، سی و چهار میلست، از فرات الی چشمه تبریزی که یازده میل باشد راه صافست و از میان خاک و شن میگذرد، چشمه تبریزی چشمه کوچکی است با آب خوب. کوهی که شمال این چشمه واقع است کوه بنویر مینامند، از چشمه تبریزی الی چشمه زرین، شش میل و نیم است و راه از تپه و دره میگذرد. نزدیک باین چشمه معدن سرب است و بسمت جنوب یک عمارت کوچک با چشمه که لالستانه مشهور

۱- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد سوم دوزیر آمده است که جزو دهستان علا بخش مرکزی شهرستان سمنان است.

است. از چشمه زرین الی چشمه تکک لک، پنج میل است و از چشمه تکک لک، آب دیگر تا به دوزیر ندارد. دوزیر تیول مصطفی خان امیر تومانست، و بیست و پنج جانه وار و آب خوب دارد. و سه فرسخ بسمت شمال جام واقعت که هم تیول مصطفی خان است. اهل این دهات از کار مصطفی خان خیلی [راضی] هستند و کسی از آنجا بجز حرف خوبی در باب امیر تومان نمی شنود.

منزل سیم

از دوزیر الی سمنان سی و یک میل است، هیچده میل تپه و دره، و دوازده میل جلگه دارد، و راه از چشمه کبیره و از چشمه چک آب و چشمه بلند آب میگذرد. یک فرسخ پیش از رسیدن سمنان، دهی کوچک واقعت به کهلا مشهور، ولی اسم این ده باید علا باشد. این ده تیول حاجی نصرالله میرزاست و آب بسیار کم دارد. بیابان در اطراف این ده، خاک بسیار ریزه دارد، و بادی که متصل در اینجا میوزد این خاک را داخل ده می اندازد، و هر سال چند عدد خانه پراز خاک میشوند و قنات هم کلاً مسدود میشود. اهل این ده بسیار زحمت دارند. مسجدی در این ده دارد که حال زیر خاک است، و بنازه [ای] هم دارد که نصفش زیر خاک است، در مسجد سنگی نصب کرده است که تاریخ سنه هشتصد و هفتاد و هفت دارد. از کهلا الی سمنان یک فرسخ است.

از سمنان الی دارالخلافه براهی که تفصیلش مذکور شده است مراجعت کردم.

یک میل انگلیسی برابر یک هزار و پانصد و هشتاد و چهار ذرع ایرانی است و برابر یک هزار و ششصد و نه متر است، و یک فرسخ برابر شش هزار ذرع ایرانی است و برابر سه میل و سه ربع، قدری بیشتر انگلیسی است و برابر شش هزار و نود و پنج متر است.

روز نهم ماه صفر المظفر بیرون آمده، روز دویم رمضان المبارک مراجعت نمودم، و در این دویست روز، دو هزار و هفتاد و هشت میل که تقریباً پانصد [و] پنجاه فرسخ است طی کردم. و مقصود این سفر کشیدن خط تلگراف از شاهرود الی مشهد مقدس بود. و این خط تلگراف دویست و نود میل طول دارد و در میان تابستان زحمت بسیار از جهت گرما و بی آبی در فاصله شصت و هشت روز کشیدم. و یقین است که این کار هرگز باین زودی تمام نمی شد اگر همه مأمورین سعی تمام در کار نمیکردند. و این سفرنامه نوشتم که انشاء الله تعالی بنظر مبارک شاهنشاه روحی و روح العالمین فداه برسد، و همه این منازل که نوشته شد از صورت زمین که کشیدم واضح تر معلوم می شود.

این سفرنامه امروز پنجشنبه سلخ شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۳ با تمام رسید.

(مهر) هوتم شیندلر

ناظم تلگراف خانه مبارکه دولت علیه ایران.

هریک از حکام در نقاط حکمرانی خودشان ، خلعت شاهی رسیده باشد و ساعت تحویل مخلع باشند...» تاریخ عضدی - چاپ کوهی ص ۱۱ .
 علاوه بر خلعت نوروزی در اوقات مناسب دیگر و گاهی بنا به خدماتی که از مأمورین عالی رتبه و حکام صادر میشد ، برای آنان خلعت فرستاده میشد و البته وصول خلعت و پوشیدن آن هم تشریفات بسیار داشت که می بایست در حضور عامه مردم و رجال و خواص و با ادای احترام عمومی ، خلعت پادشاهی به تن حاکم یا مأمور عالی رتبه محلی پوشانیده شود .
 خلعتی که نویسنده «روزنامه مسافرت هرات» حاصل آن بوده است احتمالاً بمناسبت خدمات یار محمدخان ظهیرالدوله در اعاده نظم در سیستان بوده است .

ص ۲۳ س ۱۱ : اگر قندهاری بنای حرکت دارد... - اشاره به علاقه ای است که سرداران قندهار ، کهن دل خان و مهرداد خان و رحیم دل خان برادران یار محمدخان ، بفتح و تصرف هرات داشتند و حسام السلطنه از این میترسید که سبب اذیت یار محمدخان باعث شود که برادران اورعایت جانب اولادش را نکنند و به هرات حمله کنند . از این رو پسر او را به کمک و همراهی خود اطمینان داده است .

ص ۳۱ س ۹ : فرستاده هم از قندهار آمده بود... - مؤید مطلب بالاست و عجب این است که افراد خاندان «علی کوزائی» و اولاد

۱- این نسبت در فرمانی از ناصرالدین شاه بعنوان صید محمدخان در تاریخ ذی حجه ۱۲۶۷ ذکر شده است . امیر کبیر و ایران آدمیت ج ۳ ص ۱۱۴ (این مورد و چند مورد دیگر) ولی در ریاض الالواح تألیف شیخ محمد رفیعی خراسانی متخلص به سهیل چاپ کابل ص ۱۲۸ خاندان سردار پاینده خان را محمد زائی نوشته است . مرحوم اقبال سردار پاینده خان را بار کزائی و یار محمدخان را ال کوزائی نوشته است که به علی کوزائی خیلی نزدیک است (حواشی کتاب جنگ انگلیس و ایران تألیف کاپتن هنت ترجمه آقای حسین سعادت نوری ص ۱۰۳ و ۱۰۴) .

توضیحات

ص ۱۳ س ۱۶ : سومیائی - ماده ای است از مشتقات نفت که در زمینهای نفت خیز بدست می آید ، و در قدیم الایام آن را علاج شکستگی استخوان و ضعف قوه باه میدانستند و از این جهت برای آن اهمیت بسیار قائل بودند ، بطوریکه آن را مختص فرمانروای زمان میدانستند و محل جمع شدن آن را می بستند و مهر میکردند و هر سال در موقع معین و یا تشریفات خاص آنچه جمع شده بود بر میداشتند و به حضور شاه میفرستادند و او گاهگاهی بعنوان تحفه اندکی از آن را بکسانی که مورد لطف بودند ، التفات و یا هدیه مینمود .

(الابنیه چاپ دانشگاه ص ۳۲۶ - تاریخ نفت ایران لکهارت ص ۴۳-۵۲ سفرنامه دروویل ترجمه جواد محیی ص ۱۵۱) .

ص ۲۰ س ۱۶ : خلعت - خلعت دادن و خلعت فرستادن از رسوم بسیار قدیم پادشاهان و بزرگان ایران بوده است . در دوره قاجاریه رسوم بوده است که در عید نوروز هر سال حکام ولایات پیشکش هائی بدریار میفرستادند و در مقابل از دربار هم برای آنها خلعت فرستاده میشد . رسم خلعت فرستادن دربار فتحعلی شاه را احمد میرزا عضدالدوله پسر آن پادشاه ، در تاریخ عضدی ، چنین شرح میدهد :

«... دو ماه بنوروز مانده می بایست با حضور خسروخان خواجه تمام خلعت های شاهزادگان و حکام را بوقچه بسته بنظر خاقان مغفور برسانند... و تمام خلعت ها باید بطوری فرستاده شود که در شب تحویل ،

سردار پاینده‌خان، با اینکه نفاق فرزندان احمدخان درانی و نتیجه آن را دیده بودند، سع هذا خود بهمان راه رفتند و در نتیجه خود را ضعیف، و راه را برای پیشرفت انگلیس‌ها در وطنشان هموار ساختند و هر چند که برخی از افراد آن خاندان در مبارزه با این قوم رشادت و شجاعتی قابل تحسین از خود نشان دادند ولی متأسفانه کوشش آنها سودی نداشت و جز آوازه رشادت و افتخار چیزی از آن باقی نماند.

ص ۲۲ س ۲۰: قبله عالم حال در کجا تشریف فرما شده‌اند...
 اشاره است به سفر ناصرالدین شاه بعراق و اصفهان که در تاریخ اول رجب ۱۲۶۷ آغاز شد. علت این مسافرت بی نظمی هائی بود که در اصفهان بوقوع پیوسته بود. شهر اصفهان اصولاً از زمان محمدشاه همواره قرین آشوب و اغتشاش بود. خود محمدشاه هم یک سفر به اصفهان زفت و عده‌ای را دستگیر و سیاست کرد ولی ریشه ناامنی کننده نشد. در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه هم که غالب نقاط ایران آشفته بود، اصفهان دوچار بی نظمی گردید و چون غائله سالار که سردسته آشوبها و آشوبگرها بود، فرونشاندند شد، شاه و صدراعظم باجمعی از شاهزادگان و وزراء و اسراء و ارباب مناصب و عده‌ای سپاهی سواره و پیاده آهنگ عراق و اصفهان کردند و روز ششم رجب به قزوین رسیدند و در دوازدهم شعبان به سلطان آباد (اراک فعلی) وارد شدند و روز پانزدهم شعبان به بروجرد. روز بیست و یکم شعبان از بروجرد بعزم اصفهان حرکت کردند و در پانزدهم رمضان به اصفهان رسیدند و سلام عام روز عید فطر در اصفهان انعقاد یافت. برسیدن شاه و امیر، آشوب گران اصفهان متواری شدند ولی بهر حال آنها را بچنگ آوردند و بیک بار چهارده

تن از سردستگان آنها را سیاست رسانیدند (۱۵ شوال ۱۲۶۷) و هجده نفر دیگر را مغلولاً بطهران فرستادند و اصفهان آرام شد. شاه و همراهان در روز پنجشنبه سلخ شوال ۱۲۶۷ از اصفهان درآسندند و از راه نطنز رو به کاشان نهادند و روز چهاردهم ذی‌قعدة از کاشان بیرون آمدند و روز هشتم ذی‌حجه به طهران وارد شدند. از آثار ناسیون این سفر، فراهم شدن مقدمات عزل امیر کبیر بود که آن را باید بجای خود دید.

ص ۳۸ س ۱۹: پسر دوست محمدخان داماد ظهیرالدوله... مراد وزیر اکبرخان پسر دوست محمدخان است که داماد عموی خود یار محمدخان ظهیرالدوله بود. وزیر اکبرخان - چنانکه نوشته‌اند - شخصی رشید و با کفایت بود و برخلاف پدرش که آلت دست انگلیس‌ها بود، عزت نفس و استقلال رأی داشت و همو بود که با انگلیس‌ها بچنگی خونین پرداخت (۱۲۵۸) و چون قسم خورده بود که از قشون انگلیس هیچکس را زنده نگذارد مگر یک تن که به جلال آباد برسد و خبر را باز گو کند، به قسم خود عمل کرد و شانزده هزار تن انگلیسی را بدیاریستی فرستاد مگر یک تن طبیب که او هم در حالی که زخم دار بود خود را بجلال آباد رسانید و داستان را بازگفت. این رشادت و شجاعت خیلی ارزنده بود، افسوس که نفاق و جاهطلبی و ضعف نفس افراد دیگر خاندان او، آن را بی نتیجه ساخت.

ص ۴۸ س ۱۹: خواهش نموده‌اند حضرات که از دولت کسی را فرستند از امنای دولت علیه در آنجا باشد... این نیز از نشانه‌های تابعیت حکمران هرات از پادشاه ایران بود و بر اثر این تقاضا عباسقلی خان پسیان از طرف دولت ایران در هرات مأمور و مقیم گشت و او در آنجا بود تا میرزا

آفاخان نوری بنا برقراری که با کلنل شیل سفیر انگلیس گذارد، مطیعاً لاسر سوله، او را احضار کرد (ربیع الثانی ۱۲۶۹).

ص ۴۹ س ۷: شاهزاده چنان شکستی خورده که دیگر خیال ترکمان را نخواهند کرد... در همان موقعی که نویسنده رساله در هرات بود، حسام السلطنه مأمور شد که برای جلوگیری از تجاوز ترکمانان به سرخس برود. محمد امین خان، خان خبوه که در سرو بود با مشاورینش تصمیم گرفتند که بر قشون ایران حمله برند. در دستگاه حسام السلطنه شخصی بود جعفر نام از سردم کلات، وی خود را از مأمورین ایران میخواند و طرف اعتماد شاهزاده بود ولی در نهان از اعمال خان خبوه بود. در این موقع به حسام السلطنه نوشت که کلات در خطر است و حسام السلطنه هم قصد مراجعت کرد. یکی از خوانین خراسان نیز به ازبکان پیام فرستاد که سپاه شاهزاده اندک است و دنباله ندارد. ازبکان با این اطلاعات بسختی بر اردوی حسام السلطنه تاختند و جمعی را کشتند و گروهی را اسیر کردند و اگرچه شاهزاده این سانحه را در آق در بند جبران کرد و گروهی از ازبکان را کشت، ولی بهرحال در این نبرد کامیاب نشد و این قضیه در هرات و حوالی آن انعکاس یافت، و اشاره مؤلف مربوط بهمین قضیه است. محمد امین خان در سال ۱۲۷۱ در سرخس بدست شاهزاده فریدون میرزا برادر سلطان سراد میرزا حسام السلطنه شکست خورد و کشته شد.

ص ۵۱ س ۸: کریم داد خان هزاره از پیش ما گریخته... میان ایل هزاره و فرمانروای هرات خصومت بود. در این کتاب هم اشاراتی به این موضوع هست. کریم داد خان بالاخره بدستور صید محمد خان ظهیر الدوله کشته شد.

ص ۵۱ س ۱۴: شاه مرحوم با صد هزار جمعیت و یکصد عراده توپ بدور هرات آمد... اشاره به لشکر کشی محمد شاه است به هرات در سال ۱۲۵۳ این لشکر کشی که شاید اصلاً لزومی نداشت و غرض نهائی از آن را میشد با مذاکرات سیاسی بدست آورد، از حوادث عبرت آمیز تاریخ ایران است. از وجوه خاص آن مداخلات بی مورد سیمون پیچ سفیر روسیه در تهران در این مسئله، و تظاهرات ناشیانه او بکمک محمد شاه بود، که باعث کینه ور شدن مک نیل سفیر انگلیس و مداخله نمودن او در قضیه، بضرر ایران، گردید. چه او از پیشرفت نفوذ روسیه بسوی هند بیمناک بود و همین مسئله باعث تحریکات و گربه رقصانی های بسیار شد بعدی که بنا کاسی شاه منجر گشت.

دیگر از علل ناکامی محمد شاه نفاق سرداران ایران بود که گویی بعد از جنگهای قفقاز فضیلت شهامت و شجاعت را از دست داده و از یاد برده، و بعد از فوت عباس میرزا بی سرپرست شده بودند.

و باز، سخافت رأی حاج میرزا آقاسی که محاصره از سه سورا ابداع نموده بود و در عین حال نمیگذاشت اشخاص صاحب نظر، کار را بر عهده بگیرند. در نتیجه نظم و انضباطی هم در سپاه دیده نمیشد و بلکه برعکس «... از اهل سرباز و غیره خیلی بی عصمتی میکردند، چشم هراتی ترسیده بود...» (ص ۳۹ همین کتاب) در صورتیکه بقول همین گوینده «... اگر نظمی بود، بی حسابی و بی عصمتی نبود، شهر گرفته میشد...» (همان مرجع). البته وجود یار محمد خان ظهیر الدوله هم که هنوز پادشاه بر سر مخالفت بود، در ناکامی سپاه ایران تأثیر بسیار داشت چنانکه وجود «جناب حاجی» در

مواقتت و وزارت محمدشاه . ولی با همه اینها کار هرات نزدیک به اتمام بود که مک‌نیل دشمنی آغاز کرد و انگلستان یکبار دیگر سیاست و نیت واقعی خود را در تضعیف ایران نشان داد .

ص ۱۶۰ س ۴ : مولودخانه خاقان مغفور ... حسینقلی خان پدر فتحعلی شاه زمانی حکومت دامغان را داشت (۱۱۸۸-۱۱۸۴) و در دوره اقامت او در آن شهر در سال ۱۱۸۵ باباخان فرزندش بدینیا آمد که چون پیادشاهی رسید فتحعلی شاه ناسینه شد . فتحعلی شاه را در زمان حیاتش «خاقان» خطاب مینمودند و تخلص شعری او هم خاقان بود و بعد از مرگش هم در دوره قاجاریه معمولاً او را «خاقان مغفور» مینوشتند . بمناسبت تولد فتحعلی شاه در ارگ دامغان ، این محل را بتقلید از دستگرد خراسان که مولود گاه نادر بوده و مولود خانه ناسینه میشده است ، «مولود خانه» مینامیدند و در زمان فتحعلی شاه خیلی جاه و جلال و تشریفات و موقوفات داشته و بعداً بتدریج همه از میان رفته و موقوفات بصورت ملک درآمد و یا ویران گشته است . یکی از مشاغل میرزا محمدخان سپهسالار قاجار تولیت مولودخانه خاقان مغفور بوده است .

ص ۱۶۴ س ۱۶ : سالار پسر آصف الدوله از دست قشون ... مراد حسن خان پسر اللهیارخان آصف الدوله قاجار دولو است که از طرف پدر نواده میرزا محمدخان بیگلربیگی، و از طرف مادر نواده فتحعلی شاه، و خود داساد علی میرزا ظل السلطان بود و از همان آغاز جوانی، چون اللهقلی خان ایلیخانی، مالیخولیای بزرگی و پادشاهی داشت (تاریخ نو ص ۳۰۳) و چون بی دید که حاجی میرزا آقاسی از اللهقلی خان که پسرزنش بود پشتیبانی

می نماید، چون سلطنت طلبی او شدت بی یافت . همینکه بحکمرانی خراسان رسیده آنها که از افکار و طبیعت او آگاه بودند، او را برای طغیان و جداساختن خراسان از ایران مستعد دیدند و بسرکشی و عصیان تشویق نمودند و او در محرم ۱۲۶۳ طغیان خود را آشکار کرد (منتظم ناصری ج ۳ ص ۱۹۷) و محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی از عهده او برنیامدند تا نوبت به امیرکبیر رسید . او این کار را بر هر کاری مقدم داشت و ریشه سالار و طغیان او را کند . مشهد بدست سلطان مراد میرزا حسام السلطنه گشوده شد و سالار و برادرش محمد علی خان و دوپسرش امیر اصلان خان و یزدان بخش خان گرفتار و در شب دوشنبه ۱۶ جمادی الاخری ۱۲۶۶ بجرم طغیان کشته شدند . برادر دیگرش میرزا محمدخان بیگلربیگی هم که با سالار همدست بود، و در سبزوار دستگیر شده، و در طهران محبوس بود، در شب چهارشنبه نهم رجب همان سال بدیار عدم فرستاده شد .

ص ۲۰۱ س ۸۱ : طایفه سیت Scythes - این کلمه تلفظ فرانسوی «سکیت» میباشد که در کتب هرودوت نام اقوامی ذکر شده است که همیشه بیاله ای با خود داشته اند و کلمه «سکیت» هم در زبان یونانی بمعنی بیاله است . محققاً معلوم نیست که خود آنها - بخصوص آنها که در مجاورت ایران بسر سپرده اند - خود را چگونه مینامیده اند . داریوش آنها را که از طرف آسیای وسطی با ایران سروکار داشته اند ، «سکه» یا «سکا» نامیده است و در سالتنامه های آشوری این نام بصورت «اشکوزای Ishkuzai» یاد شده و عین این نام در توریة هم آمده است . این قوم در ازمنه تاریخی از ترکستان شرقی یا ترکستان چین تا دریای آرال و ایران، و از طرف دیگر

تا کناره‌های دانوب پراکنده بودند. سکاها را غالب دانشمندان، از نژاد آریائی میدانند، ولی بعضی عقیده دارند که در میان آنها مردانی از نژاد زرد نیز بوده‌اند، و از این جهت هم هونم‌شیندلر آنها را «مغل قدیم» نام برده است. قبرهایی از این قوم با اشیائی درون قبر، در روسیه جنوبی پیدا شده که تا اندازه‌ای زندگانی آنها را روشن می‌سازد. (ایران باستان بشیرالدوله ج ۱ ص ۵۷۷ و ۵۷۸)، اشکانیان هم، چنانکه میدانیم از قبیله «پرنی Parni» و از قوم «دهه Dahae» بوده‌اند و قوم دهه مجموعه‌ای از قبایل سکایی بوده که در استپ‌های بین بحر خزر و دریای آرال بصورت چادرنشینی زندگی می‌کرده‌اند (ایران از آغاز تا اسلام تألیف گیرشمن - ترجمه دکتر معین ص ۸۴ و ۲۴۲) و ظاهراً یادگار این قوم دهه ناحیه «دهستان» قدیم است در مشرق دریای خزر و حوالی رودخانه اترک در مجاورت قوسس و گرگان.

حسین محبوبی اردکانی

فهرست اعلام (۱)

آ

آصف‌الدوله : ۱-۲- الله یارخان دولو پسر محمدخان بیگلربیگی و دانی محمدشاه و پدر حسن خان سالار که در سال ۱۲۴۰ پس از عزل عبدالله خان امین‌الدوله صدراعظم فتحعلی‌شاه و به لقب آصف‌الدوله ملقب شد. در زمان جنگ دوم روس و ایران فرمانده یک قسمت از قوای ایران بود و از جلو دشمن فرار کرد و در تبریز دستگیر شد. در زمان محمدشاه ابتدا خود حکمران خراسان شد. سپس از او پسرش حسن خان باین مقام رسید. آصف‌الدوله در سال ۱۲۶۲ با اتفاق مادر محمدشاه که همشیره‌اش بود عازم مکه معظمه گردید و در مراجعت ساکن عتبات شد. این پدر و پسر هیچیک نسبت بدولت قاجاریه قوانلو نظر موافق نداشتند و سرانجام هم‌خانه مشهور خراسان را سبب شدند که در راه فرونشاندن آن خونها ریخته شد.

آصف‌الدوله : ۱۴۳ - ۱۹۴ - عبدالوهاب خان پسر سیرزا جعفرخان پسر بدرخان جبه‌دار باشی زندیه و پدر سیرزا احمدخان نصیرالدوله بدر است که ابتدا خود نصیرالدوله لقب داشت و بعدها در ۱۳۰۱ آصف‌الدوله لقب گرفت. وی از سردان دانا و کافی ولایت دوره قاجاریه بود که بمقامات بزرگ چون وزارت و ایالت رسید. مدتیا عهده‌دار نیابت وزارت امور خارجه بود، بعداً در ۱۲۸۶ از جانب سیرزا سعید خان وزیر دول خارجه که حکومت گیلان را نیز داشت بحکمرانی آن ناحیه فرستاده شد، در ۱۲۹۰ وزیر تجارت و عضو دارالشورای کبری شد، در ۱۳۰۱ به ایالت خراسان و سیستان مأمور گردید. دو سال و کسری در این مقام بود و پس از احضار به پای‌تخت دیگر کاری به او داده نشد و او در ششم جمادی‌الاولی ۱۳۰۴ در شصت و دو سالگی بمرض سکنه درگذشت. (برای شرح حال مفصل او رجوع شود به مجله یادگار ص ۵ ش ۶ و ۷ ص ۲۷ - ۳۷)

۱ - فهرست‌های کتاب بوسیله آقای علی‌اصغر حسن تبراهمران تهیه شده و توضیحات اعلام تاریخی آن از اینجانب حسین محبوبی اردکانی است، مگر در دو مورد که خود آقای روشنی پیش از مسافرت نوشته بودند و بنام ایشان درج شده است.

الف

- ابراهیم خان سرهنگ ، میرزا : ۶۰
 ابراهیم خلیل خان : ۱۳
 ابوالفیض خان : ۱۸ برادر سام خان ایلخانی و پسر رضاقلی خان کرد زعفرانلو .
 ابوالقاسم تاجرپاشی : ۴۵
 ابوالقاسم تذکره نویس ، میرزا : ۶۴
 ابوالمظفر طهماسب الحسینی الصفوی بهادرخان : ۱۹۷ مراد شاه طهماسب صفوی
 فرزند شاه اسمعیل ودومین پادشاه آن سلسله است که از ۹۳ تا ۹۸ هجری
 یعنی مدت پنجاه و چهار سال سلطنت کرده است و از جهت طول مدت
 سلطنت اولین پادشاه است در تاریخ ایران بعد از اسلام و دومین پادشاه
 تاریخ ایران ، چه شاپور ذوالاکتاف از او بیشتر پادشاهی کرده است . (۷۰ سال)
 ابویزید تیفورین عیسی بن سروشان (شیخ) : ۱۶۳ یعنی عارف مشهور بایزید بسطامی
 در گذشته در سال ۲۶۱ هجری
 اتابک اعظم (مراد میرزا تقی خان اسیر کبیر است : ۱۹ - ۲۱ - ۲۴ - ۳۵ - ۴۲ -
 ۴۴ - ۶ - ۷۰ - ۵
 احمد ، شیخ : ۲۷ شیخ جام
 احمدخان : ۲۴ - ۲۵ بزرگ طایفه زوری مقیم سنگ بست مشهد
 اسکندر روسی : ۱۴۷ - ۲۰۷ یعنی اسکندر پسر فیلیپ مقدونی از فاتحین دنیای قدیم
 که در ۳۳۶ ق.م. در بیست سالگی به سلطنت رسید و در ۳۳۳ درسی و دو
 سالگی در بابل مرد .
 اسمعیل : ۴
 اسمعیل ، شاه : ۱۵۰ مراد شاه اسمعیل اول صفوی پسر شیخ حیدر است که در ۲ رجب
 سال ۸۹۲ بدینا آمد و در سال ۹۰۵ در سیزده سالگی با ۵ تن از خواص
 مریدان خاندان خود قیام کرد و در دهکده گلستان فرخ بسیار پادشاه شروان را
 شکست داد و در سال ۹۰۷ تبریز را گرفت و مذهب شیعه را مذهب رسمی ایرانیان
 گردانید . در طول بیست و پنج سال سلطنت خود جنگها کرد - دشمنان داخلی
 را برانداخت - دولت آق قویونلو را منقرض کرد . شاهی بک یا شیبک خان
 پادشاه ازبکان را شکست داد و کشت (۹۱۶) و در ۹۲۰ در چالدران از
 سلطان سلیم عثمانی شکست خورد . بعد از آن ده سال دیگر زیست ولی از فکر

- این شکست بیرون نرفت و سرانجام در ۱ رجب ۹۳ هجری درگذشت . نواده این
 پادشاه نیز شاه اسمعیل دوم بود که پس از پدرش شاه طهماسب در ۹۸۴
 به سلطنت رسید و غالب افراد خاندان خود را کشت و خود پس از ۱۵ ماه و ۱۹ روز
 پادشاهی شبی در خانه یکی از دوستانش درگذشت . (۱۳ رمضان ۹۸۵)
 اصغریبک ابن اصفهان (ابوخواجه) : ۱۶۰
 اعتضادالملک : ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۸ حسین خان پسر میرزا محمد خان قاجار -
 سپهسالار و شوهر والیه خانم دختر ناصرالدین شاه .
 الله قلی خان سرهنگ : ۶۳ - ۶۹
 الله یارخان : ۶۰
 الله یارخان جوینی : ۱۷۳ - ۱۸۹
 الله یارخان سرهنگ : ۱۶۲
 امام قلی سردار ترکمان : ۱۰۴
 امام قلی سردار نام ساروق : ۹۵
 امام ویردی خان : ۶۳
 امام ویردی سلطان : ۱۰۱
 امیر اسدالله خان قائمی : ۸ پدر میر علم خان حشمة الملک و جد خاندان علم و
 خزیمه علم قائمات که امروز از این خانواده آقای امیر اسدالله علم همانم او و
 رئیس خاندان است و از جهة مقام برتر .
 امیرخان و امیرخان سردار : ۲۹ - ۳۳ - ۵۱ خواهرزاده یارمحمدخان ظهیرالدوله .
 امین السلطان : ۱۴۹ مراد آقا ابراهیم امین السلطان اول پدر میرزا علی اصغرخان
 اتابک است که در سایه کفایت و کاردانی در دستگاه ناصرالدین شاه از
 گمنامی بمقامات بزرگ رسید و وزارت دربار و خزانه و گمرک و تقرب بسیار
 یافت و در اواخر عمر غالب امور داخلی مملکت برای و نظر او میگذاشت .
 امین الملک : ۱۴۸ احتمالاً مراد میرزا اسمعیل پسر امین السلطان مذکور در فوق
 است که ابتدا در زی طلاب و به شیخ اسمعیل معروف بود ولی بعداً وارد
 کارهای دولتی شد و بوزارت خزانه و خالصجات رسید و تا پدر و برادرش
 سرکار بودند در این مقامات فعال سایشاء بود .
 انوشیروان : ۱۵۶ پادشاه معروف ساسانی ، پسر قباد ، براندازنده بزدک و مزدکیان
 و شهور بعدالت (۵۷۹ - ۵۳۱ میلادی)

اولجتو (اولجایتو) ، سلطان : ۱۶۳ سلطان محمد خدا بنده پادشاه ایلخانی مغول که بعد از برادرش غازان خان از ۷۰۳ تا ۷۱۶ در ایران سلطنت کرده است. از آثار او شهر سلطانیه و گنبد اولجایتوست که بصورت بخروبه‌ای باقی است . وی بمذهب شیعه گروید . برای اطلاع از شرح سلطنت او بتاریخ مغول در ایران تألیف مرحوم اقبال مراجعه شود .

ب

بابا : ۲۰ «میرزا بابای مأسور گمرک شهید» .

باباییک (- آقا) : ۱۹ - ۵۹ - ۶۱

باقر ، میرزا : ۱۱ - ۱۲ - تذکره نویسی

بایزید بسطامی (شیخ) : ۱۶۳

بزرگ خان (سیرزا) : ۳۸ - ۴۰ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ -

۵۲ - ۵۳ - ۵۸ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۶ - ۶۸ - سیرزایزرگ خان قرائی از رؤسای شیعه هرات و از نزدیکان یار محمدخان ظهیرالدوله که بعنوان فرستاده به طهران آمده و بحضور شاه نیز رسیده است . باید توجه داشت که در آن زمان ارتباط بین نواحی خراسان بیشتر و آسان تر از امروز بوده و خانواده‌های بزرگ غالباً باهم مربوط بوده اند .

بزرگ خان سستوفی (میرزا) = سستوفی : ۳۳ - ۳۴ - ۳۹ - ۵۲ از درباریان صید محمدخان ظهیرالدوله

پ

پاشاخان سرتیپ : ۷۰ - ۷۱

پاشاخان قزاق «قزاق» : ۸۱

پرویز خان برادر جعفر قلی خان : ۱۰۹ - ۱۳۰

پیریگر ابن اخیان : ۱۵۸

ت

تقی خان سرهنگه : ۷۸

تولیعخان : ۱۹۶

تهماسب : ۱۹۷

ج

جعفر (حاجی) : ۷

جعفر قلی خان برادر پرویزخان : ۱۰۹

جعفر قلیخان سیرینج : ۳ - ۴ - ۵ - ۷ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۲۱ - ۵۱

جعفر قلی میرزا پسر حاجی محمدولی میرزا : ۵۸

جعفر نام شیرازی (ملا) : ۶۹

جهانسوز میرزا : ۷۸ - ۸۵ - ۱۰۵ - ۱۱۲ - ۱۲۱ - ۱۲۲ سلقب به اسمیرنویان -

پسر فتحعلی شاه که تا زمان مظفرالدین شاه هم حیات داشت و از معرین

قاجاریه بشماربیرت و ظاهراً آخرین پسر فتحعلی شاه است که در گذشته است

چ

چنگیر : ۱۹۶ - تموچین پسر یسوکای بهادر پادشاه معروف مغول که در رجب

۶۱۶ به ایران حمله کرد و دولت خوارزشاهی را برانداخت و پس از کشتار

و ویرانی بسیار در ۶۲۴ درگذشت . یاسای او که مجموعه قوانینی است

که برای مغولان وضع کرده مشهور است .

ح

حسام السلطنه : ۱۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۷ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۶ - ۵۱ - ۵۵

۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۱۱۹ - ۱۶۸ - ۱۷۵ - ۱۹۴ -

۱۹۷ - ۲۰۱ سلطان مراد میرزا فرزند عباس میرزا ، فاتح خراسان و والی

آن خطه ، حکمران فارس ، کرمانشاه و از سردان مقتدر سلسله قاجاریه که

بظاهر بعد از پدرش از همه شاهزادگان قاجار با کفایت تر بوده است . وی روز

دوم جمادی الاولی ۱۳۰۰ درگذشت .

حسن ، میرزا : ۱۱

حسین داسغانی (حاجی) : ۵۹

حسین روضه خوان (سید) : ۶۰ - ۶۵ - ۶۸

حسینعلی خان : ۱۰ - ۱۱ - ۱۲

حسینعلی خان حاکم بسطام : ۶۸

حسینعلی خان سرتیپ : ۷۸ - ۸۵ - ۱۳۳ - ۱۳۷

حسین میرزا (سلطان) همشیره زاده حشمت الدوله : ۱۱۷ - ۱۲۲ - ۱۳۳
 حشمت الدوله : ۸۲ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۷
 ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲
 ۱۲۴ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸
 ۱۴۱ - ۱۹۴ - بنوچهر میرزا فرزند عباس میرزا نایب السلطنه و به تناوب
 حکمران آذربایجان و خراسان و یزد و اصفهان و خوزستان و لرستان هر چند سال
 در ایالت یاولایتی.

حیدر : ۱۷۶

خ

خانلرخان پسر محمدخان جامی : ۲۶ - ۵۶
 خدادادخان مرتیپ فوج سراغه : ۸۴ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰
 خسرو میرزا : ۲۰۵
 خلیل مشی حسام السلطنه (میرزا) : ۲۳
 خواجه ربیع : ۲۰۲ ربیع بن خثیم از زهاد ثمانیه یا پارسایان هشتگانه در گذشته در ۶۳
 یا ۷۰ هجری

ذ

دادوخان (سردار) : ۲۸
 دلاورخان عرض بیگی : ۲۲ - ۲۳ - ۴۹
 دوست علیخان : ۶۲ - ۶۳ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷
 دوست محمدخان کابلی : ۳۸ - ۴۳ - ۴۶ - ۵۲ برادر یار محمدخان ظهیرالدوله و
 پسر سردار پاینده خان که خاندان احمدخان درانی را برانداخت و خود
 زبانی له و زبانی علیه انگلیس ها در افغانستان حکومت میکرد و سرانجام
 در تاریخ ۱۲۷۹ در هرات درگذشت و در مقبره خواجه عبدالله انصاری به
 خاک رفت . حرص او بگرفتن هرات چنان بود که با آنکه حکمران هرات
 سلطان احمدخان پسر برادر بزرگتر او محمدعظیم خان، و دامادش بود، آتی
 از دشمنی با او آرام نمی نشست، و سرانجام هم گشودن هرات و پیمودن راه
 آخرت برای او همراه بود .

ر

رحمت الله خان : ۷ - ۹

رحمت الله خان حاکم سمنان : ۶۹
 رحمت الله خان سرهنگ : ۱۳۷
 رحمت الله خان شقاقی : ۱۲۷
 رحیم دادخان سلطان هزاره : ۲۶ - ۲۷
 رضاخان آجودانباشی : ۱۱۸
 رضاخان مهندس : ۱۸۳ - ۱۸۴
 رضاقلیخان : ۱۰ - ۱۱
 رضاقلیخان قورت بیگلر : ۷۸ - ۸۵
 رضاقلیخان نایب الحکومه شاهرود : ۶۸
 رفیع : ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۶۵
 رکن الدوله : ۲۰۳ محمدتقی میرزا برادر ناصرالدین شاه که چندین بار به حکمرانی
 فارس و خراسان رسیده است.

ز

زکی (حاجی) : ۱۹۸

س

سالار پسر آصف الدوله : ۱۹۴ - حسن خان که در قسمت توضیحات اجمالا به شرح حال
 او اشاره شده است .
 سام خان (۱) : ۱۸ - ۲۲ - ۲۴ - ۵۱ - ۶۰ - ۶۱ - سامخان ایلخانی پسر
 رضاقلیخان بن امیرگونه خان بن سام بیگ که در زعفرانلو است که در اوایل سلطنت
 محمدشاه با اتفاق برادرش ابوالفیض خان بعلت قیام پدرش بر علیه سلطنت تا جاریه
 در تهران تحت نظر بودند . یک روز بعد از درگذشت محمدشاه و برهم خوردن اوضاع
 پایتخت، دو برادر از تهران به خیوشان مرکز حکمرانی پدران خود آمدند .
 سامخان که بر اثر خبط پدر سالها گرفتار بود و دور از خراسان بسر میبرد منتظر
 فرصتی بود که لیاقت و کاردانی خودش را نشان بدهد و اشتباهات پدر را
 جبران کند . همینکه خبر شورش سالار را در خراسان شنید ، از موقع استفاده
 کرده در سبزوار بخدمت سلطان سرداد سیززا حسام السلطنه رسید و بر اثر

۱ - چون آقای روشنی از طایفه زعفرانلو و از خاندان سامخانند شرحی راجع به او
 تهیه کرده اند که به اختصار درج شده است .

خدمتاتی که به شاهزاده نمود مورد اعتماد وی قرار گرفت و چنانکه مفصلاً در کتاب تاریخ حقایق الاخبار ناصری و سایر تواریخ دوره ناصری مضبوط است در دفع فتنه سالار شجاعانه خدمت نمود و بیاس خدمات و زحماتی که در خراسان تحمیل گردید از ناصرالدین شاه لقب شجاع الدوله گرفت (۱۲۷۳). سامخان سردی دلیر و سیاستمدار بود و در مسئله هرات همه جا مورد بشورت قرار می‌گرفت و از اسرائی بود که چندین بار در لشکرکشی‌های سپاهیان ایران به هرات شرکت نمود، و هر وقت گرفتاری برای والی هرات پیش می‌آمد، تنها کسی که مورد اعتماد بود و مأمور خدمت می‌گردید سامخان بود. در وقایع بعد از درگذشت یارمحمدخان ظهیرالدوله و روی کار آمدن پسرش صیدمحمدخان، چندین بار سامخان به هرات رفت و با کمک سواران کرد زعفرانلو موفق به دفع مدعیان حکومت صیدمحمدخان گردید و در حقیقت نام سامخان با موضوع هرات توأم است، چنانچه او بیشتر از تمام اسرای محلی خراسان برای تسخیر هرات و ضمیمه شدن آن به ایران در دوره سلطنت ناصرالدین شاه فداکاری و از خود گذشتگی نشان داده است.

ستوده، دکتر سنوچهر: ۱۵۲

سعادت‌قلی میرزا پسر کاسران، و ظاهراً همان کاسران میرزا حکمران هرات که بدست یارمحمدخان ظهیرالدوله برکنار و کشته شده بود: ۲۴ - ۲۵
سعید خان متولی باشی (میرزا): ۲۰۳ - میرزا سعید خان انصاری اشلی مؤتمن - الملک است که ابتدا در زی طلاب بود و با نوشتن عریضه‌ای به حضور امیر کبیر، مورد توجه واقع شده بسمت کاتب اسرار وارد خدمت وی شد و در ۱۲۶۸ لقب مؤتمن الملک و عنوان خانی و منصب دبیری مهام خارجه که قائم مقام وزارت دول خارجه بود یافت و در سال بعد بمنصب وزارت امور خارجه و لقب جنابی و خلعت پادشاهی سرفراز شد و جز در دوره وزارت خارجه حاج میرزا حسین خان سپهسالار، همواره این سمت را داشت تا اینکه در اواخر عمر چندی بسمت نیابت تولیت آستان قدس رضوی منصوب گردید. وی در سال ۱۳۰۰ درگذشت و جسدش را بمشهد برده بخاک سپردند. میرزا سعیدخان را در مشهد «جناب عالی» خطاب می‌کردند.

سلیمان خان پسر محسن خان تیموری: ۱۱

سلیمان خان دلیلی حکومت تربت که در سال ۱۲۶۷ - ۱۲۶۸ باین سمت منصوب شد: ۵۵

سلیمان خان دره‌جزی: ۶

سلیمان صفوی (شاه): ۱۹۸ - ۲۰۱ پسر شاه عباس ثانی و پدر شاه سلطان حسین که نام اصلیش صفی میرزا بود و چون در سال ۱۰۷۷ به سلطنت رسید نام شاه سلیمان را برای خود اختیار کرد. این پادشاه در سال ۱۱۰۶ درگذشت. سنجر، سلطان: ۹۴ - معزالدین ابوالحارث احمد پسر سلطان ملک‌شاه سلجوقی که از ۴۹۰ تا ربیع الاول ۵۵۲ امارت و سلطنت کرد و پایتخت او سرو بود. سنجر از پادشاهان مقتدر ایران بود که در مدت سلطنت خود نوزده جنگ کرد که فقط در دو جنگ کابلیاب نشد و یکی از آن دو جنگ با ترکان غز بود که با آن شکست، ستون دولتی بزرگ که از حلب تا کاشغر فرمانروائی داشت شکست و ضعف بدولت سلجوقی راه یافت.

سهراب خان: ۲۰

سیاه گوش حاکم ترود: ۲۰۸ - ۲۰۹

سیف الدوله میرزا پسر ظل السلطان و نواده فتحعلی شاه: ۶۲

سیف الله خان: ۳ - ۵ - ۷ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸

ش

شاه‌الدین (میرزا): ۲۰۲

شاهرخ: ۱۶ - ۲۰۲ پسر ابی‌تیمور که بعد از او به پادشاهی رسید (۸۰۷ - ۸۵۰). شجاع السلطنه: ۵ - حسنعلی میرزا پسر ششم فتحعلی شاه متولد جمعه غره ذیحجه ۱۲۰۴ که زمانی حکومت طهران و مدتی ایالت خراسان را داشت و در اواخر زمان فتحعلی شاه والی کرمان بود. وی با برادر اعیانیش حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس برضد محمدشاه قیام کرده او را بسلطنت نشناختند و با او بجنگ برخاستند ولی از عهده برنیامدند و شکست خوردند. فیروز میرزا برادر محمدشاه و سنوچهر خان معتمدالدوله که بگرفتن شیراز مأمور بودند: «...». سرباز قراول برنواب فرمانفرما و شجاع السلطنه گماشتند... و در شب این روز فرمانفرما و نواب شجاع السلطنه را از ارگ درآورده... روانه طهران نمودند... و محمدباقر خان بیگلربیگی طهران با چند نفر از مردم دژخیم به «کناره گرد» (یک منزلی طهران) آمده نواب شجاع السلطنه را از زیورهر دو چشم عاری نمودند...» (فارسنامه ناصری ص ۲۸۹) شجاع السلطنه شعر

هم بیگفت و شکسته تخلص میکرد . وی در ۱۲۶۹ درگذشت .
شجاع الملک : ۱۰ - پاشاخان سرتیپ اول که در سال ۱۲۷۵ به این لقب سلقب شد .
شریعتمدار : ۱۹۲ - از علمای بزرگ سبزوار که دارای تمکن بسیار بوده و اولاد
هم نداشته است . برای شرح حال او رجوع شود بتاریخ افضل که شاید مرجع
متحصر باشد زیرا افضل الملک زمانی نیابت حکومت سبزوار را داشته و با
شریعتمدار محصور بوده است . (تاریخ افضل نسخه خطی کتابخانه مجلس
شورای ملی) .

شمس الدین خان : ۵ - از بزرگان افغان مقیم هرات که پس از فتح قلعه غوریان ،
به حضور محمدشاه آمد (۱۲۵۴) و شاه بلوک اصطهبانات و نیریز ... را
در تیول او درآورد و او چند نفر اقوام و عشیره خود را به آن دو ناحیه انفاذ
داشت و خود بملازمت حضور شاهنشاهی متوقف طهران و در سلک سلازمان
این پادشاه شملک گردید (فارسانه ناصری ص ۲۹۴) .

شهاب الملک : ۸۶ - ۸۸ - ۸۹ - حسین خان سرتیپ که چاپارخانه های کشور هم
به او سپرده بود در سال ۱۲۷۶ این لقب را گرفت . رجوع شود ایضاً به نظام الدوله
شیرخان پسر یعقوب علی خان تربتی : ۵۷

شیرعلی خان سلطان افغانستان : ۱۸۶ - ۲۰۴ - پسر امیر دوست محمدخان که بعد
از او به امارت رسید و چون نفاق در میان خانواده او افتاده بود ، مدت ها با
برادران زدو خورد میکرد و عاقبت هم در دوازدهم ذیحجه ۱۲۹۵ امارت را
به پسر خود سردار یعقوب خان داد و خود از کابل به ترکستان رفت .
عنوان سلطان را شیندلر مسامحه بکار برده است .

شیر علی خان مروی : ۲۹ - بزرگ سروی های اهل شکیوان .
شیرمحمدخان : ۲۲ - برادر یارمحمدخان ظهیرالدوله . در مقدمه مختصر اشاره ای
به او شده است

شیندلر ، ۱ - هوتوم Général sir. A. Houtum Schindler : ۱۴۵ - ۲۱۱ - از صاحب
نصبان آلمانی که به تابعیت انگلستان درآمده و در ایران مستخدم شده بود .
استخدام او بوسیله مخبرالدوله و بمنظور استفاده در کارهای مربوط به تلگراف
صورت گرفت . مرحوم حاج مخبرالسلطنه پسر مخبرالدوله درباره او مینویسد :
... شیندلر صاحب زاجرای تلگرافخانه انگلیس بود که پدرم او را اجیر کرده

بود . مردی آگاه بود . در اکثر ولایات برای سرکشی و تعمیر میم مسافرت
کرد . نقشه ها از راهها برداشته بود ، نه از روی مساحی بلکه از روی
تخمین مسافت بقدم اسب . چند زبان میدانست ... (خاطرات و خطرات ج
۱ ص ۶۳) منجمه زبان فارسی را هم از حیث تکلم و هم از جهت نوشتن .
بقول آتای تقی زاده : «... مشارالیه در نزد مطلعین بر مقامات علم اوستحاج
بمعرفی نیست و بلاشک در اطلاع بر اوضاع ایران واحاطه بر تمام امور آن
در قرن اخیر اولین شخص بود...» (مجله کاوه دوره دوم ش ۵ ص ۱۱ به
بعد) . وی مدت ها در خدمت دولت ایران بود و مشاغل مختلفی داشت از
جمله مترجمی وزارت امور خارجه ، ریاست اداره تذکره ، مهندسی معادن
و امثال اینها ، و ظاهراً نخستین خدمت او همان است که خود در آخر رساله
به آن اشاره کرده است . درجه ژنرالی او معلوم نیست که مربوط به معرفه
نظامی است یا از درجاتی است که سابقاً در تلگرافخانه معمول بوده است .

ص

صادق فراشخلوت : ۱۰ - ۱۶

صانع (حاجی) : ۱۹۸

صفرک خان : ۱۱۹ - از ریش سفیدان ترکمانان تکه .

صفی (شاه) : ۱۹۶ - سام میرزا پسر صفی میرزا پسر شاه عباس کبیر که بعد از جد خود
در ۱۰۳۸ پیادشاهی رسید و تا ۱۰۵۲ سلطنت کرد . از حوادث مهم زمان
او کشتن امامقلی خان والی فارس و فرزندان اوست و جنگ با عثمانی که در
سال ۱۰۴۹ بصلح انجامید و عثمانی ها بغداد و بین النهرین را در تصرف
خود گرفتند و ایران ، ایروان و قفقازیه را نگهداشت .

صیدمحمدخان (سردار) : ۲۰ - ۲۲ - ۲۳ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۶ - ۳۹

۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ - پسر یار

محمدخان ظهیرالدوله که مکرر به احوال او اشاره شده است .

ط

طاهرقلیخان قندهاری (حاجی) : ۳۶ - ۶۰ - ۶۲

ظ

ظن السلطان : ۶۲ - علی میرزا پسر فتحعلی شاه برادر اعیانی نایب السلطنه متولد

شعبان ۱۳۱۰ هجری که بعد از پدر چندگامی بادعای سلطنت برخاست و خود را عادلشاه یا علی‌شاه نامید اما از محمدشاه شکست خورد و بدست او گرفتار و در قلعه اردبیل محبوس شد، ولی بالاخره با دو برادر هم زندان خود علی‌نقی میرزا رکن‌الدوله و امام وردی میرزا از زندان گریخت و هر سه ابتدا بروسیه رفتند اما دولت روسیه حاضر نشد آنها را کمک کند ناچار به استانبول رفتند و عثمانی‌ها آنها را بعتبات فرستادند و تا آخر عمر آنجا بودند.

ظهیرالدوله (یارمحمدخان): ۳-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱

۳۲-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۴۱-۴۴-۴۵-۵۱-۵۶-۱۶۷-۱۸۸

۲۰۳- وزیر و فرستادگار هوشیار و مقتدر هرات پسر سردار پاینده‌خان (یا پاینده محمدخان) ملقب به سرفرازخان و برادر وزیر فتح‌خان (یا فتح‌الله‌خان یا فتحی‌خان یا فتحی‌خان) از خاندان علی‌کوزائی و یا محمدزائی که با نوزده برادر خود سرزمین افغانستان را اداره میکردند. فتح‌خان را محمود شاه درانی امیر افغانستان کور کرد و کشت و یارمحمدخان چون بوزارت کاسران پسر محمود شاه رسید، به انتقام خون برادر یا بمناسبت بی‌لیاقتی کاسران و یا بنا بجزیه و لیاقت خود، دست‌وی یعنی کاسران را از کار و حکومت کوتاه کرد و او را بر زندان انداخت و در زندان کشت و در هرات مستقل شد. یارمحمدخان بسیار باهوش و لایق و کاردار بود و از برای کفایت و کاردانی او همین بس که: «... از اسمعیل‌خان‌نوه حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله صدراعظم شنیدم که در اول دولت... محمدشاه غازی انارالله برهانه، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام سرا نزد امین‌الدوله به اصفهان فرستاد و شرحی در کمال ادب نوشت. مختصر مطلب این بود که... در عقیده‌ام آنست که یارمحمدخان ظهیرالدوله هراتی و میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین همدانی و شما که عبدالله‌خان امین‌الدوله اصفهانی هستید و من که میرزا ابوالقاسم فراهانی هستم هر گاه به اتفاق و بدون نفاق کمر در خدمت شاهنشاه جمجاه بندیم. چون لفظ کفر، کفر نمیشود میتوانم بگویم تقدیر الهی از تدبیر ماها تخلف نخواهد کرد...» (تاریخ عضدی تألیف احمد میرزا عضدالدوله پسر فتحعلی‌شاه در ۱۳۰۴ هجری قمری چاپ کوهی کرمانی ص ۵۴).

یارمحمدخان از جمله زمانداران معدود آسیائی است که سیاست انگلیس‌ها را در کشور خود تشخیص داد و دانست که همراهی و همکاری و حرف

شنوی از آنها جز بدبختی و ذلت حاصلی یار نمی‌آورد و با کمال زیرکی به مخالفت با آنها برخاست، نخست کلنل داری‌تود را که نماینده آنها در هرات بود از آن شهر بیرون کرد و آنگاه بهمان روش خودشان با ایشان بمبارزه برخاست. مرحوم محمود محمود که در سیاست انگلیس‌ها در ایران و - افغان‌تان مطالعات عمیق داشت در این باره نوشته است: «... در تاریخ سیاسی ایران دو نفر فقط دیده میشوند که انگلیس‌ها را شناختند و تا حیات داشتند با آنها مانند خودشان معامله کردند یکی مرحوم یارمحمدخان وزیر هرات است. دیگری میرزا علی‌اصغر خان اتابک. خود انگلیسی‌ها اقرار دارند. یارمحمدخان انگلیس‌ها را از هرات بیرون کرد و با طلای آنها گول نخورد...» (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۶ ص ۱۳۲۳)

ع

عباس (شاه): ۱۸۷-۱۸۹-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۶-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰- شاه عباس کبیر پسر سلطان محمد خداپنده (۹۹۶-۱۰۳۸) که مستغنی از تعریف است و بحق او را کبیر گفته‌اند.

عباس ثانی (شاه): ۱۸۵-۲۰۲- پسر شاه صفی نوه شاه عباس کبیر که در زمان او قندهار دوباره به ایران تعلق گرفت و از دولت گورکانی هند پس گرفته شد

عباس‌خان سرتیپ فوج ترشیزی: ۸۷

عباسقلی (ملا): ۱۰

عباسقلی‌خان قزوینی داروغه شهید: ۲۳-۶۰-۶۱

عباسقلی‌خان سیرپنج: ۲۰-۲۳-۲۴-۵۹

عباس میرزا نایب‌السلطنه: ۳۰۰

عبدالباقی‌خان: ۵ پسر شمس‌الدین خان از سران افغان مقیم هرات که از طرف -

حسام‌السلطنه به حکمرانی او به معین شده بود.

عبدالحسین بیگ: ۱۸- یاور فوج قزوین ساخلو سبزواری

عبدالعزیز خان هزاره: ۲۸ برادر کریم‌ادخان رئیس ایل هزاره

عبدالعلی‌خان سرتیپ توپخانه: ۸۸-۹۲-۹۷-۱۰۹-۱۱۳-۱۱۴

۱۱۵-۱۱۶-۱۳۰- نواده احمد خان سراغه‌ای که در جنگ سرو اسیر شده

بود و پس از رهایی بطهران آمد و به اندک زمانی در سال ۱۲۷۸ درگذشت.

عبدالواحدخان : ۵۲

عبدالوهاب تاجر : ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹

عبدالوهابخان (سیرزا) : ۱۴۳

عبدالله انصاری (خواجه) : ۳۸ - عارف مشهور ملقب به پیر هرات عبدالله بن محمد انصاری هروی، متولد ۳۹۶ هجری صاحب «مناجات» معروف و ترجمه کتاب «طبقات الصوفیه» بزبان هروی، و کتابهای متعددی دیگر. وی سرید و جانشین شیخ ابوالحسن خرقانی و خود از عرفای جلیل القدر و فصحای ارجمند ایران بود که کلمات او نمونه فصاحت و شیوایی شمرده میشود. وفات او در سال ۴۸۱ در هرات اتفاق افتاد و در همان شهر بخاک سپرده شد.

عبدالله خان : ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - برادرزاده سیرزاعلی خان جاسی از رؤساء خراسان

عطاءالله خان تیموری (سیرزا) از سرکردگان خراسان : ۱۰۲ - ۱۱۲ - ۱۱۷ -

۱۳۵ - ۱۹۹

عطاخان (حاجی) : ۴۰

عطاخان دیوان بیگی (حاجی) : ۳۳

علی (حاجی ملا) : ۱۴۷ - از روحانیون مقتدر و بسیار پر ثروت دوره ناصری. در سال ۱۲۲۰ در قریه کن بدنیا آمد. در بیست سالگی برای تحصیل به عتبات رفت و پس از رسیدن بدرجه اجتهاد به طهران بازگشت. آن مرحوم از اواسط سلطنت ناصرالدین شاه در طهران بعلت توجه فوق العاده شاه و مردم به او بسیار صاحب اقتدار و نافذالکلمه بود و او یکی از کسانی است که با حاج میرزا حسین خان سپهسالار مخالف بود و شاه را بعزل او مجبور ساخت و در خصوص الغاء امتیاز رویتر بصدور فتوایی نیز اقدام کرد. حاجی ملاعلی در صبح روز پنجشنبه ۱۷ محرم ۱۳۰۶ به سنی بیش از ۸۵ در تهران درگذشت. اعتمادالسلطنه درباره فوت او مینویسد: «... شتیدم در تشییع جنازه حاجی ملا علی که بحضرت عبدالعظیم بردند اهالی تهران از شهری و لشکری و کسبه و علماء و آخوندها معرکه کرده بودند حتی گبر و یهود و ارمنی هم دسته شده بودند. عماری حاجی را همین طور بدوش از شهر بحضرت عبدالعظیم بردند... آنچه معروف است حاجی مرحوم سه کرور نقد و سلک دارد در حقیقت شخصی که در دنیا و آخرت هر دو محترم بود همین است...» ص ۶۸۱ خاطرات اعتمادالسلطنه.

علی اکبر امین معدن (حاجی) : ۱۵۱ - ۲۰۶ - دوبرادر بودند از بازرگانان طهران بنام حاج علی اصغر و حاج علی اکبر که از ماه صفر ۱۲۹۷ قمری مالکیت ۳۵ معدن مختلف را در شاهرود و بسطام و سبزوار و سمنان و داسغان از طرف ناصرالدین شاه ضمن صدور چهار فرمان به آنها واگذار شد و این برادر دومی است که لقب او «امین معدن» یا «امین معاون» بوده است و او امتیاز و مالکیت معادن سرب و مس و کات کبود و زغال سنگ و نفت کویر خوریان را داشته است. امتیاز نفت خوریان پس از فوت حاج علی اکبر بوسائط و - وسائل بدست روس ها می افتد که از آن استفاده ای نمیشود و با ملی شدن صنعت نفت بلا اثر میگردد (پنجاه سال نفت ایران آقای مصطفی فاتح ص ۳۴۴) لقب «امین معدن» را که سر هوتوم شیندلر برای حاج علی اکبر ذکر کرده است مربوط به سال ۱۲۹۳ و شاید پیش از آن می باشد و این دلیل است بر اینکه شخص سزبور در آن تاریخ هم در عمل معادن وارد بوده است در جلد سوم منتظم ناصری ص ۲۸۱ آمده است که «معدن فیروزچی در زرنند و ساوه باهتمام حاج علی اکبر امین معادن پیدا شده که فیروزه آن در کمال صفاست» (از وقایع سال ۱۲۷۹).

علی اکبر خان : ۱۶۴ - پسر ذوالفقار خان عرب عامری بسطامی که درجه سرهنگی داشت و رئیس سواره های آن حدود بود (طرائق الحقائق ج ۳ ص ۲۱۱)

علی خان (شیخ) : ۲۳ - سرهنگ فوج خلیج .

علی خان جاسی (سیرزا) : ۲۱ - ۲۲ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - از سران خراسان .

علی خان سیرشکار : ۵۴

علی رضا (سیرزا) : ۶۴ - ۶۵

علی بن محمد بن حسین معمار : ۱۵۹

علی تقی کاشی ارباب : ۱۵۱

عمیدالدوله - کیویرت سیرزا : ۱۶۴ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - کیویرت سیرزا پسر قهرمان

سیرزا یعین الدوله پسر عباس سیرزا نایب السلطنه متولد ۱۲۵۵ (ص ۲۰۸

روزنامه شرافت).

عنایت الله امین لشکر (سیرزا) : ۱۴۲ - لشکر نویسی و تصدی امور دفتر لشکر در اوائل دوره ناصرالدین شاه. وی در ۱۲۶۷ باین لقب ملقب شد و پس از عزل سیرزا آقاخان نوری هم در مقام خود باقی ماند تا اینکه در سال ۱۲۷۷ درگذشت

غ

غلام جبارخان : ۲۹- پسر امیرخان همشیره زاده یارمحمدخان ظهیرالدوله، حاکم غوریان .

غلام قادرخان : ۲۹- برادر غلام جبارخان و حاکم شکیوان .

ف

فتح الله (میرزا) : ۳

فتحعلی خان شاهسون بغدادی : ۷۸-۸۵

فتحعلی شاه : ۱۷۰-۱۷۳-۱۹۲-۱۹۹-۲۰۰- دومین پادشاه قاجار

فراسرزین رستم : ۱۷۰

فرج الله بک پاور : ۱۳۲

فردوسی : ۳ . شاعر معروف و سراینده شاهنامه یکی از کسانی که شاید بزرگترین حق به گردن ایران و ایرانی دارد .

ق

قاسم خان سرتیپ : ۹۸۰-۱۱۱۱-۱۳۰-۱۳۷

قدرت الله کابلی (ملا) : ۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۸-۴۹

قوام الدوله : ۸۴-۸۵-۸۶-۸۸-۹۱-۹۲-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۷-۱۰۸

۱۰۸-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۰-۱۲۴-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵

۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۴۱-۱۷۷- میرزا محمد پسر میرزا تقی آشتیانی که

در ابتدا بسمت مستوفی دیوان داخل خدمت شد و در ۱۲۷۲ بوزارت خراسان

منصوب گشت و در این مقام بود تا شکست سرو پیش آمد . پس از این حادثه

او و حشمة الدوله بطهران احضار و مغضوب شدند . میرزا محمد را بوضع بوهنی

وارد پایتخت کردند و چون داساد حاج فرهاد میرزا عموی شاه بود از کشته

شدن جست ولی صد هزار تومان بیای جان خود را پرداخت و قریب به یکسال

و نیم خانه نشین بود و پس از آن به اتابکی سلطان حسین میرزا جلال الدوله

پسر شاه که حاکم اصفهان شده بود منصوب گشت و در سال ۱۲۸۱ به

پیشکاری مسعود میرزا ظل السلطان پسر دیگر شاه ، فارس رفت اما نتوانست

در این مقام بماند و با شیرازیان برنیامد و ناچار بطهران احضار شد

در ۱۲۸۳ وزارت گمرکخانه ها به او داده شد و در ۱۲۹۰ در حالی که سمت

وزارت محاسبات را داشت درگذشت .

قولرآقاسی : ۲۹

ک

کاظم (ملا) : ۱۰

کاظم (میرزا) : ۹

کامران : ۲۴-۳۷- پسر محمود حکمران هرات که بدست یارمحمدخان ظهیرالدوله

برکنار و کشته شد و در این کتاب مکرر از او صحبت شده است .

کریم دادخان : ۲۱-۲۸-۵۱- رئیس ایل هزاره که یکی دوسورددیگرهم از او

صحبت شده است .

کریم سلطان مقدم : ۱۲۹

ل

لطفعلی آقا : ۶۰

م

مأمون خلیفه عباسی : ۱۵۶-۱۸۹ هفتمین خلیفه عباسی پسر هرون الرشید که

مادرش ایرانی و خود حکمران سرو بود در میان ایرانیان بزرگ شد و تربیت

ایرانی داشت و بکمک طاهر ذوالیمینین سردار بزرگ خراسان بخلافت

رسید و میخواست که تحولی در خلافت ایجاد کند و نتوانست یا تصرف شد .

محسن خان (سیر) : ۵۴-۵۵

محسن خان تیموری : ۱۱

محسن خان خافی (سید) : ۵۳-۵۴- از سران خراسان .

محمد (حاج آقا) (کلانتر سزینان) : ۱۸۹

محمد (حاج ملا) : ۱۹۲

محمد ابراهیم خان : ۶۲

محمد ابراهیم خان (قاجار) : ۱۹

محمد اسین میرزا : ۱۹۲

محمد باقرخان چگینی : ۱۰

محمد تقی خان سرهنگ : ۱۵

محمد جبارخان : ۵۱-۵۲

محمدجعفرخان سرتیپ حاکم جوین : ۱۷۱

محمدحسین (آقا) : ۱۹-۵۹-۶۱

محمدحسین خان : ۷۸-۸۵-۸۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۵
۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸- فرمانده فوج فراهان که در جنگ سروکشته شد

محمدحسنخان نردینی: ۱۱-۳ ظاهراً پدر کریم دادخان سعزالملک و جد عبدالحسین
تیمور تاش سردار معظم

محمدحسین (آقا) : ۶۳

محمدحسین خان برادر مصطفی قلیخان : ۵۷-۶۵-۶۶

محمدحسین خان نایب کوه‌مش : ۶۵

محمدخان جاسی : ۲۶

محمدخان سپهسالار : ۱۰۴- پسر امیرخان سردار پسر فتحعلی خان قاجار دولبو
کشیکچی باشی که بعد از عزل میرزا آقا خان نوری مدتی وزیر جنگ و
سپهسالار بود و بعد بصدارت رسید و آنگاه بحکمرانی خراسان منصوب شد و در
سال ۱۲۸۴ که شاه به خراسان سفر کرده بود تصادفاً وقت نماز صبح روز
هفدهم محرم بمرگ ناگهانی درگذشت.

محمد خان قرائی : ۶-۴۶- پسر اسحق خان قرائی- پدرش از سرتبه‌ای پست به امارت
رسید و از سرداران بزرگ خراسان گشت و چون به شاهزاده محمد ولی میرزا
پسر فتحعلی شاه، و والی خراسان چنانکه باید اعتنا نمی‌کرد، بدست او کشته شد،
و با کشته شدن او آشوبی در خراسان پدید آمد که بسیار طولانی شد و سرانجام
عباس میرزا نایب السلطنه بخوابانیدن آن مأمور گشت و محمدخان را گرفت و
با خود بطهران برد و در آنجا او را به آذربایجان فرستاد. مدتی در آذربایجان
بود و سرانجام بخاک عثمانی فرار کرد و در آنجا در سنی بالغ بر هشتاد درگذشت.

محمدخان قولرآقاسی (میرزا) : ۱۱۰

محمدرضای مستوفی خراسانی (حاجی میرزا) : ۸۶

محمدشاه : ۱۵۴-۱۷۰-۱۷۹-۱۹۵

محمدصادق خان (حاجی) : ۶۹

محمدعلی (میرزا) : ۲۰

محمدعلی بیگ یاور توپخانه : ۳۱

محمدعلی تاجر هراتی (حاجی) : ۴۴

محمدعلی خان : ۶-۱۰

محمدقاسم بیگ : ۱۷

محمدقاسم خان : ۶۲

محمدلشکر نویس نوری (سید) : ۷۳-۱۴۱

محمدسهیدی (حاجی) : ۶۲

محمدناصرخان سردار : ۲۱-۲۴-۲۷-۴۷-۵۹ به اغلب احتمالات همان حاجی

ظهیرالدوله والی خراسان پس از نظام‌الدوله

محمدولی خان سردار : ۷۸-۷۹-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹ : ظاهراً سراد
محمدولی خان قاجار است که زمانی بیگلربیگی یعنی حاکم استرآباد بود و
در سال ۱۲۷۵ به منصب سرداری قشون خراسان رسید.

محمدولی میرزا (حاجی) پسر فتحعلی شاه : ۵۸-۱۹۹ : متولد روز جمعه ۴ ربه شهر
شوال ۱۲۰۳ هجری، حکمران یزد و خراسان که در هر دو جا باعث بی‌نظمی
هایی شد. در عوض سردی بود دانشمند و علم دوست، بدستور او چند تن از علمای
یزد به ترجمه کتب علمی مشغول شدند. خود وی نیز بخصوص در نجوم بهارتی
داشت و گویند که ولیعهد شدن مظفرالدین شاه را پیش گوئی کرده بود. حاجی
محمد ولی میرزا در اواخر عمر و اوائل سلطنت ناصرالدین شاه مأمور مراقبت از
مادر ناصرالدین شاه در ارتباط با رجال دولت بود.

محمدهاشم خان دناوندی : ۵

سخیرالدوله : ۱۴۷-۱۸۴-۱۹۴ : علی قلی خان پسر رضاقلی خان هدایت و پدر
سرتضی قلی خان صنیع‌الدوله و مهدیقلی خان سخیرالسلطنه و محمدقلی خان سخیر
الملک. تلگراف در ایران بکوشش او توسعه یافت و او نخستین وزیر تلگراف
ایران بود که بعداً وزارت علوم و معادن هم به مقام او اضافه شد. در زمان مظفر
الدین شاه، پس از عزل اتابک اندک مدتی با سمت وزارت داخله هیئت دولت را
نیز سرپرستی بینمود که در روز ۱۵ صفر سال ۱۳۱۵ نزدیک ظهر درگذشت.
سرتضی خان تربتی (شیخ) : ۲۷-۲۸ : از اعقاب شیخ جام و از سرداران خراسان.
مستشارالملک : ۱۷۶-۱۹۵-۲۰۳ : در سال ۱۲۷۳ به پانصد تومان اضافه
سواجب و استصوابی به علاوه استیفای خراسان و سررشته داری کل مالیات خراسان

سرافراز شد و در ۱۲۷۶ بریاست دفتر خراسان نایل گشت .

مصطفی (آقا) : ۸

مصطفی خان امیرتوبان : ۲۱۰

مصطفی قلیخان حاکم سبزوار : ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶

مصطفی قلی خان سرتیپ اول : ۹۳ - ۱۰۵

مصطفی قلیخان سرهنگک : ۱۲۷

مطلب بیگک تفنگدار : ۱۰ - ۶۸

معبیرالممالک : ۱۶۸ : سراد دوست محمدخان داساد ناصرالدین شاه وشوهر عصمت الدوله و پدر دوستعلی خان معیرالممالک اخیراست .

مفتی صاحب : ۳۳ - ۳۴ - ۳۶ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۴ - ۴۹

مفخم (دکتر) : ۱۷۰

ملک قاسم (شاهزاده) ۳۷ پسرعموی کامران حکمران هرات :

موسی (میرزا) : ۲۲۰ - ۲۲۶ - ۲۷ - ۵۷ - ۶۲ : میرزا موسی وزیرلشکر پسر میرزا هادی آشتیانی . زمانی پیشکار اسورسالیاتی قزوین بود . در ۱۲۶۶ مأسور استیفای مشهد شد . در زمان میرزا آقاخان نوری احضار شد و دوباره پیشکار قزوین و بعد حکمران آن شهرگشت و چون حاج میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم شد او را وزیر لشکر گردانید . وی در ۱۲۹۸ وفات یافت . میرزا موسی دختر حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله را که نام ولقب او سهرساز خانم عصمت السلطنه بود در ازدواج داشت .

سهدی سرهنگ (میرزا) : ۸۴

سهدیقلی خان بیگلریگی ایل جمشیدی ساکن میمند و ماروجاق : ۹۵

سهدیقلی خان قرآنی (حاجی) از خوانین خراسان : ۶ - ۵۵ - ۶۰

سهرعلی خان (میرزا) : ۳ - ۴ - ۶ - ۱۱ - ۲۱ - ۲۳ - ۳۱ - ۳۴ - ۳۷ - ۴۱ از سران هرات و برادر میرزا تحف خان وزیر صیدمحمدخان ظهیرالدوله . نام این شخص در منتظم ناصری (ج ۳ - ص ۲۰۸) اشتهاها «محمدعلی خان» نوشته شده است .

ن

نادر : ۱۷ مؤسس سلسله افشاریه ، مرد خودساخته تمام معنی که سستفنی از هر گونه تعریفی است . پسر امامقلی پوسترین دوز ستولد سال ۱۱۰۰ و مقتول در شب یکشنبه ۱۱ جمادی الاخری . ۱۱۶ در فتح آباد قوچان .

ناصرالدین شاه : ۱۵۶ - ۱۹۳ - ۱۹۷ - ۲۰۲ : چهارمین پادشاه قاجار ، پسر محمد شاه و جهان خانم دختر امیر قاسم خان بن سلیمان خان قاجار قوآنلو . پدرش نواده پسر و مادرش نواده دختری فتحعلی شاه بودند و خود او در شب سه شنبه ۶ صفر ۱۲۴۷ بدتیا آمد و در روز یکشنبه ۱۸ شوال ۱۲۶۴ در تبریز بر تخت سلطنت نشست و در شب شنبه ۲۲ ذی القعدة ۱۲۶۴ در طهران جلوس نمود و مقارن ظهر روز جمعه ۱۷ ذی القعدة ۱۳۱۳ پس از نماز ظهر و عصر در حرم حضرت عبدالعظیم بدست میرزا رضای کرمانی پسر ملا حسین روضه خوان عقدائی الاصل کرمانی المسکن بقتل رسید . دوره پنجاه ساله سلطنت ناصرالدین شاه چنانکه همه میدانند صادف بود با دوره ترقیات سریع علمی و صنعتی اروپا - بارور شدن انقلاب صنعتی - بروز انقلابات و هیجانات ملی - تشکیل دولت های جوان اروپایی و بسط سیاست استعماری ممالک اروپای غربی . در عین حال هم این نیم قرن فرصت بسیار خوبی بود برای ممالکی نظیر ایران که خود را بنیایه ممالک متمدنه اروپا برسانند زیرا هنوز اروپا در راه ترقی آن چنان جلو نیفتاده بود که نتوان به آن رسید و اگر زمامداران ممالک شرقی فهمیده و لایق و فداکار بودند می توانستند بهر صورت ، حتی پس از شکست ، قد راست کنند تا یکسره مغلوب سیاست و تمدن غرب نشوند ، چنانکه در ژاپن این امر به ثبوت رسید . ولی افسوس که ناصرالدین شاه و درباریان او - مگر امیرکبیر - یا این مطلب را نفهمیدند و یا اینکه جز نفع شخصی و راحت طلبی چیزی را در نظر نداشتند و شیوه ناپسند تملق نیز روز بروز آنها را نایبنا تر و ناشنواتر میساخت . سه سفر شاه و همراهان او به اروپا ، تنها اثرش این بود که تا میتوانند ایران را از اروپا دور نگاهدارند و یا بتعبیر دیگر از پیشرفت ایران اظهار یأس و نوبیدی کنند و آن را بهمان حال فقر و جهل و بیشتر عقب ماندن باز گذارند .

نجف‌خان (سیرزا) : ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۹
 ۵۲ : وزیر صید محمدخان ظهیرالدوله .

نجف‌علیخان : ۶۵

نصرالله (آقا) : ۱۵۰

نصرالله بیگ : ۱۸۶

نصرالله خان : ۴

نصرالله‌خان فریمانی : ۲۵ - ۲۶ - ۲۷

نصرالله‌سیرزا (حاجی) : ۲۱۰

نصرت‌الملک : ۸۸ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۷ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۲۹

۱۳۰ - ۱۳۳ - ۱۳۴ : جعفرقلی‌خان سرتیپ‌اول مراغه که در ۱۲۷۵ بمناسبت

بنای شهر جدید سرخس (سرخس ناصری فعلی متعلق بایران در مقابل سرخس

قدیم که در دست روسهاست) بلقب نصرة‌الملکی و شمشیرگل مرصع و خلعت

پادشاهی مفتخر گردید ، از سرداران آذربایجانی که با تفرات خود در خراسان

در خدمت حمزه سیرزا حشمة‌الدوله بود و در نبرد با ترکمن ها کشته شد .

نظام‌الدوله حسین‌خان شاهسون = نظام‌الدوله (اسیر) : ۱۸۶ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰

والی خراسان که قبلا شهاب‌الملک لقب داشت و در ۱۲۹۱ به نظام‌الدوله

سلب گشت و سال بعد درگذشت و ولایت خراسان به ظهیرالدوله محمد

ناصرخان قاجار تفویض گردید (مطلع الشمس ص ۳۷۷)

نظرعلی بیگ : ۵

نورالله بیگ : ۵۷

نیرالدوله : ۱۷۸ - ۱۹۶ - پرویز سیرزا پسر فتحعلی‌شاه که زمانی هم در دوره مظفرالدین

شاه حکومت طهران را داشت .

و

والیه‌زاده زوجة اعتضادالملک : ۱۵۳ : دختر ناصرالدین‌شاه از خانم والیه‌زاده که

پس از اعتضادالملک بعقد مهدیقلی‌خان مجدالدوله درآمد. نام او بنا بر

ضبط مرحوم سمیرالممالک «والیه» بوده است نه «والیه‌زاده» - یاد داشتهائی

از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه - چاپ علمی ص ۱۰

ه

هارون‌الرشید : ۲۹۳

هاشم‌خان بیگلریگی (میر) : ۳۹

هدایت (تاجر شهید) ، سیرزا : ۱۷۸

هلاکوسیرزا : ۵ : پسر حسعلی سیرزا شجاع‌السلطنه متولدروز چهارشنبه بیست و

هشتم ربیع‌الاول ۱۲۲۳

ی

یعقوب (سلا) : ۴۹

یعقوب‌علی‌خان : ۵۵ - ۵۶ - ۵۷

یوسف (سلا) : ۳۸

یوسف‌خان : ۱۲۹ - ۱۳۰

یوسف‌خان ایل بیگی هزاره : ۱۱۲ - ۱۱۷ - ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۳۸

یوسف‌خان تیموری : ۶۰

یوسف‌خان سرتیپ هزاره : ۸۸ - ۹۲ - ۹۷ - ۱۰۲ - ۱۱۳ - ۱۱۸

یوسف‌خان هراتی : ۵ - ۳۸ - ۴۰

سلطان را لقب امیرالامرائی داد و در خط آخال گذاشت و چهل هزار نفر خانوار از اکراد چمشگزک را که دوسالی در ورآمین آلکاء داشتند کوچانیده در ناحیه مذکوره سکنی داد که جلو اوزبک را داشته باشند .

در سلطنت شاه سلطانحسین که اسور دولت مختل گردید اکراد آخال نشین از تاخت و تاز ارگنجی و بخارائی شوریده روی بکوه و معقلهای (پناهگاه - دژ) سخت گذاشتند و آنزمان ولایت قوچان و شیروان و بجنورد و سملقان سکن طوایف گرایلی بود . اکراد برای اینکه یورتی (مسکن) بجهت خود بدست آرند بنای زد و خورد را با طایفه گرایلی گذاشتند و در اندک زمانی آنها را از محلات مزبوره خارج ساختند .

قراخان پسر سبزاب بیگ بن شاهقلی سلطان که دلیل اکراد چمشگزک و ایلخانی این طایفه بود بر این نواحی استیلا یافت و شیروان را یورت قرار داده تمام چهل هزار خانوار اکراد چمشگزک را که زعفرانلو و شادلو و کواانلو و عمارلو و قراچورلو باشند در یورتهای قوچان و شیروان و بجنورد و مضافات ساکن ساخت چنانکه از چناران علیا تا چناران سفلی که درحوالی بجنورد است بزعفرانلو اختصاص یافت و از چناران سفلی تا سملقان یورت شادلو شد و کواانلو را بسمت شهید مقدس انداختند باین معنی که از اول خاگ چلای خانه که در شمال شهید مقدس واقع [است] تا قلعه یوسف خان که در چهار فرسخی شمال قوچان است امتداد دارد ، یورت طایفه جانی قربانی باشد و کوه شمال چشمه گل اسب معروف به چشمه گیلان که کوه عمارت نام دارد و یکطرف آن کلات و درگز است و سمت دیگر جلگه ای که خط راه قوچان بمشهد در آن واقع است سکن کواانلو شد .

ایل ساروق : ۹۵-۱۰۸-۱۱۱-۱۱۷-۱۲۰-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰

« سالر : ۱۰۷-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸

سیت Scythes : ۲۰۶

ایل شاسوند (شاهسون) : ۶-۷-۱۰-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸

« قرائی : ۱۲۷-۱۲۸

« قشقائی : ۱۱۴-۱۲۸

« قورت بیگلو : ۱۲۶

« کوکلان : ۱۰

مغول : ۲۰۶-۲۰۷

ایل بتمدم : ۲۶

« هزاره : ۵۰

فهرست نام ایلات و قبایل

ایل انشار : ۵-۹۲-۱۱۴-۱۱۶-۱۲۵-۱۲۶

« الاکائی : ۱۵۰

« اوسانلو : ۱۵۰

« بلوچ : ۱۷۱

« ترخان : ۱۱۷

« ترک خلیجائی : ۱۷۳

« تکه : ۱۰-۹۵-۹۶-۱۰۶-۱۰۷-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴

۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۴-۱۲۸-۱۳۷-۱۳۸

« تیموری : ۱۱۷-۱۹۹-۲۰۳

« جمشیدی : ۹۵-۲۰۳

« چهاردولی آذربایجان : ۱۰۸-۱۲۶

« زرنند : ۵

« زعفرانلو (۱) : ۱۹۴

طوایفی که امروز بنام زعفرانلو و شادلو و کیوانلو در خراسان ساکن هستند در زمان سلطنت شاه عباس اول برای جلوگیری از حمله ازبکان بخراسان کوچ داده شده اند . شاه عباس باین قصد چهل هزار نفر از طوایف مختلف کرد را که در ناحیه غربی ایران سکونت داشتند و بنام ایلات چمشگزک مشهور بودند به ورآمین آورد و پس از یکسال آنها را به نواحی مختلف خراسان کوچ داد ، و باسور جلوگیری از حمله ازبکان نمود . در کتاب مطلع الشمس . تالیف صنیع الدوله بشرح زیر اشاره ای به مهاجرت دادن ایلات کرد زعفرانلو شده است .

اول جد ایلخانیهای زعفرانلو که در قوچان حکمرانی داشته و دارند شاهقلی سلطان بوده . پس از آنکه شاه عباس اول هرات و سرو و سهند و چهچه و باوردونسا و غیره که در خط آخال است از تصرف اوزبک خارج ساخت شاهقلی

۱ - آقای روشنی خود از این طایفه اند و شرحی راجع به آن نوشته اند که به اختصار

درج میشود .

ابوزاده : نام زاده ضبط شده و دهی است از دهستان در بقاضی بخش حوسه
 شهرستان نیشابور : ۱۹۸
 احیاء آباد : دهی از دهستان حوسه شهرستان سبزوار : ۱۷۹
 ارادان : قصبه سرکز دهستان ارادان بخش گرسار شهرستان دساوند : ۱۵۰
 اردبیل : ۸۵ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۱۴ - ۱۲۹ - ۱۳۳
 اردیکج : دهی بین نیشابور و قدسگاه : ۱۹۸
 ارزونده که آرزوند ضبط شده - دهی است از دهستان ریوند بخش حوسه شهرستان
 نیشابور : ۱۹۵
 ارس «روسیه» : ۳۵ - ۱۶۳
 ارگ نوجوی : دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار :
 ۱۷۴
 ارنیان : دهی است جزء بلوک سرحدات دهستان مرکزی بخش سیاسی شهرستان
 شاهرود : ۱۸۵
 استرآباد : نام قدیم شهرستان گرگان که جزء استان دوم است : ۱۴ - ۲۰۵
 استرود : که استرید و استریندهم ضبط شده - دهی است جزء دهستان فروید بخش
 سیاسی شهرستان شاهرود : ۱۹۹
 استیره : دهی است از دهستان قصبه بخش مرکزی شهرستان سبزوار : ۱۹۱
 اسفراین : نام یکی از بخشهای سه گانه شهرستان بجنورد است که در دامنه کوه
 شاه جهان واقع است و در تقسیمات کشوری بخش و در دفاتر آسار بنام
 بلوک نامیده شده است ولی اکنون شهرستان مستقلی است : ۱۷۲
 اسمعیل آباد : ده کوچکی است از دهستان حوسه بخش مرکزی شهرستان داسغان :
 ۱۵۸
 اصفهان : مرکز استان دهم است : ۳۲ - ۳۳ - ۱۶۳ - ۲۰۷
 اعلاء آباد : در جلد سوم فرهنگ جغرافیائی ایران علا ضبط شده است که جزء
 بخش شهرستان سمنان است : ۱۵۸
 افضل آباد : دهی از دهستان قصبه بخش حوسه شهرستان سبزوار : ۱۸۹
 افغانستان : ۱۸۶ - ۲۰۴
 القان : دهی است بین سبزوار و زعفرانی : ۱۹۳

فهرست نامهای جغرافیائی (۱)

آ

آب باریک : دهی از دهستان رباط سرپوشیده بخش حوسه شهرستان سبزوار : ۱۹۳
 آب خوران : نزدیکی آهوان واقع است : ۱۵۷
 آبرود : دهی از دهستان سزینان بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۸۹
 آب گو : معدن نمکی است که نزدیک نیشابور واقع است : ۱۷۶
 آذربایجان : ۱۰۸ - ۱۲۶
 آزاد منزل : دهی است بین سبزوار و زعفرانی ولی بنام آزاد منجیر ضبط شده که
 دهی از دهستان قصبه بخش حوسه شهرستان سبزوار میباشد : ۱۹۳
 آق دربند : دهی از دهستان شوربچه بخش سرخس شهرستان مشهد : ۵۰ - ۷۶
 ۸۳ - ۸۴
 آلوک : ده کوچکی است از دهستان پازکی بخش ورامین شهرستان تهران .
 آوارشک یا آبرشک : دهی از دهستان پیوهژن بخش فریمان شهرستان مشهد
 بین فخرآباد و شریف آباد : ۲۰۰
 آهوان : در هفت فرسنگی مشرق سمنان بین راه شوسه سمنان به داسغان که برفراز
 کوهی واقع است این محل از قدیم الایام منزلگاه مسافران بین راه خراسان
 وری بوده است - نقل از تاریخ قومس تألیف آقای رفیع : ۸ - ۱۳ - ۱۴ -
 ۶۹ - ۱۵۶ - ۱۵۷

الف

اباری : بین خسروگرد و سبزوار : ۱۹۱
 ابراهیم آباد : دهی از دهستان بهنام بخش ورامین شهرستان تهران : ۵ - ۷ - ۱۶
 ابراهیم آباد : ده کوچکی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان
 داسغان : ۱۶۲ - ۱۸۵ - ۲۰۸
 ابرشهر : اسم قدیم نیشابور که ام البلاد هم میگفتند : ۱۹۶

۱ - این فهرست و شرح آن را آقای اصغر حسن تبار عمران تهیه و برای تهیه آن از
 فرهنگ جغرافیائی ارتش استفاده کرده اند .

- الورک (آلواک یا آلونک - مراجعه شود به آلواک) : ۴ - ۱۴۸
- الهاک : نام مزرعه ایست از بخش سیاسی شهرستان شاهرود : ۱۸۷
- امام آباد : دهی است از دهستان دانکوه بخش حومه شهرستان دامغان : ۱۶۲
- امامزاده خواجه علی : واقع در علی آباد از بخش شهرستان نیشابور : ۱۷۶
- امامزاده سلطان سید احمد برادر امام رضا : واقع در فرورد از بخش سیاسی شهرستان شاهرود : ۱۷۰
- امامزاده سیدعبدالله بن کاظم : واقع در گت دهی از دهستان کهنه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۳
- امامزاده شاهزاده ابوالقاسم : واقع در شهرستان سبزوار : ۱۹۲
- امامزاده شاه سلطان عزیزالله : واقع در دزیون (دزیان) دهی است جزء دهستان مرکزی بخش بیارجمند شهرستان شاهرود : ۱۶۸
- امامزاده قاسم : واقع در نزدیکی بهماندوست قصبه مرکز دهستان دانکوه بخش حومه شهرستان دامغان : ۱۶۲
- امیرآباد : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان : ۱۵۸
- انارآباد : دهی است بین شهرستان نیشابور و قدسگاه : ۱۹۸
- انگلیس : ۳۵ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۳ - ۱۶۴ - ۱۷۴
- ایچ : - ایچ ضبط شده - دهی است از دهستان افتر و پشت کوه بخش فیروزکوه شهرستان دماوند : ۱۵۲
- ایران : ۱۱ - ۲۵ - ۲۷ - ۳۱ - ۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۸۱
- ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۸ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۱
- ایوان کیف (ایوانکی) : قصبه مرکز بخش ایوانکی تابع شهرستان دماوند : ۴ - ۵ - ۷۱ - ۱۴۸ - ۱۴۹

ب

- بابا قدرت : ده کوچکی است از دهستان بام بخش صفی آباد شهرستان سبزوار (در تقسیمات جدید جزو شهرستان اسفراین است) : ۶۱
- باخرز : نزدیک جام : ۵۴
- بادحوض : دهی است بین مشهد و شریف آباد : ۲۰۱

- باغان : مرکز دهستان قصبه شهرستان سبزوار : ۱۹۳
- بادغیس هرات : ۱۴۰
- بادقیس - دهی از دهستان سملقان بخش مانه شهرستان بجنورد : ۱۸۹
- باق - باقرآباد ضبط شده است - که دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان : ۱۶۲
- باقرآباد : بشرح فوق :
- بالا آباد : دهی است بین راه طبس و راسین و طبس در شمال سبزوار واقع است : ۱۷۴
- بالا شاه آباد : دهی است که بین راه خسروگرد و سبزوار واقع است : ۱۹۱ در فرهنگ جغرافیائی بالش آباد ضبط شده است .
- بجنورد : یکی از شهرستانهای تابعه استان نهم که در شمال باختری مرکز استان واقع است : ۱۷۲
- بخارا : یکی از شهرهای ساوراء النهر سابق و ترکستان روس امروز میباشد :
- ۳۶ - ۳۷ - ۷۶ - ۱۰۲ - ۱۱۰ - ۱۱۳
- بخش آباد : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان : ۱۵۸
- بدشت : دهی است از دهستان زیر استاق بخش مرکزی شهرستان شاهرود : ۱۸۳
- برقمد : دهی است بین راه طبس و راسین در شمال سبزوار واقع است : ۱۷۴
- بروج : دهی است نزدیک غوریان : ۵۰
- بسطام : قصبه مرکز دهستان پشت بسطام بخش قلعه نو شهرستان شاهرود :
- ۸ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۵ - ۶۸ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۷۰ - ۱۸۱
- بشت : باشتین ضبط شده - مرکز دهستان بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
- بغداد : پایتخت عراق : ۱۵۷ - ۱۹۳
- بلخ : یکی از شهرهای شمال افغانستان کنونی : ۷۶
- بلندباران : دهی است نزدیک راسین : ۱۷۴
- بنان : دهی است بین راه سبزوار و زعفرانی : ۱۹۳
- بندرجان : دهی است بین رحمت آباد و میامی که از دهات شاهرود میباشد :
- ۱۸۴ - ۱۸۵
- بوسه جان : دهی است که بین راه دامغان و بهماندوست واقع است : ۱۶۲

بهران: دهی است که بین راه دامغان و بهماندوست واقع است: ۱۶۲
 بهمن آباد: دهی است از دهستان مزینان بخش داورزن شهرستان سبزوار: ۱۸۹
 بیار: قصبه مرکز بخش بیارجمند شهرستان شاهرود: ۱۶۷-۱۶۸
 بیارجمند: نام یکی از بخشهای شهرستان شاهرود و دوده است بنام بیار و جمند
 ۱۶۷-۱۶۸

بیج سوران: دهی است بین نیشابور و قدسگاه: ۱۹۸
 بید: دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار: ۱۷۴
 بیدخور: دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار: ۱۷۴
 بیرام آباد: یا بیرم آباد - دهی است از دهستان تحت جلگه بخش قدیشه شهرستان
 نیشابور: ۱۹۵

بزقند: دهی است در جوار طیس، و طیس در شمال سبزوار واقع است: ۱۷۴
 بیزه: دهی است از دهستان مزینان بخش داورزن شهرستان سبزوار: ۱۸۹

پ

پاده: دهی است جزء دهستان ارادان بخش گرسار شهرستان دماوند: ۶-۷-۱۵۰

پاریس: پایتخت فرانسه: ۱۷۸

پل خاتون: دهی است از دهستان جنت آباد بخش صالح آباد شهرستان مشهد:
 ۸۹

پلشت (پل دشت): دهی است جزء دهستان بهنام بازکی بخش ورامین شهرستان
 تهران: ۳-۵

پویه: دهی است از بلوکه کلاته دهستان مرکزی بخش میامی شهرستان شاهرود:
 ۱۶۵

پیرکماج: دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان نیشابور: ۱۷۵
 پیش فروش: دهی است از دهستان زیرخان بخش قدسگاه شهرستان نیشابور:
 ۱۹۸-۱۹۹

ت

تاج آباد: دهی است از دهستان باشتن بخش داورزن شهرستان سبزوار: ۱۹۰
 تبریز: مرکز استان آذربایجان شرقی است: ۴۶

تپه جیق: تپه جیک ضبط شده، دهی است از دهستان طاغتنکوه بخش قدیشه
 شهرستان نیشابور: ۱۷۹

تپه سلام: در نزدیکی مشهد واقع است که از این تپه شهر مشهد یا گنبد امام رضا
 نمایانست: ۲۰۱

تجن: دهی است از دهستان پسکوه بخش قاین شهرستان بیرجند: ۶۰
 تربت حیدریه: شهرستان تربت حیدریه یکی از شهرستانهای استان نهم کشور

است: ۲۲-۲۶-۲۷-۲۸-۴۶-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۱۹۹-۲۰۰
 تربت شیخ جام: مرکز بخش تربت جام شهرستان مشهد و یکی از شهرستانهای

خراسان است: ۲۰

تربت قرائی: یکی از شهرهای قدیمی است که در سال ۱۳۱۱ اسحق خان قراتاتار
 باسر نجفقلی خان رئیس طایفه تاتار در جنب مقبره قطب الدین حیدر بنا
 نموده است (نقل از فرهنگ جغرافیائی ایران جلد سوم استان نهم خراسان):

۶-۳۵

ترشیز: نام قدیم شهرستان کاشمر است و از شهرستانهای استان نهم خراسان است:
 ۴۵-۴۶-۵۸-۸۷

ترکستان: مقصود ترکستان روس است: ۷۶-۱۴۱

تروند: ۲۰۸-۲۰۹

تقی آباد: دهی است از دهستان درقاضی بخش حومه شهرستان نیشابور: ۱۹۸
 تلاته خان: کلاته خان ضبط شده - دهی است از دهستان زیراستاق بخش مرکزی

شهرستان شاهرود: ۱۶۳

تل بی: ده کوچکی است در جنوب شورآب که شورآب بخش قدیشه شهرستان
 نیشابور می باشد: ۱۷۹

ج

جاجرم: نام یکی از دهستان بخش حومه شهرستان بجنورد است: ۱۷۲

جاغرق: دهی از دهستان مرکزی بخش طریقه شهرستان مشهد است: ۶۲

جاقنای: جغتای ضبط شده - قصبه مرکز بخش جغتای و دهستان کهنه شهرستان
 سبزوار: ۱۷۲-۱۷۳

- جام : همان تربت شیخ جام است : ۲۲-۲۶-۲۷-۵۴-۲۱۰
- جبریل : ۴۸-۴۹
- جبله : دهی است از دهستان کهنه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۲
- جعفرآباد : دهی است از دهستان دانکوه بخش حومه شهرستان دامغان : ۲۰۸
- جندق : قصبه جندق (جرمق) یا (گندک) جزء بخش خور و بیابانک در ۶۵ کیلومتری شمال باختر خور و در مسیر شوسه جندق به انارک واقع است (نقل از تاریخ قومس نوشته آقای رفیع) : ۱۵۳
- جوئو : دهی است جزء دهستان بهنام یازکی بخش ورامین شهرستان تهران :
- ۴-۳-۷۱
- جودانه : ده جزء بلوک سرحدات دهستان مرکزی بخش سیاسی شهرستان شاهرود :
- ۱۸۵
- جولین کوچک : دهی است بین راه سبزوار و زعفرانی : ۱۹۳
- جولین کهنه : دهی است بین راه سبزوار و زعفرانی : ۱۹۳
- جولین نو : دهی است بین راه سبزوار و زعفرانی : ۱۹۳
- جوین : یکی از بخشهای شهرستان سبزوار است که در مسیر راه بین شاهرود به مشهد واقع است : ۶۶-۶۷-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳
- چ
- چاشتخوران : سرعه ایست از آبادی جام دهستان علا بخش مرکزی شهرستان سمنان : ۱۵۶
- چاغرق - رجوع شود به چاغرق : ۱۹
- چاه دزدان : ۵۲
- چزک بیچ (چزک ضبط شده) : دهی است از دهستان طاغتکوه بخش فدیشه شهرستان نیشابور : ۱۷۹
- چشم : دهی است از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
- چشمه بلندآب : ۲۱۰ بین راه سمنان و دوزیر (یا دوزهیر) واقع است
- چشمه تبریزی : ۲۰۹ (دریا زده سیلی فرات ، فرات دهی است از دهستان قهاب رستاق بخش صیدآباد شهرستان دامغان)
- چشمه تک لک : در پنج سیلی چشمه زرین : ۲۱۰

- چشمه چک آب : بین راه سمنان و دوزیر یا دوزهیر واقع است . ۲۱۰
- چشمه زرین : درشش سیل ونیم چشمه تبریزی ۲۰۹
- چشمه سفید : بین الهاک و عباس آباد ۱۸۷
- چشمه شوردر : بین راه زیدر و میان دشت ۱۸۶
- چشمه علی : در چهار فرسنگی دامغان : ۱۶۱
- چشمه کبیره : بین راه سمنان و دوزیر (یا دوزهیر) واقع است . ۲۱۰
- چشمه گزی : در یکفرسنگی عباس آباد ۱۸۸
- چشمه گندآب بین زیدر و میان دشت ۱۶۶-۱۸۶
- چشمه لالستانه : نزدیک چشمه زرین ۲۰۹
- چشمه معدن : نزدیک چشمه زرین ۲۰۹
- چشمه سیرزا : نزدیک چشمه زرین ۱۸۷
- چمن بید : از آبادیهای بادغیس هرات : ۱۴۰
- چوین : دهی است از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
- چهارباغ : دهی است از دهستان باروسک بخش سروایت شهرستان نیشابور :
- ۱۷۵-۱۷۹
- چهارجو : از آبادیهای نزدیک بخارا ۱۰۲
- چهارگنبد در چهار فرسنگی شهر مشهد واقع است : ۸۰

ح

- حاجی آباد : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان :
- ۱۵۸-۱۶۲-۲۰۸
- حاجی آباد : دهی است از دهستان میان ولایت بخش حومه شهرستان مشهد :
- ۱۹۹
- حاجی قاسم : دهی است از دهستان میان ولایت بخش حومه شهرستان مشهد :
- ۱۹۹
- حاجی نو : دهی است بین راه شوری آب و نیشابور : ۱۹۵
- حجاجی دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان :
- ۱۵۸
- حزیبان : بین دمنلا و شاهرود : ۱۶۳

- حسن آباد : دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۷۵
۱۹۵
حسین آباد : دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۸
۱۴۹ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۹۰
حسین آباد : دهی است از دهستان آزاد وار بخش جغتای شهرستان سبزوار :
۱۹۳
حسین آباد : دهی است از دهستان دانسکوه بخش حومه شهرستان داسغان : ۲۰۸
حشمت آباد : دهی است از دهستان زاوه بخش حومه تربت حیدریه : ۸۳ - ۸۴ -
۸۵ - ۱۳۷
حصار نو : دهی است از دهستان عشق آباد بخش فدیشة شهرستان نیشابور : ۱۷۶
حمام ارگ (سبزوار) : ۱۹۱ حمام ارگ (نیشابور) : ۱۹۶
حمام انبارگرد (سبزوار) : ۱۹۱ حمام بازار (سبزوار) : ۱۹۱
حمام چهارسوق (نیشابور) : ۱۹۶ حمام حاجی رجبعلی (نیشابور) : ۱۹۶
حمام حاجی ملاجعفر (نیشابور) : ۱۹۶ حمام حسینقلی خان (نیشابور) : ۱۹۶
حمام دروازه شهید (نیشابور) : ۱۹۶ حمام سرتلخ (نیشابور) : ۱۹۶
حمام شریعت مدار (سبزوار) : ۱۹۱ حمام قاضی (نیشابور) : ۱۹۶
حمام قاضی کهنه (نیشابور) : ۱۹۶ حمام قیصریه (سبزوار) : ۱۹۱
حمام محله سبزی (سبزوار) : ۱۹۱ حمام مهدی بیگ (نیشابور) : ۱۹۶
حمام میدان (سبزوار) : ۱۹۱ حمام میدان (نیشابور) : ۱۹۶
حمام میرزا حسن (سبزوار) : ۱۹۱ حمام نورشک (سبزوار) : ۱۹۱
حوض شهرآباد : دهی است از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۵۳ - ۵۲
حیدرآباد : دهی است از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان داسغان : ۱۶۲
حیران تپه : ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۷

خ

- خاتون آباد : دهی است از دهات ورامین جزو شهرستان تهران : ۳ - ۵ - ۱۴۷
۱۴۸
خاف : نام یکی از بخشهای پنجگانه شهرستان تربت حیدریه است : ۲۰ - ۵۳

- خانه خودی : دهی است از دهستان مرکزی بخش بیارجمند شهرستان شاهرود :
۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹
خراسان (استان نهم) : ۱۳ - ۲۴ - ۲۶ - ۴۸ - ۷۰ - ۷۶ - ۱۰۲ - ۱۱۱ - ۱۱۴
۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۵ - وازصفحه ۱۴۷ الی ۲۱۱
خسرو : دهی است جزء دهستان بهنام پارگی بخش ورامین شهرستان تهران :
۱۴۸
خسروآباد : دهی است از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
خسروگرد : دهی است از دهستان قصبه بخش حومه شهرستان سبزوار : ۱۹۱
خواجده بچه : دهی است از دهستان تحت جلگه بخش فدیشه شهرستان نیشابور :
۱۷۵
خوی : یکی از شهرهای آذربایجان است : ۱۱۸
خیرآباد : مزرعه ایست جزء دهستان زیراتاق بخش مرکزی شهرستان شاهرود
۱۳ - ۱۴ - ۱۸۳
خیرآباد : دهی است از دهستان باشتین بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۳
خیوق : یکی از شهرهای ترکستان روس امروزی است : ۷۶ - ۱۱۳ - ۱۲۳ - ۱۶۷
۵
دانش رباط : کاروانسرای خرابه ای است : ۹۴ - ۹۵ - ۹۶
دانش کربلی : ۱۳۹
داسغان : یکی از شهرستانهای استان دوم بود و حالا جزو استان مرکز شده است :
۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۳ - ۱۴ - ۶۹ - ۷۰ - ۹۳ - ۱۰۴ - ۱۱۸ - ۱۵۳ - ۱۵۸
۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۲۰۰ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹
داورزن : یکی از بخشهای شهرستان سبزوار است که در باختر شهرستان سبزوار
واقع است : ۱۷۰ - ۱۸۹
دروازه ارگ (سبزوار) : ۱۹۱ دروازه ارگ (نیشابور) : ۱۹۶
» باچنار (نیشابور) : ۱۹۶ » چوب مسجد (سمنان) : ۱۵۳
» خراسان (داسغان) : ۱۵۹ » خراسان (سمنان) : ۱۵۳
» زرجوب (داسغان) : ۱۵۹ » سبزی (سبزوار) : ۱۹۱
» سرولی (داسغان) : ۱۵۹ » شاهسن (داسغان) : ۱۵۹

- دروازه عراق (دامغان): ۱۵۹-۱۶۰ دروازه عراق (سبزوار): ۱۹۱
 « (سمنان): ۱۵۲ » « (نیشابور): ۱۹۶
 « شهید (نیشابور): ۱۹۶ » « ناآر (سمنان): ۱۵۳
 « نیشابور (سبزوار): ۱۹۱
 درود (دررود): دهی است از دهستان زبرخان بخش قدسگاه شهرستان نیشابور:
 ۱۹-۵۹-۶۲-۱۹۹
 دزیون (دزیان ضبط شده): دهی است جزء دهستان مرکزی بخش بیارجمند
 شهرستان شاهرود: ۱۶۷-۱۶۸
 دستگرد: دهی است از دهستان بام بخش صفی آباد شهرستان سبزوار: ۱۶۹
 دستوران: دهی است از دهستان کهنه بخش جغتای شهرستان سبزوار: ۱۷۲
 دساوند: شهر کوچک دساوند مرکز شهرستان دساوند تابع استان مرکزی است
 ۱۴۹-۵
 دسنگان: دهی است بین دهستان رشیدآباد و علی آباد که در اطراف رودخانه
 واقع است (به رشیدآباد و علی آباد رجوع شود).
 دولاب: دهی است که بین راه بهماندوست و ده سلا واقع است: ۱۶۲
 دولت آباد دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان:
 ۱۳-۸-۱۴-۶۹-۱۵۸-۱۶۰
 دوزیر (دوزیر ضبط شده است): دهی است از دهستان علا بخش مرکزی شهرستان
 سمنان: ۲۱۰
 ده شیخ: (ده شیخ بشرو ضبط شده): دهی است از دهستان درباقی بخش حومه
 شهرستان نیشابور: ۱۹۸
 ده سلا: دهی است از دهستان زیراستاق بخش مرکزی شهرستان شاهرود: ۹
 ۱۶۱-۱۶۲
 ده نمک: دهی است از دهستان ازادان بخش گرسار شهرستان دساوند: ۱۵۰
 ۱۵۱
 دهنو: دهی است از دهستان عشق آباد بخش فدیشه شهرستان نیشابور: ۱۹۵
 دهنه: دهی است که بین راه قدسگاه و فخرداود واقع است: ۱۹۹
 دهنه کرات (دهنه کلاته ضبط شده): مزرعه ایست از دهستان پشت بسطام بخش

- قلعه نور شهرستان شاهرود: ۵۳
 دهو: گویا دهی باشد از دهستان بخش شهرستان دامغان: ۱۶۱
 دیرم آباد: دهی است از دهستان درباقی بخش حومه شهرستان نیشابور: ۱۹۸
 ذ
 ذیل آباد دهی است که بین سبزوار و زعفرانی واقع است: ۱۹۳
 ز
 راشین: دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار: ۱۷۴
 رانجین (راهنجان ضبط شده): دهی است از دهستان زیراستاق بخش مرکزی
 شهرستان شاهرود: ۱۶۳
 رباط سرپوشیده: ده مرکز دهستان رباط سرپوشیده بخش حومه شهرستان سبزوار
 ۱۹۴
 رباط شونج درسه فرسنگی شریف آباد و در مسیر شاهراه مشهد واقع است: ۱۶۶
 رباط طرق: بین راه تپه سلام و مشهد واقع است: ۲۰۱
 رباط قلعه: در مسیر رودخانه شهد که از سرو میگذرد واقع بوده است و حالا بکلی
 خراب و منهدم شده است: ۹۴
 رحمت آباد: در بیست و دو میلی شاهرود واقع است که: ۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-
 ۲۰۸
 رضی آباد: دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان:
 ۱۵۸
 رودخانه تنوز (در مسیر ده سهر واقع است - به سهر رجوع شود): ۱۹۰
 رودخانه چشمه علی: در دامغان واقع است و آب دامغان از رودخانه چشمه
 علی است: ۱۶۱
 رودخانه دسنگان (در یکفرسنگی علی آباد واقع است - به علی آباد رجوع شود): ۱۷۶
 رودخانه سراوان: بین راه ده علی کوری و ده فخرداود واقع است: ۱۹۹
 رودخانه شهد: که رود شهد هم خوانده میشود - در نزدیکی مرز واقع است
 ۹۴-۱۰۰-۱۰۳-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۳-۱۲۲-۱۲۳-۱۳۸
 رودخانه کوشک باغ: در مسیر ده سهر واقع است: ۱۹۰
 رودخانه سنی در: در ده فرومند واقع است و این ده را بشرو میگویند: ۱۷۰-۱۷۱

رودخانه مهر در مسیر ده مهر واقع است : ۱۹۰
 رودخانه نوین: در ده زرقون واقع است و آن را شروپ میکند : ۱۷۳
 رودخانه هرات: در ده حشمت آباد واقع است : ۸۳-۸۵-۸۶
 روزنک : به روزنک رجوع شود.

روس و روسیه : ۱۶۶-۱۶۷-۱۸۲-۲۰۴-۲۰۵
 روزنک (روزنک - بدو صورت نوشته شده است) : در یکفرسنگی قوریان واقع است : ۲۸-۲۹

روٹی : دهی است که در هشت بیلی راه شورآب داخل کوه واقع است : ۱۷۹
 روی : ۵۵

ری آباد : دهی است از بلوک کلاته دهستان مرکزی بخش میامی شهرستان شاهرود : ۱۶۵

ریود (ریوند ضبط شده) : دهی است از دهستان باشین بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۶۶-۱۹۰-۱۹۱

ز

زاوه : قصبه مرکز دهستان زاوه بخش حومه شهرستان تربت حیدریه : ۵۴-۵۵
 زر قند (زرقان ضبط شده) : دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۵

زر قون : در پنج میل ونیمی فریمان (به فریمان رجوع شود) : ۱۷۳-۱۷۴

زر قی : دهی است از دهستان سلطان آباد بخش حومه شهرستان سبزوار : ۱۷۹

زر کرده : دهی است بین راه شوری آب و نیشابور : ۱۹۵

زرین آباد : دهی است از دهستان دانسکوه بخش حومه شهرستان دامغان : ۱۶۲

زعفرانی یا زعفرانیه : دهی است از دهستان رباط سرپوشیده بخش حومه شهرستان سبزوار که سر راه شوشه قدیمی سبزوار به نیشابور واقع است : ۱۷۹-۱۹۳-۱۹۴

زبان آباد : دهی است از دهستان تحت جلگه بخش فدیشه شهرستان نیشابور : ۱۹۵

زیند : دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۳

زورآباد : دهی است از دهستان نقاب بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۳

زه : دهی است بین راه دهستان امیرآباد و گوشه : ۱۵۸

زیدآباد : دهی است از دهستان رباط سرپوشیده بخش حومه شهرستان سبزوار : ۱۹۳

زیدر : نام مزرعه ایست از دهستان مرکزی بخش میامی شهرستان شاهرود : ۱۶-۶۷-۱۸۵

س

ساروق : ۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۹۰

ساق سلمان : ۲۹-۳۰

سبزار : ۲۲ از آبادیهای مرزی افغانستان نزدیک مرز ایران که بصورت اسفزار و سبزار و سبزه زار هم در کتب آمده است .

سبزار : یکی از شهرستان های استان نهم خراسان است : ۶۳-۶۴-۶۶-۶۷-۱۷۳

سبیداب : دهی است که در بین راه شاهراه شهید و رباط شونج واقع است : ۱۶۶

سرایل : دهی است که میان دهستان ارمیان و میامی واقع است : ۱۸۵

سرپوشیده : دهی است که بین راه سبزار و زعفرانی واقع است : ۱۹۳

سرخس : نام یکی از بخشهای شهرستان شهداست که در خاور شهرستان و کنار مرز ایران و شوروی واقع است : ۲۷-۲۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۴-۶۰

۷۸-۸۱-۸۵-۸۷-۸۹-۱۱۸-۱۳۷

سرخه : قصبه مرکز دهستان سرخه بخش مرکزی شهرستان سمنان است : ۷۰
 ۱۵۳-۱۵۳

سعدآباد : دهی است از دهستان عشق آباد بخش فدیشه شهرستان نیشابور : ۱۹۸

سلطان آباد : دهی است از دهستان در قاضی بخش حومه شهرستان نیشابور : ۲۰۰

سلطان آباد : دهی است بین راه دهستان امیرآباد و دولت آباد حومه شهرستان دامغان : ۱۵۸

سلیمان آباد : دهی است بین راه دهستان امیرآباد و دولت آباد حومه شهرستان دامغان : ۱۵۸

سمنان : دهی است که بین راه دهستان خواجه بچه ورشید آباد واقع است : ۱۷۵

سمنان : دهی است در دوفرسنگی زورآباد (به زورآباد رجوع شود) : ۱۷۳

سمنان : یکی از شهرستانهای استان دوم کشور است و مرکز آن شهر سمنان میباشد که حال بصورت شهرستان مستقلی است : ۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۷-۷۱-۹۳

۱۰۴-۱۰۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۲۰۸-۲۱۰

- سمندوک : ۱۱۸ - ۱۹۳
 سنجده : دهی است که در اطراف سرخه واقع است : ۱۵۳
 سنگبست در شش فرسخی مشهد : ۲۴
 سنگسفید : مرکز دهستان قصبه بخش حومه شهرستان سبزوار : ۱۷۵
 سنگلیدر : ۱۹۴ - ۱۹۵
 سنگون : ۵۵
 سودخر (که صدخر و وسدخرو ضبط شده) : دهی است از دهستان کاه بخش حومه داورزن شهرستان سبزوار : ۶۶
 سویز : دهی است از دهستان سزینان بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۸۹
 سهل آباد : دهی است از دهستان زاوه بخش حومه شهرستان تربت حیدریه : ۵۴
 سیاه کوه یا کوه گوگرد : کوهی است که در جنوب ایوان کیف واقع است : ۱۴۹
 ۱۵۰
 سیدآباد : در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران جلد سوم ، صید آباد با حرف صاد آمده که قصبه مرکز بخش صیدآباد شهرستان دامغان است : ۱۷۵ - ۱۵۸ - ۲۰۰
 سیستان : ۱۴۳
 سیستان : ده کوچکی است بین راه دامغان و فرات : ۲۰۸
 سیف آباد : دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۷۵

ش

- شاه آباد : دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۹۸
 شاهباش : دهی است که بین رامسبزوار به طبس در داخل جلگه واقع است : ۱۷۵
 شاهرخ آباد : دهی است از دهستان باشتین بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
 شاهرود : نام یکی از شهرستانهای استان دوم کشور است : ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۶۸ - ۶۹ - ۱۴۷ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۷۰ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۲۱۱ - ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۱۸۵ - ۱۸۳
 شاه عبدالعظیم : شهری در دو فرسخی جنوب تهران نزدیک خرابه های ری قدیم ۷ - ۷۱
 شاه کوه : دهی است از دهستان حومه شهرستان سبزوار : ۱۷۹
 شاهبیرزاد «شهبیرزاد» : قصبه ای است از بخش سنگسر شهرستان سمنان : ۱۵۵

- شریف آباد : دهی است جزء دهستان بهنام سوخته بخش ورامین شهرستان تهران، کنار راه شوسه خراسان : ۱۴۸ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱
 شفی آباد (شفیع آباد ضبط شده است) : دهی است از دهستان آزادوار بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۱ - ۱۷۲
 شکیوان : (در پنج فرسخی روزنک واقع است) ۲۹ - ۵۰
 شوجه کل منزلگاهی است در یکفرسخی شوره کال : ۹۰
 شوراب : دهی است از دهستان طاغتكوه بخش فدیشه شهرستان نیشابور : ۱۷۹
 شورجه : ۸۳ - ۸۴
 شورداد : دهی است که بین شاهراه مشهد و رباط شونج واقع است : ۱۶۶
 شوردر : گذاری است که بین راه میاندشت و شریف آباد واقع است : ۱۶۶
 شوره کال : ۷۸ - ۷۹ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۰
 شوری آب : دهی است از دهستان طاغتكوه بخش فدیشه شهرستان نیشابور : ۱۹۴ - ۱۹۵
 شهرآباد : دهی است از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
 شیرآشیان : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان : ۱۵۸
 شیراز مرکز استان فارس است : ۲۰۷
 شی هو دهی است از دهستان حومه شهرستان نیشابور : ۱۷۵

ص

- صبحان : دهی است که بین راه دامغان و فرات واقع است : ۲۰۸
 صدراآباد : دهی است از دهستان درقاضی بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۸۸
 صدخرو «سدخرو» : دهی است از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۸
 صفی آباد : نام یکی از بخشهای تابعه شهرستان سبزوار است که در شمال خاوری آن شهرستان واقع است : ۶۰
 صلح آباد : دهی است که در اطراف راه سبزوار و زعفرانی واقع است : ۱۹۳

صلح آباد: دهی است از دهستان قهاب رستاق بخش صیدآباد شهرستان دامغان:

۲۰۸

صیادقلعه: بنزلگاهی است که در چهار فرسنگی شهرستان سرخس واقع است: ۸۷
صیدآباد: قصبه مرکز بخش صیدآباد شهرستان دامغان است: ۱۶۲

ط

طاق: دهی است از دهستان دامنگوه بخش حومه شهرستان دامغان: ۱۶۲
طاهرآباد: دهی است از دهستان مرکزی بخش بیارجمند شهرستان شاهرود:

۱۶۷

طیس: دهستان مرکزی بخش طیس شهرستان فردوس است: ۴۵-۱۷۴-

۱۹۹

طرق: دهی است از دهستان تبادکان بخش حومه شهرستان مشهد: ۲۰۱
طرقبه: قصبه مرکز بخش طرقبه شهرستان مشهد: ۵۹
طوس: نام قدیمی [شهرستان] مشهد است و آراسگاه فردوسی در طوس میباشد و آثار
خرابه های قدیم شهر هنوز باقی مانده است: ۱۵۷-۲۰۳-

تهران: ۶-۸-۱۱-۱۳-۵۹-۷۱-۱۴۲-۱۴۷-۱۵۶-۲۰۶-

ع

عاق دریند (آق دریند): دهی است از دهستان شورپچه بخش سرخس شهرستان
مشهد: ۴۸

عباس آباد: ده جزء دهستان فرمند بخش سیامی شهرستان شاهرود: ۱۷-۶۷-

۱۶۹-۱۸۷-۱۸۸-۲۰۵

عباس آباد: دهی است از دهستان سروایت بخش شهرستان نیشابور: ۱۹۸
عبدالله آباد: دهی است از دهستان تحت جلگه بخش قدیم شهرستان نیشابور:

۲۶-۲۷-۵۷-۵۸-۵۹

عبدل آباد: ده جزء دهستان بهنام سوخته بخش ورابین شهرستان تهران: ۱۵۱

عراق: ۲۸-۳۷-۴۲-۴۳-۱۲۶

عراق عجم: ۱۵۱

عسکرآباد: دهی است از دهستان تحت جلگه بخش قدیم شهرستان نیشابور:

۱۶۵-۱۷۵

عشرت آباد: ده کوچکی است از دهستان دامنگوه بخش حومه شهرستان دامغان:

۱۶۲-۱۷۵

عشق آباد: دهی است از دهستان عشق آباد بخش قدیم شهرستان نیشابور:

۱۹۳-۱۹۸

عشق آباد کهنه: دهی است از دهستان در بقاضی بخش حومه شهرستان نیشابور:

۱۷۵

علی آباد: ده جزء دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان دامغان: ۱۵۸-

۱۷۵-۱۷۶-۲۰۸

علی کوری: دهی است از دهستان زبرخان بخش قدیم شهرستان نیشابور:

۱۹۹

علی یون: ده کوچکی است که بین فخرآباد و شریف آباد واقع است: ۲۰۰

عوض آباد: دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان:

۱۵۸

غ

غراقان: ۱۶

غوریان - به توریان رجوع شود

ف

فتح آباد: سزرعه کوچکی است از دهستان صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان:

۱۵۸

فخرآباد: دهی است از دهستان پیوهژن بخش فریمان شهرستان مشهد: ۱۹۹

۲۰۰

فخریه: دهی است از دهستان در بقاضی بخش حومه شهرستان نیشابور: ۱۹۸

فراه: از آبادیهای سرحدی افغانستان در نزدیکی مرز ایران: ۲۳

فرات: دهی است از دهستان قهاب رستاق بخش صیدآباد شهرستان دامغان:

۲۰۸-۲۰۹

فراش آباد: ۱۸۳

فرخار: از دهستان طاغتكوه بخش قدیم شهرستان نیشابور: ۱۷۹

فرومند: قصبه مرکز دهستان فرومند از بخش سیامی شهرستان شاهرود: ۱۶۹

۱۷۰-۱۷۱

فریمان: شهر کوچک مرکز بخش فریمان از شهرستان مشهد در سر راه هرات در ۷۱ کیلومتری جنوب باختری مشهد و دوپست و شانزده کیلومتری سبز ایران و افغانستان: ۲۵-۲۶-۵۴

فریمان: دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار: ۱۷۳
 نوروغان: ده کوچکی که بین سزینان و سهر واقع است: ۱۹۰
 فوشتنک (فشتنق ضبط شده): دهی است از دهستان باشتین بخش داورزن شهرستان سبزوار: ۱۹۰

فیروزآباد: دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان: ۱۵۸-۱۶۱

فیروزکوه: شهر کوچک مرکز بخش فیروزکوه تابع شهرستان دماوند که سر راه تهران - سمنان و مازندران واقع است: ۱۵۲

فیروزه: دهی است که بین راه نیشابور و قدسگاه واقع است: ۱۹۸
 فیض آباد: قصبه مرکز بخش فیض آباد محولات شهرستان تربت حیدریه است: ۱۹۰-۱۷۹-۵۷
 فیوزن: ۱۹۹-۲۰۰

ق

قادرآباد: سزرعه ایست از دهستان پشت بسطام بخش قلعه نو شهرستان شاهرود و جزء قصبه بسطام است: ۱۶۲

قاسم آباد: دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان: ۱۵۸

قاضی آباد: دهی است بین راه دامغان و فرات: ۲۰۸
 قدسگاه: قصبه مرکز بخش قدسگاه شهرستان نیشابور: ۱۹۸-۱۹۹

قرا باغ: ده کوچکی است نزدیک شوراب بین راه سبزوار و نیشابور و در دامنه کوه واقع است: ۱۷۹

قراچه داغ: ناحیه کوهستانی آذربایجان در جنوب ارس بین قره سو و خطی که سرزند را به ارس متصل سازد ۳-۵-۶-۷

قرا یاب: ۹۵-۹۶-۹۸-۹۹

قره قوچ: ۱۷۶

قزوین: شهرستان قزوین جزء استان مرکزی است و مرکز آن شهر قزوین و سر راه راهی شوسه تهران، رشت، آذربایجان و کردستان واقع است: ۱۸-۶۰

۱۱۸-۲۰۷

قشلاق: دهی است جزء بخش گرسار شهرستان دماوند: ۵-۶-۷۰-۷۱
 ۱۴۹-۱۵۰

قشه: دهی از دهستان یوسف آباد دوآب پائین جام بخش تربت جام شهرستان مشهد: ۱۳

قلعه آب سرجان: دهی است در چهاربیل و نیمه میانی در شهرستان شاهرود: ۱۸۴-۱۸۵

قلعه آقابابا: ده جزء دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان دامغان: ۲۰۸
 قلعه احمد: ده کوچکی است روی دامنه کوه در جنوب خانه خودی - (بدخانه خودی رجوع شود): ۱۶۸

قلعه الهاک: نام سزرعه ایست از بخش میانی شهرستان شاهرود: ۱۷-۶۷-۱۸۷

قلعه بالا: دهی است از دهستان مرکزی بخش بیارجمند شهرستان شاهرود: ۱۶۸-۱۷۶

قلعه پائین: دهی است از دهستان مرکزی بخش بیارجمند شهرستان شاهرود: ۱۷۶

قلعه حاجی: نام سزرعه ایست از دهستان زیرستاق بخش مرکزی شهرستان شاهرود: ۱۶۲

قلعه حسن: دهی است از دهستان تحت جلگه بخش فدیشه شهرستان نیشابور: ۱۷۹
 قلعه حسنعلی: دهی است از دهستان تحت جلگه بخش فدیشه شهرستان نیشابور: ۱۷۹

قلعه حشمت آباد: در سه فرسخی شهر سرخس ناصری در کنار رودخانه هرات: ۸۳
 قلعه دهنمک: ده جزء دهستان ارادان بخش گرسار شهرستان دماوند، سر راه شوسه گرسار، سمنان: ۱۵۰

قلعه ذوالفقار خان: دهی است که بین راه ده سلا و شاهرود واقع است: ۱۶۳

- قلعه شاه‌داج : (در محل شواج گفته میشود) - دهی است که بین راه زرقون و راشین واقع است : ۱۷۴
- قلعه سنگ‌بست : قلعه سنگ‌بست در پنج فوسنگی شهید واقع است : ۱۹۹
- قلعه سنگ‌لیدر : ۱۹۴
- قلعه غلامان : قلعه غلامان در پنج میلی زعفرانی واقع است (به زعفرانی رجوع شود) : ۱۹۴
- قلعه کزن‌ندر : قلعه کزن‌ندر بین راه زرقون و راشین واقع است : ۱۷۴
- قلعه مبارکه ناصری : مراد شهر سرخس کنونی است که در زمان ناصرالدین شاه ساخته شده است. سرخس. قدیم ابرز در تصرف روسهاست : ۸۴ - ۸۵
- قلعه میامی : قلعه میامی واقع در قصبه بخش میامی شهرستان شاهرود : ۱۸۵
- قلعه نو : ده جزء دهستان قشلاق بزرگ بخش گرسار شهرستان تهران : ۱۴۹
- ۱۶۳
- قلعه یل‌اتان : این قلعه محل تولد ایل‌سالر بوده : ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱۱
- ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷
- قلندر آباد : دهی است از دهستان مرکزی بخش فریمان شهرستان شهید : ۲۵
- ۲۶ - ۵۴
- قندهار : یکی از شهرهای کشور افغانستان است : ۳۱ - ۳۶ - ۳۷ - ۴۲
- قوچان : نام یکی از شهرستان‌های استان نیم خراسان است : ۱۸
- قوریان : در اصل چنین وظاهر آماجیح آن بنا بر تاریخ نوغوریان است : ۲۹ - ۳۶ - ۵۰
- ۵۱ - ۵۲ - ۵۳
- قوشه (گوشه) : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صید آباد شهرستان
- داسغان : ۱۵۷ - ۱۵۸
- قوطفاجق : نام یکی از دروازه‌های هرات : ۳۷
- قوسس : نام قدیمی ناحیه سمنان ، داسغان و شاهرود بوده است که امروز بنام فرمانداری کل سمنان نامیده میشود (برای اطلاع بیشتر به تاریخ قوسس نوشته آقای رفیع مراجعه شود) : ۱۵۷ - ۲۰۸

ک

کابل : پایتخت کشور افغانستان است : ۳۸ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۶ - ۲۰۴

- کاروانسرای آقا : در خارج شهر سمنان واقع است : ۱۵۴
- کاروانسرای آهوان : واقع در آهوان است : ۱۵۶
- کاروانسرای امام‌جمعه (در شهید واقع است) : ۲۰۲
- کاروانسرای انوشیروان : در آهوان واقع است : ۱۵۶ - ۱۸۹
- کاروانسرای بهادرخان دراصل بادلیخان : در شهید واقع است : ۲۰۲
- کاروانسرای پای‌سنار : در سیزوار واقع است : ۱۹۲
- کاروانسرای حاجی آقابابا : در خارج شهر سمنان واقع است : ۱۵۴
- کاروانسرای حاجی رضا : در نیشابور واقع است : ۱۹۶
- کاروانسرای دارالزوار : در شهید واقع است : ۲۰۲
- کاروانسرای دررود : در شهید واقع است : ۲۰۲
- کاروانسرای رضاقلی سیرزا : در شهید واقع است : ۲۰۲
- کاروانسرای زغال : در شهید واقع است : ۲۰۲
- کاروانسرای زنبورکچی : در شهید واقع است : ۲۰۲
- کاروانسرای سالار : در شهید واقع است : ۲۰۲
- کاروانسرای سپهسالار در خارج شهر سمنان واقع است : ۱۵۴
- کاروانسرای سلطان در شهید واقع است : ۲۰۲
- کاروانسرای شاه عباسی : در یک کیلومتر و نیمی جنوب ایوانه کیف واقع است : ۱۴۸ - ۱۴۹
- کاروانسرای شاه‌عباسی : در خارج شهر سمنان واقع است : ۱۵۴
- کاروانسرای شاه‌عباسی : در آهوان واقع است : ۱۵۶
- کاروانسرای شاه‌عباسی : در گوشه واقع است : ۱۵۷
- کاروانسرای شاه‌عباسی : در داسغان واقع است : ۱۶۰
- کاروانسرای شاه‌عباسی : در دهیلا واقع است : ۱۶۳
- کاروانسرای شاه‌عباسی : در ده بزرگ بدشت واقع است : ۱۸۳
- کاروانسرای شاه‌عباسی : در سیاندهشت واقع است : ۱۸۶
- کاروانسرای شاه‌عباسی : در ریود واقع است : ۱۹۰
- کاروانسرای شاه‌عباسی : در نیشابور واقع است : ۱۹۶

- کاروانسرای شاهوردیخان : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 کاروانسرای قزوین : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 کاروانسرای کاشانی : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 کاروانسرای کوبیرک : (دراصل کوبسوک) در مشهد واقع است : ۲۰۲
 کاروانسرای گندمآباد : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 کاروانسرای محمدرضا لری : در سبزوار واقع است : ۱۹۲
 کاروانسرای محمدحسین خان : در سبزوار واقع است : ۱۹۲
 کاروانسرای میدان : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
 کاروانسرای میرمعین : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 کاروانسرای بیزرا محمدحسین مستوفی : در نیشابور واقع است : ۱۹۶
 کاروانسرای نواب سیف‌الله سیرزا : در خارج شهر سمنان واقع است : ۱۵۴
 کاروانسرای وارثین علیقلی کفش‌دوز : در خارج شهر سمنان واقع است : ۱۵۴
 کال طاقی : بین ده زیدر و سیاندهشت واقع است : ۱۸۶
 کال گزی : بین ده زیدر و سیاندهشت واقع است : ۱۸۶
 کال یاقوتی : در سه فرسنگی شهر شهید واقع است : ۵۹ - ۷۹ - ۸۳
 کاسه : از دهستان بالا ولایت بخش حومه شهرستان تربت حیدریه : ۵۸
 کبود گنج : (کبود گنبد ضبط شده) ده جزء دهستان بهنام پازکی بخش ورامین
 شهرستان تهران : ۱۴۸
 کردآباد : دهی است از بلوک کلاته دهستان مرکزی بخش سیاسی شهرستان
 شاهرود : ۱۶۵
 کردی : ده کوچکی است که بین راه زرتون و راسین واقع است : ۱۷۴
 کردستان ناحیه وسیعی که مسکن یکی از اصیل ترین اقوام آریائی ایرانی است و
 امروز میان ایران و عراق و ترکیه منقسم شده است : ۲۰۴
 کردقستان : ده کوچکی است - در قسمت جنوب شوراب و در دره واقع است : ۱۷۹
 کرمان : مرکز استان هشتم کشور است : ۱۱
 کرم‌به : ده کوچکی است بین نیشابور و معدن فیروزه : ۱۷۵
 کوند : ده جزء دهستان قشلاق بزرگ بخش گریسار شهرستان دماوند : ۱۴۹
 کشف‌رود : در نزدیکی حشمت‌آباد واقع است : ۸۳

- کشکوه : دهی است که بین راه قرات و داسغان واقع است : ۲۰۸
 کفگیر : دهی کوچک است بین راه شوری آب و نیشابور : ۱۹۵
 کلا : دهی است از دهستان قهاب رستاق یخش صیدآباد شهرستان داسغان : ۲۰۸
 کلاته‌اسد : ده بلوک سرحدات دهستان مرکزی بخش سیاسی شهرستان شاهرود :
 ۱۸۵
 کلاته حاجی محمدرضا : دهی است که در هشت‌سپیل و نیمه شهرستان سبزوار
 و در داخل جلگه واقع است : ۱۷۵
 کلاته خان : دهی است از دهستان قهاب رستاق بخش صیدآباد شهرستان -
 داسغان : ۱۶۳
 کلاته خواجه : دهی است که در بین راه طیس و سبزوار در داخل جلگه واقع
 است : ۱۷۵
 کلاته زین‌العابدین : ده کوچکی است که در جنوب خانه خودی و روی دانته
 کوه واقع است : ۱۶۷
 کلاته سادات : دهی است از دهستان زمج بخش ششم شهرستان سبزوار : ۱۹۰
 کلات عزیز : ده کوچکی است که بین راه خسروگرد و سبزوار واقع است : ۱۹۱
 کلات ملا : دهی است از دهستان فروردی بخش سیاسی شهرستان شاهرود : ۱۶۲
 کلاته بهروشنی : که حالا کلاته عرب و عجم بینامند و در سه سبیل و نیمه
 حسین‌آباد واقع است : ۱۷۴ - ۱۶۵
 کلنبه (کلنگه ضبط شده) : ده کوچکی است از دهستان بهنام پازکی بخش ورامین
 شهرستان تهران : ۲۰۰ - ۲۰۱
 کلواسیاب : ده کوچکی است میان راه خسروگرد و شهرستان سبزوار : ۱۹۱
 کم‌یابون : دهی است جزء بلوک بزینان : ۱۸۹
 کوچه قم : دهی است از دهستان چناران بخش حومه شهرستان مشهد : ۷۷
 ۸۰ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۲ - ۹۴ - ۹۴ - ۱۰۴
 کوشک‌باغ : دهی است از دهستان گاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
 کوک‌تپه : محلی است که در یکفرسخ و نیمه قلعه سرو واقع است : ۱۳۵
 کوه تبرکان : در یکفرسنگی لاس‌گرد واقع است : ۱۵۱
 کوه‌تولند : در شمال لاس‌گرد واقع است : ۱۵۲

- کوه چهل ویکه تن : در شمال ده نمک واقع است : ۱۵۰
 کوه داورزان (یا کره کوه) : در دهسیندر واقع است و سیندر اول جوین واقع است :
 ۱۷۱
 کوه دشت تران : در چهار فرسنگی شمال گوشه واقع است : ۱۵۷
 کوه ریش : در جنوب شاهرود واقع است : ۱۶۳
 کوه زر : در جنوب شاهرود واقع است : ۱۶۳
 کوهستان هرات : در پنج فرسنگی روزنک و مقابل توربان واقع است : ۲۸-۲۹
 کوه سرهور : در سر راه ده سرورود واقع است : ۱۵۰
 کوه سلطان شاهرخ : در جنوب ده آب خوران واقع است : ۱۵۷
 کوه قریقچ : در مغرب ایوانه کیف واقع است : ۱۴۹
 کوه قلعهک : در شرق ایوانه کیف واقع است : ۱۴۹
 کوه کالنگ : در جنوب ایوانه کیف واقع است : ۱۴۹
 کوه کرکیان : در پنج فرسنگی مغرب گوشه واقع است : ۱۵۷
 کوه کنی : در قسمت شمال بین شاهراه مشهد و رباط شونج واقع است : ۱۶۶
 کوه گوگرد : که سیاه کوه بی گویند - در جنوب ایوانه کیف واقع است : ۱۴۹
 کوه بش : ۶۵ دهی است از بلوکات سبزوار .
 کوه بنان : در شمال شاهرود واقع است : ۱۶۳
 کوه سکرچ : در جنوب ایوانه کیف واقع است : ۱۴۹
 کوه بیامی : ۱۸۵
 کوه نبالو : ۱۷۵
 کوه تردین : در قسمت شمال بین شاهراه مشهد و رباط شونج واقع است : ۱۶۶
 کوه نمک : در جنوب ایوانه کیف واقع است : ۱۴۹
 کوه یاقوت : در مشهد واقع است : ۲۰۳
 کهلا : که باید همان علا باشد - قصبه مرکز دهستان علا از بخش مرکزی شهرستان سمنان : ۲۱۰
 کهن آباد : ده جزء دهستان ارادان بخش گرسار شهرستان دماوند : ۱۶۵
 کهنه : ده مرکز دهستان کهنه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۱-۱۷۲
 کهنه : ده کوچکی است نزدیک مزینان : ۱۸۹

ک

- گازرگاه : قریه ایست از هرات متصل به مقبره خواجه عبدالله انصاری : ۳۷
 گرماب : دهی از دهستان بار معدن بخش سروایت شهرستان نیشابور : ۶۳
 گز : دهی است که بین راه مهماندوست و دامغان واقع است : ۱۶۲
 گزوان : ده خرابه ای است در نزدیکی شریف آباد : ۱۶۵
 گفت : دهی است از دهستان کهنه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۲-۱۷۳
 گلران : گویا بین هرات و سرو باشد نزدیک تر به هرات از یک طرف - مشهد
 از طرف دیگر : ۸۹-۱۳۵
 گلشن : دهی است که بین راه دامغان و فرات واقع است : ۲۰۸
 گورخان : در دوازده میلی دستگرد واقع است - به دستگرد رجوع شود : ۱۶۹
 گوشه یاقوشه : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان :
 ۱۵۷-۱۵۸
 گیلان : ناحیه ای است از شمال کشور استان اول : ۸۴

ل

- لاس جرد یا لاس گرد : دهی است از دهستان سرخه بخش مرکزی شهرستان
 سمنان : ۶-۷-۷۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳
 لاش جوین : دو آبادی در شمال دریاچه هامون در امانستان نزدیک مرز ایران
 و در جنوب فراه : ۲۲-۳۰-۳۶

م

- ماروچاق : محل ایل جمشیدی که گویا در سر راه هرات به مشهد واقع است : ۹۵
 مازندران : ناحیه ایست از شمال کشور (استان دوم) : ۱۳-۸۴-۲۰۹
 ماهیون ده : خرابه ایست که جزء بلوکک مزینان میباشد : ۱۸۹
 محسن آباد : ده خرابه ایست که جزء بلوکک مزینان میباشد : ۱۸۹
 محله آب : محلی است که در خارج شهر دامغان واقع است : ۱۵۹
 محله آقا مشهور به سرکوچه قاضیان : در شهر سبزوار واقع است : ۱۹۱
 محله ارگک : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
 محله ارگک : در سمنان واقع است : ۱۵۳
 محله اسفنجان : در سمنان واقع است : ۱۵۳

- محلّه بالاگودال : در نیشابور واقع است : ۱۹۶
 محلّه چوب مسجد : در سمنان واقع است : ۱۵۳
 محلّه چوب مسجد : در دامغان واقع است : ۱۵۹
 محلّه حاجی بقلو : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
 محلّه حمام حکیم : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
 محلّه الداغینه : (الداغی ضبط شده) در سبزوار واقع است : ۱۹۱
 محلّه دباغان : در دامغان واقع است : ۱۵۹
 محلّه زاورقان : که زاوغان ضبط شده - در سمنان واقع است : ۱۵۵
 محلّه زرجوب : در دامغان واقع است : ۱۵۹
 محلّه زرگر : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
 محلّه سبریز : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
 محلّه سراوری : که بزبان دامغانی سرولی می گویند در دامغان واقع است : ۱۵۹
 محلّه سرتلخ : در نیشابور واقع است : ۱۹۶
 محلّه سرسنگ : در نیشابور واقع است : ۱۹۶
 محلّه سرکوچه قاضیان مشهور به محلّه آقا : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
 محلّه سعدشاه : که در محل سعیدشاه گفته میشود - در نیشابور واقع است : ۱۹۶
 محلّه سیرده : که سرده هم گفته میشود - در سبزوار واقع است : ۱۹۱
 محلّه شاه : در دامغان واقع است : ۱۵۹
 محلّه شاهجوق : در سمنان واقع است : ۱۵۳ - ۱۵۵
 محلّه کوچه نو : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
 محلّه کودووک : کودی دریا هم ضبط شده است - در سمنان واقع است : ۱۵۵
 محلّه کوش مغان : که کوشک مغان ضبط شده - در سمنان واقع است : ۱۵۵
 محلّه لائی بار که لئی بار نیز آمده است - در سمنان واقع است : ۱۵۳
 محلّه مزار سبز : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
 محلّه نافار : که ناسار نیز نوشته شده است - در سمنان واقع است : ۱۵۳
 محلّه نورشک : که در سبزوار نقابش گفته میشود - در سبزوار واقع است : ۱۹۱
 محمدآباد : در تاریخ قوس نوشته آقای رفیع جزو دهات سرخه آمده است : ۱۵۳ -
 ۱۷۵ - ۱۸۵

- محمدآبادو : ده کوچکی است از دهستان قهاب رستاق بخش صیدآباد شهرستان
 دامغان : ۲۰۸
 محمودآباد : در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران جلد نهم محمودآباد بالا و پائین
 نوشته شده است که جزء دهستان کاریزنو بالا جام بخش تربت جام شهرستان
 مشهد است : ۲۶ - ۲۷ - ۱۷۴
 محیان : دهی است که بین راه شهرستان دامغان و مهماندوست واقع است : ۱۶۲
 مدرسه ایرناطاز : در مشهد واقع است و از بناهای میرزا شاه الدین میباشد و در
 سنه ۱۰۱۹ بنا شده است : ۳۰۳
 مدرسه بالاسر : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 مدرسه بولهرز : در مشهد واقع است و در سنه ۱۰۱۹ بنا شده است : ۳۰۳
 مدرسه پائین پا : در مشهد واقع است و در سنه ۱۰۷۸ بنا شده است : ۳۰۳
 مدرسه پریراد : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 مدرسه حاجی حسن : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 مدرسه حاجی رضوان : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 مدرسه حاجی موسی آقا : در دامغان واقع است : ۱۶۰
 مدرسه خیرات خان : در مشهد واقع است و از بناهای شاه عباس ثانی است که در سنه
 ۱۰۵۸ بنا شده است : ۲۰۲
 مدرسه درب مسجد : در نیشابور واقع است : ۱۹۶
 مدرسه دو در : که در مشهد واقع است و از آثار شاهرخ است و در سنه ۸۲۳ بنا
 شده است : ۳۰۳
 مدرسه سلیمان خان : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 مدرسه صادق خان : در سمنان واقع است : ۱۵۴
 مدرسه عباسقلی خان : در مشهد واقع است و در سنه ۱۰۷۸ بنا شده است : ۳۰۳
 مدرسه عبدل خان : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 مدرسه علی تقی میرزا : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 مدرسه فاضل خان : در مشهد واقع است : ۲۰۲

- مدرسه فتحعلی بیگ : در دامغان واقع است : ۱۵۹
 مدرسه گلشن : در نیشابور واقع است : ۱۹۶
 مدرسه مسجد شاه : در سمنان واقع است : ۱۵۴
 مدرسه مطلب خان صاحب : در دامغان واقع است : ۱۶۰
 مدرسه ملا تاجی : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 مدرسه ملا محمد باقر : در مشهد واقع است که در سنه ۱۰۸۳ بنا شده است :
 ۲۰۲
 مدرسه مهدی قلیخان : در سمنان واقع است : ۱۵۴
 مدرسه میرزا تاج : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 مدرسه میرزا جعفر : در مشهد واقع است و در سنه ۱۰۷۸ بنا شده است : ۲۰۲
 مدرسه نواب : در مشهد واقع است و در سنه ۱۰۷۶ بنا شده است : ۲۰۲
 سرادآباد : دهی است از دهستان دامنگوه بخش حومه شهرستان دامغان : ۱۶۳
 سرخ تره : دهی است که در اطراف رودخانه علی آباد واقع است، به علی آباد رجوع
 شود : ۱۷۵
 مزار تپه : ۱۳۳ - ۱۳۴
 مزرعه تاسود : در اطراف آهوان واقع است - به آهوان رجوع شود : ۱۵۷
 مزرعه سیرآباد : در اطراف آهوان واقع است - به آهوان رجوع شود : ۱۵۷
 مزرعه کودوان : در اطراف آهوان واقع است - به آهوان رجوع شود : ۱۵۷
 مزیان : قصبه مرکز دهستان مزیان بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۷ - ۶۶
 ۶۷ - ۱۷۳ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۸ - ۱۸۹
 مسجد پیر پالان دوز : در مشهد واقع است و در سنه ۹۸۵ ساخته شده است : ۲۰۱
 مسجد جامع : در دامغان واقع است : ۱۵۹
 مسجد جامع : در سبزوار واقع است : ۱۹۱ - ۱۹۲
 مسجد جامع : در سمنان واقع است : ۱۵۳ - ۱۵۴
 مسجد جامع : در نیشابور واقع است : ۱۹۶
 مسجد شاه : در سمنان واقع است : ۱۵۳ - ۱۵۴
 مسجد شاه : در مشهد واقع است و در سنه ۸۵۰ ساخته و در سنه ۱۱۱۹ تعمیر شده است : ۲۰۱

- مشهد مقدس : شهر مشهد مرکز استان نیم خراسان میباشد : ۷ - ۱۱ - ۱۷ -
 ۱۹ - ۲۰ - ۲۴ - ۳۶ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۴ -
 ۵۵ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۰ -
 ۸۱ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۹ - ۱۱۴ - ۱۳۵ - ۱۴۰ - ۱۴۲ - ۱۴۷ - ۱۵۷ -
 ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۳ - ۱۹۶ - ۱۹۹ -
 ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۱۱
 معصوم آباد : دهی است از دهستان قهاب رستاق بخش صیدآباد شهرستان دامغان :
 ۲۰۸
 مقبره ابراهیم بن موسی کاظم علیه السلام : در نیشابور واقع است : ۱۹۷
 مقبره امام زاده اشرف : در سمنان واقع است : ۱۵۵
 مقبره امام زاده جعفر بن علی بن حسن بن عمر بن زین العابدین : در دامغان واقع
 است که روی بقعه آن سنه ۶۶۵ نوشته شده است : ۱۶۰
 مقبره امام زاده چهل تن : در سمنان که بصورت عمارت خرابه ای است : ۱۵۵
 مقبره امام زاده چهل دختر : در سمنان واقع است که بقعه آن خراب میباشد : ۱۵۵
 مقبره امام زاده سیدرضا برادر امام رضا ؟ : در لاس گرد واقع است : ۱۵۲
 مقبره امام زاده علی اکبر برادر امام رضا ؟ : در لاس گرد واقع است : ۱۵۲
 مقبره امام زاده علوی که از اولاد امام رضا است ؟ : در سمنان واقع است : ۱۵۵
 مقبره امام زاده قاسم : در دامغان واقع است : ۱۵۸
 مقبره امام زاده ... ؟ : که در دامغان واقع و معروف است به گنبد زنگوله : ۱۵۸
 مقبره امام زاده سیرزا حسن : در سمنان واقع است : ۱۵۵
 مقبره امام زاده بنت شیخ شاه ملقب به پادشاه انوشیروان عادل : در دامغان واقع
 است : ۱۶۰
 مقبره خواجده ربیع : در نزدیکی مشهد واقع است : ۲۰۲
 مقبره شاه طاهر صفویه : در دامغان که در سنه ۹۶۷ ساخته شده است : ۱۶۰
 مقبره عمر خیاب : در نیشابور واقع است : ۱۹۷
 مقبره فردوسی : در طوس مشهد واقع است : ۲۰۳
 مقبره محمد از اولاد امام رضا ؟ : در دامغان واقع است : ۱۶۰

ن

- نارنج‌آباد : در چهار سیلی رحمت‌آباد شاهرود واقع است : ۱۸۳
- نردین : ده مرکز دهستان نردین بخش سیاهی شهرستان شاهرود : ۱۱ - ۱۳
- نزل‌آباد : دهی است از دهستان قصبه بخش حومه شهرستان سبزوار : ۱۹۳
- نسخار : دهی است که در شش فرسنگی نصرآباد واقع است : ۵۵
- نصرآباد : دهی است از دهستان بالاخواف بخش خواف شهرستان تربت حیدریه : ۵۵
- نصرت‌آباد : دهی است که بین شوری آب و شهرستان نیشابور واقع است : ۱۹۵
- نظامیه : در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران جلد نهم نظامی ضبط شده - دهی است از دهستان سرخه بخش مرکزی شهرستان سمنان : ۱۵۳
- نعمن : در کتاب جغرافیای ایران جلد نهم ناسن ضبط شده - دهی است از دهستان باشتن بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
- نعیم‌آباد : دهی است از دهستان دامنگوه بخش حومه شهرستان دامغان : ۱۶۲
- نوبهار : دهی است از دهستان درقاصی بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۷۹
- نوده : دهی است از دهستان بخش صفی‌آباد شهرستان سبزوار : ۱۷۴
- نورآباد : دهی است از دهستان سلطان‌آباد بخش حومه شهرستان سبزوار و درجاده قدیمی سبزوار به نیشابور واقع است : ۱۷۹
- نهاردان : در فرهنگ جغرافیائی ایران جلد نهم نهال‌دان ضبط شده - دهی است از دهستان فریمان بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۸۹
- نیشابور : مرکز شهرستان نیشابور، یکی از شهرستانهای استان نهم خراسان است : ۱۸-۵ - ۲۱ - ۳۸ - ۶۳ - ۱۷۵ - ۱۷۹ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹

و

- واسرزان : دهی است از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان دامغان : ۱۶۲
- وراسین : قصبه وراسین مرکز بخش وراسین تابع شهرستان تهران : ۱۴۷
- وی‌دو : ده کوچکی است که در جنوب خانه‌خودی روی دامنه کوه واقع است : ۱۶۸

- مقبره محمدین ابراهیم : در دامغان واقع است : ۱۵۹
- مقبره محمد محروق : در نیشابور واقع است : ۱۹۷
- سنت‌آباد که همت‌آباد ضبط شده - دهی است از دهستان تحت جلگه بخش فدیشه شهرستان نیشابور : ۱۹۵
- سنج‌شیرین : دهی است که بین زرقون و راسین واقع شده است : ۱۷۴
- سنصورآباد : ده خرابه‌ای است که در شمال دولت‌آباد واقع است - به دولت‌آباد رجوع شود : ۱۵۸
- سور : دهی است از دهستان سزینان بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۸۹
- سوسی‌آباد : در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران جلد نهم سوسی‌آباد مطلق ضبط شده است و دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۹۵
- سوشان : دهی است از دهستان زبرخان بخش قدمگاه شهرستان نیشابور : ۱۹۸
- سوغیه : در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران جلد نهم سغیه ضبط شده است - دهی است از دهستان گاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
- سوسن‌آباد : دهی است از دهستان سرخه بخش مرکزی شهرستان سمنان : ۱۵۳
- ۱۶۲
- سهر : دهی است از دهستان گاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۷ - ۱۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰
- سهرآباد : دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۴ - ۱۹۰
- سهمان دوست : قصبه مرکز دهستان دامنگوه بخش حومه شهرستان دامغان : ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۶۹ - ۹
- سیاهی : قصبه مرکزی بخش سیاهی شهرستان شاهرود : ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۱۶۴ - ۱۸۱ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۲۰۶
- سیان‌آباد : قصبه مرکز بخش اسفراین شهرستان بجنورد و فعلا مرکز شهرستان مستقل اسفراین : ۱۷۴ - ۱۷۲
- سیان‌دشت : سزرعه کوچکی است از دهستان مرکزی بخش سیاهی شهرستان شاهرود : ۱۶ - ۱۷ - ۶۷ - ۶۸ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷
- سنیدر : دهی است که در هشت میل و نیمی فرسود شاهرود واقع است - به فرسود رجوع شود : ۱۷۱

ه

- هرات : یکی از شهرستان‌های نیم افغانستان امروزی میباشد: از صفحه ۱ الی ۷۱
 هفت‌تن : دهی است که بین راه دامنان و فرات واقع است : ۲۰۸
 هکاتپیل : که هکاتم پیلس ضبط شده - که در چهار فرسنگی جنوب دامنان
 واقع شده است : ۲۰۸
 همدان : یکی از شهرستانهای نیم ایران و از لحاظ تقسیم‌بندی کشوری مستقل
 است : ۲۰۷
 هنت‌آباد : ده کوچکی است که بین راه سزینان و مهر واقع شده است : ۱۹۰
 هندوستان : از کشورهای بزرگ آسیائی : ۱۷۸
 هیک : در فرهنگ جغرافیائی جلد سوم ارک ضبط شده - دهی است از دهستان
 مازول بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۹۸

ی

- یبر : در فرهنگ جغرافیائی ایران جلد اول یبر و اعلان ضبط شده - ده جزء دهستان
 بهنام پازوکی بخش ورامین شهرستان تهران : ۱۴۸
 یحیی‌آباد : ده خرابه‌ای است از دهستان قهاب مرصهر بخش صیدآباد شهرستان
 دامنان : ۱۵۸
 یحیی‌آباد : دهی است از دهستان عشق‌آباد بخش فدیشه شهرستان نیشابور : ۱۹۸
 یدتو : ده خرابه ایست بین راه معدن فیروزه و نیشابور و شورآب : ۱۷۹
 یک‌لنگه : دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۷۵
 یلقون‌آباد : دهی است که بین راه شهید ، مابین سبزوار و نیشابور و در دامنه کوه
 وقع است : ۱۷۹
 یوسف‌آباد : دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۴
 یونستان : در فرهنگ جغرافیائی ایران جلد دوم هونستان ضبط شده - دهی است
 از بلوک کلاته‌های دهستان مرکزی بخش بیاسی شهرستان شاهرود : ۱۶۴